



انتشارات دانشگاه پهلوی



پنج گفتار

در زمینه ادب و تاریخ ایران

نخرا نیهای

علی سامی - دکتر محمد شغنی - دکتر ابوالحسن دهبان - سعید فرزاد - دکتر علیمحمد مرده

استادان دانشگاه پهلوی



انتشارات دانشگاه اصفهان

پنج گفتار

در زمینه ادب و تاریخ ایران

نخستینهای

علی سامی - دکتر محمد شغنی - دکتر ابوالحسن دهقان - سعید فرزاد - دکتر علیمحمد مرده

استادان دانشگاه اصفهان

شهریور ۱۳۴۸

پیش‌گفتار

در آغاز سال تحصیلی ۴۷-۱۳۴۸ دانشگاه پهلوی با اندیشه شناسانیدن بیشتر تاریخ و ادب ایران در آویخت. باین منظور از همکاران خود یاری خواست و استادان دانشگاه پهلوی را به عظمت این مهم آگاهی داد. هفتمه بعد ۸ تن از استادان رشته‌های تاریخ و ادبیات فارسی آمادگی خود را برای ایراد سخنرانیهای جالبی اعلام داشتند. اقبال دانشجویان از راه حضور در جلسات سخنرانی و طرح پرسشهای جالب و دقیق موجب گردید که راه برای سخنرانان خارج از محیط شیراز باز شود و محققان صاحب نظر در کلیه علوم و رشته‌های مختلف از طرف دانشگاه دعوت شوند. حضور محققان و صاحب نظران دانشمند مقیم تهران در شیراز و ایراد سخنرانیهای بسیار جالب و آموزنده ایشان کار سخنوری را در دانشگاه پهلوی بمرحله اعتیاد رسانید و برنامه سخنرانیها کم‌کم در هر هفته بچند جلسه رسید صاحب نظران در تمام زمینه‌های مختلف

حاصل مطالعات خود را ظرف ۴۵ دقیقه باطالع شنوندگان مشتاق و علاقمند میرسانیدند و دانش پژوهان با طرح سؤالهای بسیار مناسب و جالب بعمرساعات سخنرانی در حدود یکساعت و نیم بلکه بیشتر میافزودند با ایراد این سخنرانیها و گفتگوهای که در پیرامون موضوع آنها بعمل میآمد بسیاری از مسائل مهم مورد بحث و انتقاد قرار میگرفت. مقام ایران در ایجاد تمدن بشری و تأثیر تمدن و فرهنگ ایران در تمدن اسلام، تاریخ خاورشناسی در دنیا، تاریخ تحول شعر و گفتگوهای جالبی در پیرامون شعر معاصر ایران عنوان خاصی داشت. در زمینه امور اقتصادی، مسأله عقب افتادگی اقتصادی و راه حلهای آن، و در مورد دانشگاهها، نقش دانشگاهها در جوامع امروزی و در امور هنری، تحولات معماری در ایران موضوع سخنرانی دانشمندانی بود که در این زمینه سخنرانیهای قابل توجهی ایراد نمودند. دانشگاه پهلوی تصمیم گرفت سخنرانیهای فاضلان استادان محترم را بچاپ برساند اینک با نهایت خرسندی و افتخار بچاپ ۵ سخنرانی از سخنرانیهای همکاران دانشگاهی مبادرت ورزیده و اعلام میدارد که قسمتی از سخنرانیهای دیگر را نیز در آینده بدست انتشار خواهد سپرد. امیدواریم انتشار این سخنرانیها بتوسعه دانش عمومی در کلیه شئون اجتماعی منتهی گردد و سال آینده نیز بتوانیم با تنظیم برنامههای سخنرانی، بیشتر از سال گذشته در این راه گام بر داریم. این آرزوی دانشگاه پهلوی است که در اجرای نیات فرهنگ پرورانه شاهنشاه آذربایجان پیشقدم باشد و بتواند مسرت خاطر خطیر شاهنشاه خرد پرور ایران را فراهم سازد.

شورای انتشارات دانشگاه پهلوی

متن سخنرانی آقای علی سامی در نالار
پور داود دانشکده ادبیات و علوم
دانشگاه پهلوی ساعت ۵/۶ بعد از ظهر
روز ۱۴/۱۰/۴۷

خاور شناسی

سرگذشت جهان و آگاهی بر هنرهای درخشانده و فرهنگهای شکوفان مردم کشورهای باستانی، درگرو فداکاری و پشتکار و کوشش پیگیر خاورشناسانی است که از چند قرن باینظر در سختترین و نامناسبترین موقعیت، آواره دشتهای و کوهها شدند. این سخت کوشان بیدار دل و بردبار، رنج گرما و سرما را بر خود هموار کرده و از دشواریهای

خاورشناسی و تحقیق و آگاهی بر علوم و آداب و فرهنگ و اوضاع طبیعی و جغرافیائی و اجتماعی کشورهای آسیای غربی و ایران و مصر از سده ششم پیش از میلاد که سیاحان و دانشمندان و تاریخ نویسان یونانی در سدههای پیش از میلاد چون گزنفان کولوفنی و فیثاغورث و هرودوت و گزنفن و افلاطون و کتزیاس و توسیدید و دی نن و مان تن و آریستوبولس و برس و پولی بیوس و دیودور و کرنلیوس نپوس بحوزه شاهنشاهی هخامنشی آمده مطالبی درباره مشرق زمین نوشتند آغاز میگردد. چه اینان و چه آن دسته از سیاحان و تاریخ نویسان یونانی و رومی و ارمینی و یهودی که پس از میلاد در دوران شاهنشاهی اشکانی و ساسانی بایران آمده اند، اغلب اطلاعات جالب و مهمی درباره فرهنگ و هنر و وضع اجتماعی و آداب و رسوم و آئین مردم مشرق زمین ثبت کرده و بیاد بود گذارده اند که بسیاری از گوشه های تاریخ و مبهم تاریخ و فرهنگ سرزمینهای کهنسال خاوری را روشن میسازد و امیدوار است که در فرصت مناسب دیگری در باره این دسته از خاورشناسان و جهانگردان و تاریخ نویسان نیز مطالبی بعرض برساند.

سفر و ناهمواریها و نا امنی راهها و زندگی در چادرها و صحراها نهراسیدند ، تا راز سر بمهر غارها و تپه ها و ویرانه‌هایی، کدروزی جایگاه مردمان هنرورویا کاخ فرمانروایان نیرومند بوده و مایه سرافرازی و شکوه است ، بجها نیان نمودار ساختند .

پیدا کردن کتیبه ها و خواندن خط های فراموش شده باستانی، و آگاهی از زبانهای مرده و تهیه قواعد و دستور آنها و اطلاع بر چگونگی کیش و آئین و رسوم و آداب و نژاد و طرز زندگی و سایر خصوصیات درگذشتگان ، و زنده کردن نام ملتها و اقوامی که قرن‌ها در تاریکی زمان ، گمنام مانده بودند ، دایر شدن موزه های بزرگ که هر کدام صدها غرفه و تالار و گنجینه دارد ، تأسیس آکادمیها و مجامع علمی و تدوین و تألیف صدها کتاب و رساله و مجله روی تاریخها و تمدنهای کهن ، ره آورد همین کاروانان سخت کوش ، و حاصل دسترنج و تلاش همین گروه خاورشناسان و کاوشگران است .

موزه‌ها و دانشگاهها و انجمنهای آسیائی نیز هنگامی که محصول کار خاورشناسان را دیدند ، هر کدام مبالغ گزافی برای تحقیقات خاورشناسی و کاوشهای باستان شناسی و تاریخی ، و پژوهش در اطراف زبانها و آئینهای قدیمی ، تحت اختیار هیئتهای اکتشافی علمی گذاردند و آنها را روانه خاور زمین ساختند و باین اکتفا نکرده بلکه برای پرورش باستان شناسان و خاورشناسان، دروس و شعباتی در دانشگاهها و انجمنهای علمی دایر کردند .

پژوهش و توجه در فرهنگهای باستانی ، و آشنائی با تألیفات دانشمندان خاور زمین که از اواخر قرون وسطی آغاز شد ، یکی از عوامل مؤثر و ثمر بخش دوره نوزائی (رنسانس) اروپا شد و اروپائی را که در زیر کاپوس و تاریکی جهل قرون وسطی، در يك بیخبری عمیقی فرو برده بود ، بیدار کرد ، دانشهای ریاضی و طبیعی و پزشکی و حکمت شرق ، پایه و اساس کارشان قرار گرفت و در صدد تکمیل و توسعه آن برآمدند و در نتیجه روز بروز دامنه فعالیت آنها در اختراعات و صنایع گسترش یافت، تا آنجا که اینک بشر قرن بیستم تا حدّ اعلاّی امکان از نتایج آن برخوردار است .

بخشی از این کوششها در راه ترجمه و چاپ کتابهای مهمه پزشکی و فلسفی و طبیعیات و ریاضیات و ادبیات بکار رفت ، بخش دیگری در راه کوششهای باستانشناسی و پیدا کردن اسناد و مدارك کتبی و هنری و تحقیق در باره زبان و دین و آداب و رسوم کشورهای خاورمیانه مصروف گردید . دانشمندان و مترجمین یهودی و مسیحی مخصوصاً در قرن ۱۲ و ۱۱ میلادی کوششهای پی گیری در راه ترجمه کتابهای ریاضی و نجوم و پزشکی و فلسفی دانشمندان ایرانی و اسلامی بزبان لاتین بکار بردند .

پاپ سیلوستر دوم^۱ (۹۹۹ تا ۱۰۰۳ م) و هرمان دالماتا^۲ (متوفای ۱۰۵۴) و ریمون^۳ (اواسط قرن ۱۲ میلادی) و ژیرارد دو کریمن^۴ (۱۱۱۴ تا ۱۱۸۷ م) ایتالیائی از پرکارترین و ارزشمندترین اولیّه ترجمه و نقل کتابهای تمدن اسلامی و ایرانی بزبان لاتین بوده اند و مساعی فراوانی در این راه بکار برده اند .

پاپ سیلوستر دوم (ژربر)^۵ هنگامی که بین سالهای ۹۶۷ تا ۹۷۰ میلادی کشیش بود و در اسپانیا بسر میبرد ، کتابهای علمی و نجومی اسلامی را بزبان لاتین ترجمه کرد . کنستانتین افریقائی^۶ (۱۰۱۵-۱۰۸۷) اهل کارتاژ که بعنوان کشیش در یک دیر بند یکتن در مونت کاستینو خدمت مینمود ، چند کتاب علمی اسلامی من جمله الملکی متعلق به علی ابن عباس مجوسی اهوازی^۷ ، و از کتابهای رازی ، ترجمه هائی بزبان لاتین کرد و از این راه خدمت شایانی با انتقال علوم اسلامی بمغرب زمین نمود . ادا لار دوت^۸ متولد ۱۶۷۰ میلادی در شهر بت ۲۰۰ کیلومتری مغرب لندن ترجمه هائی از آثار عربی اقلیدس و نجوم و مثلثات موسی خوارزمی دانشمند ایرانی بلاتین نمود و اتین دوپیز^۹ اهل شهر پیز ایتالیا ، در سال ۱۱۲۷ میلادی کتاب کامل الصناعه عباس مجوسی اهوازی را^{۱۰} بزبان لاتین ترجمه کرد . اسقف ریموند (۱۱۵۲-۱۱۲۶ م) در مدرسه طلیطله^{۱۱} یکی از شهرهای اسپانیا

1- Pap Sylvestre

2- Herman Dalmata

3- Raymon

4- Gherardo de Cremona

متولد در ایالتی نزدیک یو

5- Gerbert

6- Constantin L'A Fricain

7- Pantegnum quod Divisit in Libros XII

8- Adelard De Bath

9- Etienne De Pise

10- Liber Regalis de Ali Abbas

۱۱- Toled طلیطله یکی از مراکز مهمه در اسپانیا بود و در قرن دوازدهم میلادی مانند

بنیاد زمان رشید و مأمون مهد علم و کمال بوده است ،

پایتخت کاستیل، سرپرستی حوزه مترجمان را داشت وی کتاب معروف خوارزمی را بنام ارقام هندی الخوارزمی^۱ از عربی بلاتین ترجمه کرد و طریقه اعداد خوارزمی اساس جبر در اروپا شد. در همین مدرسه هرمان دالماتا جبر خوارزمی را بسال ۱۱۴۵ میلادی بلاتین برگردانید.

ژیرارد کریمن در حدود هشتاد و هفت جلد کتاب علوم قدیمه را در منطق و فلسفه و ریاضیات و نجوم و طبیعیات و کیمیا (شیمی) و غیره مربوط به دانشمندان بزرگ ایرانی و یونانی و اسلامی مانند فارابی، خوارزمی، فرغانی، بنی موسی، ابو علی سینا، نیریزی، ابوزکریا ابن ماسویه و برادران موسی ابن شاکر و رازی و غیره را ترجمه کرد. ژیرارد رئیس دارالترجمه طلیطله و از مشهورترین مترجمان قرون وسطی است و با ترجمه های خود از کتابهای مشرق زمین، حق بزرگی با شاعه علوم در مغرب زمین دارد، و رو بهمرفته در قرون وسطی متجاوز از سیصد کتاب علمی از مؤلفات فضا^۲ مشرق زمین بزبانهای اروپائی ترجمه شد، که از آن جمله قریب نود کتاب علمی از آثار ابوعلی سینا و محمد ابن زکریای رازی و دیگر پزشکان و چهل کتاب در نجوم و کیمیا (شیمی) میباشد. ژرارد از مشهورترین و پرکارترین مترجمان قرون وسطی است و با ترجمه های خود سهم بسزائی با شاعه علوم ایرانی و مشرق زمینی در اروپا دارد.

یوهانس هیسپالینسیس^۲ (یوحنا الاسبانی) از یهودیان دانشمند قرن ۱۲ میلادی که عیسوی شده بود، کتابهای چندی از ابو علی سینا، امام محمد غزالی و فارابی به لاتین ترجمه کرد. ربرت چستر^۳ کتاب قانون ابن سینا و جبر خوارزمی را در ۱۱۴۵ میلادی بلاتین برگردانید و این دو کتاب بیش از هر ترجمه دیگر در علوم قرون وسطی و پس از دوران نوزائی (رنسانس) مفید واقع شد. آلفرد دو ساراشل^۴ حدود سال ۱۲۰۰ میلادی کتاب شفای ابوعلی سینا را بلاتین ترجمه کرد.

آربانیوس^۵ در ۱۶۱۳ در لندن نخستین کتاب صرف و نحو عربی را چاپ کرد و در ۱۶۲۵ میلادی کتاب (الملکین) ابن عمید وزیر معروف آل بویه را با ترجمه لاتین

1- Liber Algorithmi De Numero inborum 2- Johannes Hispalensis
3- Robert of Chester 4- Alfred De Saroshel 5- Arbanus

بچاپ رسانید و سپس قرآن مجید را بزبان لاتین ترجمه و چاپ نمود .
مترجمین دیگری هم غیر از دانشمندان نامبرده بالا بوده اند چون موسی فرخی^۱
یا فراریوس که او را فرج ابن سلیم نیز نامیده اند، مترجم الحاوی رازی و طب تجربی
ابو زکریا و ابن ماسویه، و دیگر ابن عزرا که شرح ابوریحان بیرونی بر الواح
خوارزمی را ترجمه کرده ، موسی ابن شموئیل بن جلون (۱۲۴۰-۱۲۸۳ م) مترجم
کتابهائی از فارابی ، ابن سینا ، رازی و یهودا موسی ابن الکاهن مترجم کتاب
صوالکواکب عبدالرحمن صوفی ایرانی و مترجمان دیگری که ذکر همه آنها از حوصله
این گفتار بیرون است .

در قرون وسطی سبب جلد کتاب علمی از تألیفات دانشمندان اسلامی که اغلب
ایرانی بوده اند بدین شرح بزبان لاتین ترجمه شد : نود کتاب فقط در فلسفه و طبیعیات و
هفتاد کتاب در ریاضیات و نجوم و نود کتاب طب .

کپرنیک^۲ دانشمند و ریاضی دان معروف لهستانی (۱۴۷۳-۱۵۴۱ م) از روی
مطالعه همین کتابها ، فرضیه هائی در باره حرکت زمین و وضع سیارگان و خورشید
ابراز داشت .

نقل و ترجمه کتابهای تمدن اسلامی سبب شد ، که محققان و خاورشناسان اروپائی
کوشش نمایند و زبانهای یونانی ، عربی ، فارسی ، ترکی ، هندی ، سریانی و عبری را
فراگیرند تا بتوانند کتابهای علمی و تاریخی و ادبی این زبانها را ، بزبانهای اروپائی
برگردانند .

پادشاهان و سیاستمداران کاردان اروپائی نیز گاهی با اقدام کلیساها در باره اعزام
مبلغان بسوی شرق، و ترجمه و چاپ کتابها، بنوبه خود کمک کرده اند ، مانند فرانسوای
اول (۱۵۵۳-۱۴۹۴)، الفونس دهم پادشاه (کاستیل ۱۲۸۴-۱۲۵۲ میلادی) مؤسس دانشگاه
سالامانکا و صاحب زیج مشهور که او را آلفونس حکیم میگفته اند : کلبروزیر معروف فرانسه
و فردریک دوم پادشاه سیسیل و امپراتور آلمان و مغرب زمین (۱۲۵۰-۱۱۹۴ میلادی)

1- Möese Farchi

ایتالیا همانطور که مبتکر و پیشتاز دوره نوزائی (رنسانس) بود، در قسمت خاورشناسی نیز پیشقدم و برادران کوپولو و مارکو پولو شاید نخستین سیاحان و خاورشناسان اروپائی باشند که در قرن سیزدهم از این کشور حرکت کردند و تا اقصی نقاط چین رفتند و با اندوخته کافی از اطلاعات گرانبھائی از وضع مردمان مشرق زمین بسوی میهن خود بازگشتند. همین اطلاعات سبب کشف قاره عظیم امریکا و دماغه امید نیک و تنگه ماژلان گردید. پس از اینکه فن چاپ بوسیله گوتمبرگ مخترع عالیمقام و ناکام آلمانی (۱۴۶۸-۱۳۸۷) اختراع و تکمیل شد، ایتالیا به طبع و نشر کتابهای شرقی پرداخت و نخستین بار کتاب قانون ابوعلی سینا را چاپ و منتشر ساخت.

کلب^۱ وزیر فعال و کاردان لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه (۱۶۱۷-۱۶۸۳) نخستین کسی است که مدرسه ای در پاریس دایر کرد و در آن زبانهای شرقی چون فارسی، عربی، هندی و ترکی تدریس میشد و اولین کتابی از کتب مشرق که منتشر شد، کتاب هزارو یکشب بود و پس از آن مدرسه زبانهای قدیم و جدید تأسیس گردید. مدرسه زبانهای شرقی در ۱۷۹۵ تأسیس یافت.

هلند در سال ۱۷۷۸ با تأسیس انجمن علمی با تاویا در جاوه، گامی ارجمند در راه خاورشناسی برداشت و نخستین کشوری است که چاپخانه مجهز و مهمی جهت چاپ کتابهای فارسی و عربی در لیدن تأسیس کرد که هم اکنون نیز دایر و بخدمت شرق شناسی خود ادامه میدهد.

در قرن هیجدهم فردریک پنجم پادشاه دانمارک عده ای از دانشمندان را جهت بررسیهای علمی و تاریخی بآسیای غربی فرستاد. هیئت عبارت بوده اند از کارستن نی بور^۲ آلمانی و دو دانشمند دانمارکی بنام فن هافن و دکتر کرامر و پرفسور فورسکال سوئدی و یک نقاش آلمانی باور نفیلد، آنها در سال ۱۷۶۱ با یک کشتی بادی اقیانوس اطلس را بسوی دریای مدیترانه پیموده، در مصر یکسال بماندند و مطالعات مبسوطی در باره آداب و عادات و زبان مصر نمودند و کپیه هائی از کتیبه های قدیم مصری برداشتند و از هرمان بزرگ مصر هم اندازه گیری کرده در ۱۷۶۲ بکشور یمن رسیدند. اینان

نخستین اروپائیان بودند که برای تهیه يك نقشه صحیح و کامل از سرزمین یمن دیدن میکردند . این نقشه یکصد سال بعد مورد استفاده انگلیسها قرار گرفت . فورسکال سوئدی و فن هافن دانمارکی در همین اثنا بمرض بومی مالاریا مردند و سه نفر دیگر بسرعت خود را به بمبئی رساندند، لکن دو نفر دیگر آنان نیز در راه از همین بیماری جان دادند و تنها «نی بور» که تربیت سخت کشاورزی داشت ، توانست بدون توقف در هندوستان بایران بیاید . او ضمن دیدار تخت جمشید ، نخستین نقشه این کاخ معظم باستانی را رسم کرد و از نقوش و خطهای آنجا تصاویر و کتیبه هائی برداشت که ده سال بعد مورد استفاده و توجه خاورشناسان قرار گرفت .

این آمد و شدها در سده هفدهم رو بگسترش رفت و در سده هیجدهم پیشرفت کرد و سرانجام در سده نوزدهم به جنبش و تلاش عظیمی در دانش خاورشناسی تبدیل گشت که میوه فراوانی بیار آورد .

در همین دو سده بود که انکتیل دو پرون (۱) دانشمند فرانسوی در ۱۷۷۱ اوستا کتاب مذهبی ایرانیان باستان را ترجمه کرد ، و سیلوستر دوساسی (۲) دانشمند دیگر فرانسوی موفق بخواندن خطوط فرس میانه (پهلوی اشکانی و ساسانی) گردید (۱۷۹۳) و فرانسوا شامپولئون (۳) خطوط قدیم مصر را خواند (۱۸۲۸) و گرتفند آلمانی (۴) و سرهانری راولینسن انگلیسی (۵) خطوط میخی دنیای کهن را خواندند و پلامیل بوتاتا (۶) و لایارد (۷) و ارنت دوسارزاک (۸) و ربرت کلدوی (۹) در بین النهرین و سرکنت لفتوس (۱۰) و چرچیل انگلیسی و دیولافووا (۱۱) فرانسوی در ویرانه های شوش و هانریش شلیمان (۱۲) و ویلهلم دورپفلد (۱۳) در ویرانه های تروا (۱۴) و موکنه «میسنه» (۱۵) و آرتوراواتزا (۱۶) در کرت (۱۷) کاوش کردند و بموفقیت های شایانی نائل آمدند .

-
- | | | |
|------------------------|------------------------------|----------------|
| 1- Anqueteil Du Perron | 2- Silvestre De Sacy | |
| 3- J.F. Champolion | 4- Georg Friedrich Grotefend | |
| 5- S.H. Rawlinson | 6- Paul. E. Botta | 7- S.H. Layard |
| 8- Ernest De Sarzac | 9- Robert Koldewey | |
| 10- Sir Kennet loftus | 11- Marcel Dieulafoy | |
| 12- Henrich Selimann | 13- Wilhelm Dorpfeld | 14- Trois |
| 15- Mycenae | 16- Arthur Evans | 17- Crete |

ویوان دنن (۱) کتاب قطور ۲۴ جلدی خود را بنام (توصیف مصر) (۲) در همین قرن منتشر ساخت و توجه جهانیان را بسوی شگفتیهای سرزمین فراغده جلب کرد و راه را برای تحقیقات فرانسواشامپولئون و ماریت (۳) و فلیندر پتری (۴) و گاستون ماسپرو (۵) خاورشناسان بعدی هموار ساخت تا سرانجام در اوائل قرن بیستم مقبره یوا (۶) و همسرش توئی ئو (۶ فوریه ۱۹۰۵) و کاوشهای ویگال (۷) و هوارکارت (۸) و لردکرنون (۹) در مقبره توت انخ آمون بوقوع پیوست و نفائس و ذخائری بموزه‌های دنیا سرازیر ساخت. در نتیجه همین پژوهشها و کاوشها ، جهانیان بفرهنگهای شکوفان و تمدنهای درخشنده‌ای که روزگاری مایه فخر و مباهات اقوام و مللی بوده ، آگاه شدند و شهرها و کاخها و پرستشگاهها و آرامگاهها و بیکرها و نقوش برجسته و سنگ نبشته‌ها و ابزارگرانبهای سفالی و سنگی و فلزی ، از زیر خروارها خاک گذشت روزگاران بدرآمد و زینت بخش موزه‌های بزرگ دنیا گردید .

خاورشناسان و کاوشگران نه تنها در پیدا کردن آثار و فرهنگ باستانی خاور زمین و نمودار ساختن دانشها و هنرهای اقوامی که در تاریکی اسرار پنهان گردیده و یادشان از خاطر تاریخ و زمان فراموش شده ، کامیابیهائی پیدا کردند ، بلکه به اسرار خطوط قدیمه و متروکه پی بردند و درباره پیدایش و تکامل و ارتقاء (اولوسیون) ۱۰ انسان نیز با پیدا کردن چند نمونه سنگوارهائی (فسیل) از استخوان بندی انسانهای نخستین در نقاط مختلف جهان باطلاعات گرانبهائی دست یافتند که چون از موضوع این سخنرانی خارج است از ذکر آنها حتی بطور خلاصه نیز صرف نظر مینماید و بحث درباره ایران شناسی را که موضوع اصلی سخنرانی است آغاز مینماید .

-
- 1- Vivant Denon 2- L'expedition D' Egypt' 3- Mariette
 4- Fliiders Petrie 5- Gaston Maspero 6- Yuua , Tuuu
 7- A.E. Weigall 8- Howard Carter 9- Lord Carnarvon
 10- Evolution

ایران شناسی

توجه اروپائیان بمسافرت و تحقیق درباره فرهنگ قدیم ایران

ایران شناسی در جهان خاورشناسی، پیوسته مورد توجه و اهمیت خاص خاورشناسان بوده و خود یک رشته مهم از خاورشناسی گردیده است و علت آن هم اینست که فرهنگ و هنر ایران از آغاز جنبه جهانی و بشری داشته و اندیشه و معتقدات مذهبی و دانش و ادب و فلسفه ایران قابل فهم و ادراک برای همه می باشد، و خود جاذبه و کششی دارد که پژوهنده را بسوی خود میکشد.

بودند اقوام کهن سالی با تمدنهای عالی، چون سومر و اکد و مصر و بابل و آشور و چین و هند و یونان و روم، ولی کمتر آنها تازگی و ریزه کاریهای آثار ایران را دارند، بویژه آنکه شعبه ورشته های این علم گوناگون و از «تاریخ، زبان، لهجه، خط، مذهب، فلسفه، ادبیات، علم، هنر، معماری، علوم اجتماعی و غیره» بحث مینماید و بررسی و کنجکاوای خاورشناسان روی همین رشته های فراوان است که امروز ایران شناسی خود بخش برجسته و مفصلی از جهان خاورشناسی را بخود تخصیص داده است.

هر یک از این رشته که بر شمرده شد، خود تعدادی مباحث جدا از هم دارد که هر کدام به تنهایی، تمام عمر یک پژوهنده را گرفته است، مانند آئین کهن ایران شعبه هائی چون مزدا پرستی، مهر پرستی، مانویت، ثنویت، و غیره دارد و یا تحقیق در زبانهای قدیمه شعبات چندی چون فرس هخامنشی، فرس اوستائی، پهلوی اشکانی، پهلوی ساسانی، سغدی، خوارزمی، ختنی، تخاری، آذری، خزری، طبری و آسی میانه (۱) را شامل است. تنها ۱۲۸ لهجه از لهجه های محلی ایران جمع آوری شده که در هر کدام از آنها دانشمندی بنام، نقد عمر را در راه آن صرف کرده اند، (۲) و یا هنر و صنایع ایران شامل سفال سازی، کاشی سازی، قالی بافی، پارچه بافی، حجاری، نقاشی،

۱- Le moyen. Ossetique از لهجه های شرقی ایران

۲- این ۱۲۸ لهجه در صفحه ۹۴ جلد اول کتاب تمدن ساسانی تألیف علی سامی ذکر شده.

بیکر سازی ، موزائیک سازی ، معماری، منبت کاری ، خاتم کاری ، فلز کاری، خط نویسی
تذهیب و غیره و همچنین سایر رشته ها .

از برای مثال تنها نام چند تن خاورشناسان معروفی که در کار ترجمه و تفسیر اوستا
کار کرده اند ، ذکر مینماید :

تماس هاید انگلیسی^۱ (۱۷۰۰م)، انکتیل دوپرون فرانسوی^۲ (۱۷۷۱)، بورنوف
فرانسوی^۳ (۱۸۳۳)، بارتولومه آلمانی^۴ (۱۹۰۵)، هرتل آلمانی^۵ (۱۹۲۵)، میل
فرانسوی^۶ (۱۹۲۵)، هارلز^۷، هوگ^۸، اشپیگل^۹، دارمستتر^{۱۰}، میلز^{۱۱}، کانگا^{۱۲}،
پول هورن^{۱۳}، روت^{۱۴}، گلدنر^{۱۵}، هوبشمان^{۱۶}، گیگر^{۱۷}، آندراس^{۱۸}، واکر ناگل^{۱۹}،
وست انگلیسی^{۲۰}، جاکسن^{۲۱}، ریخت^{۲۲}، کلن^{۲۳}، فردریک روزنبرگ^{۲۴}، یوستی^{۲۵}،
زاره^{۲۶}، ویندشمن^{۲۷}، کریستن سن^{۲۸}، هرتسفلد^{۲۹}، هنینگ^{۳۰}.

انکتیل دوپرون هفده سال روی اوستا کار کرد تا در سال ۱۷۷۱ آنرا ترجمه و منتشر
ساخت ، او در ۷ فوریه ۱۷۵۵ از فرانسه با کشتی به هندوستان میرود ، پس از شش ماه
به پندیشری^{۳۱} پیاده میگردد و در ۱۷۵۸ به سورت رفت و تا ۱۷۶۱ در این شهر بماند
و دستور و آداب زبان فارسی آموخت و اوستا را ترجمه کرد و پس از برگشت بکشور
خود چندین سال روی ترجمه اوستا کار کرد تا سرانجام در ۱۷۷۱ آن ترجمه را
منتشر ساخت .

عوامل سیاسی و جلب حمایت پادشاهان ایران نیز بایران شناسی کمک شایانی گرد.
دشمنی خوانین مغول بادیانت اسلامی سبب شد که در بار پاپ و پادشاهان اروپای

-
- | | | |
|-----------------|-----------------------|-----------------|
| 1- Thomas Hyde | 2- Anquetil Du Perron | 3- Burnouf |
| 4- Barttolomae | 5- Hertel | 6- Millet |
| 7- Harlez | | |
| 8- Haug | 9- Spiegel | 10- Darmesteter |
| 11- Mills | | |
| 12- Kanga | 13- Paul horn | 14- Roth |
| 15- Goldner | | |
| 16- Hubshmann | 17- Geiger | 18- Andreas |
| 19- wackernagel | 20- west | 21- Jaekson |
| 22- Retchelt | | |
| 23- Clemen | 24- Fredric Rosenberg | 25- Justi |
| 26- Sarre | 27- Windishmann | 28- Christensen |
| 29- Herzfeld | 30- W.B. Henning | 31- Pondichery |

غربی مایل بعقد قرارداد بامغولها شوند و برای این منظور در خلال قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی فرستادگانی که اغلب از راهبان دوفرقه فرانسیسکانی و یا دو مینکانی بودند بمشرق زمین روانه کردند. این فرستادگان اگر نتوانستند منظورپاپ و پادشاهان اروپا را درباره متحد ساختن مغولها باخود، یا عیسوی کردن آنها برآورده نمایند، درازاء توانستند یادداشت‌های مسافرت و مشهودات خود را بصورت سفرنامه مدون نمایند. همین سفرنامه‌ها، پس از اختراع صنعت چاپ، منتشر و در دسترس مردمان مغرب زمین فرارگرفت.

پیش از این زمان، در سال ۱۲۳۸ میلادی یکی از رهبران فرقه اسماعیلیه از الموت، نمایندگانی نزد پادشاهان انگلستان و فرانسه میفرستد و از آنان برضد مغولها یاری طلب میکند، و گوشزد مینماید که اگر کمکی بمشرق زمین نشود، مغرب زمین و مشرق، هر دو بدست خونخواران مغول ویران خواهد شد. این سفیران در هر دو دربار، باسردی پذیرائی و برگردانده شدند و کاری ازپیش نبردند.

سه هیئت مهم مسیحی در زمان سلطنت نواده های چنگیز بایران اعزام گردید. زیرا اروپائیان و دربار پاپ باین عقیده بودند که چون پادشاهان مغول مسلمان نیستند، دین اسلام را برخواهند انداخت و باید آنها را تشویق و نریغیب باین امر کرد. در نتیجه در شورای مذهبی لیون که در سال ۱۲۴۵ میلادی منعقد گردید تصمیم گرفته شد که دو هیئت، تحت ریاست ژان دو پلانوکاربینی^۱ یکنفر از کشیشهای فرقه فرانسیسکانی بانامه پاپ اینوسنت چهارم^۲ مورخه نهم مارس ۱۲۳۵ میلادی روانه نمایند. ورود این هیئت به قراقرم پایتخت اوکتای قآن در ۱۲۴۶ مصادف بامرگ آن پادشاه و انتخاب گیوک پسرش به ایلخانی توسط مجلس شورا «قورپلتا» میگردد. چون دو نفر از وزیران گیوک مسیحی بودند، مقدم سفیران پاپ را دوستانه تلقی کرده و از آنها پذیرائی کردند و جواب نامه پاپ را هم داده و هیئت در پائیز ۱۲۴۷ مراجعت کرد، در حالیکه در بارخان معول بافرستادگان خلیفه و پیروان اسمعیلیه، باخفت و بی احترامی و تهدید رفتار کرده بود. یادداشتها و نوشته‌های کاربینی مهم و خود یکی از منابع و مدارک تاریخی میباشد.

هیئت اعزامی دیگر عبارت بود از چهار روحانی مسیحی که تحت ریاست دومیکان فریاری^۱ اعزام گردیده بود. اینان مأموریت داشتند که در نزدیکترین محل، خان مغول را ملاقات و نامه پاپ را باو برسانند. پاپ در این نامه از خان مغول خواسته بود که دیگر بکشورهای مسیحی لشکر نکشد و از کردار زشت و گناهان گذشته خود توبه کند. این هیئت در ۱۲۴۷ در خاک ایران بد «بایدو» رسیدند و چون پیشکشهایی با خود نداشته و رعایت آداب و احترام دربار را آنطوریکه معمول زمان بود، بجا نیاوردند، سه بار فرمان قتل آنها صادر شد ولی اجرا نشد و سرانجام با این جواب: «هر که از ما اطاعت و فرمانبرداری کرد بگذارید او را که آب و خاک وارث و میراث او در دستش باشد... ولی هر کس که با ما از در مخالفت در آید، بگذارید او نیست و نابود شود. پاپ شخصاً حضور یافته تقدیم مراسم خدمت و اطاعت نماید،...» نائل و پس از سه سال و نیم توقف و مسافرت، بایتالیا بازگشتند.

هیئت سومی بریاست ویلیام روبرکی^۲ از راهبان مینوریت بسفارت^۳ از طرف سن لوی فرستاده شد. این هیئت در ۱۲۵۳ (۶۵۰ ه.ق) هنگامی که گیوک در گذشته و منکوقاآن فرزند تولی خان پادشاه شده بود به قره قوروم رسیدند آنها پیام و نامه‌های خود را داده با احترام از آنها پذیرائی شد و پس از ۸ ماه توقف از ژانویه تا اوت ۱۲۵۴ بوطن خود بازگشتند. مسیحیت از این کار هم نتیجه‌ای نگرفت، زیرا منکوقاآن دائم الخمر و علاقهای بدیانت مسیح ابراز نداشت.

گزارشها و سفرنامه‌های کارپینی و روبروکی از روی دقت و با ذکر جزئیات تنظیم شده و خود مدرک و منبع خوبی در باره اوضاع آن زمان ایران میباشد. این دو سفرنامه در سال ۱۹۰۰ توسط انجمن هاکلویت^۴ بزبان انگلیسی ترجمه و درلندن بچاپ رسید. در همین زمان هیتون پادشاه ارمنستان نیز بدربار منکوقاآن بار میابد و با احترام پذیرفته میشود. او از ماوراءالنهر و شمال ایران به کشور خود باز میگردد و شرحی

1- Dominican Friar Anselm 2- William de Rubruquis
3- Minorite 4- Hakluyt Society

از این مسافرت نوشته‌که باقی مانده و در دست می‌باشد.^۱

روابط دربار پاپ و پادشاهان اروپائی در زمان حکمرانی جانشینان چنگیز وایلخانان مغول در همین زمینه‌ها برقرار و ارغون خان (۱۲۹۱-۱۲۸۴) در (۱۲۸۹-۱۲۹۱) پادشاهان مسیحی پیشنهاد کرد که با او کمک‌کنند نامتفقاً به بیت المقدس حمله کرده و آنجا را تصرف نمایند ولی سقوط عکا در ۱۲۹۱ این تصمیم را نگذارد جامه عمل بی‌بوشد. ژان دومونت کاروینو^۲ راهب فرانسیسکانی بتصور اینکه ارغون خان را مسیحی نماید از دربار پاپ اعزام گردید و او در چین موفق باحداث کلیسائی گشت.^۳

غازان خان (۱۲۹۵) روابط دوستانه خود را با دول غربی همانطور که شاهان پیش از او معمول می‌داشتند برقرار داشت و نامدهائی از او در بایگانیهای دولتهای اروپائی موجود میباشد از آنجمله ادوارد اول (۱۲۳۹-۱۳۰۷) پادشاه انگلستان سفیری از طرف خود بنام جفری دولانگ لی^۴ با اعتبارنامه مخصوصی به همراه دو نفر از وجوه اعیان دربار خود، بدربار ایران فرستاد. صورت حساب و سفرنامه گزارش آنان موجود میباشد. در صورت حساب مخارج آنها ظرفهای نقره و خرقه پوست خز و فرش و قالی و یک قفس حامل پلنگ زنده که باخود می‌برده‌اند، منعکس است.

هیچکدام از این سفرا و فرستادگان بقدر سیاح و نیزی «مارکوپولو»^۵ اوضاع ایرانرا برای اروپائیان روشن ساخت. او ایران را در نظر مغرب زمین که فقط اسمی شنیده بودند، بصورت واقعیت و آنطوریکه بود، تعریف کرد و جلوه داد.

مارکوپولو تبریز را محلی با رونق و ساکنینش را مردمی پرکار و هنرمند یافت. مخمل بافی و پارچه‌های ابریشمی کاشان و قلاب دوزیهای عالی کرمان نظر او را جلب کرد. مردمان سخت‌کوش ایران را شجاع و دل‌آور نوشته و از رفتار رهبران اسماعیلیه نسبت بمردم اظهار انزجار و نفرت مینماید.

در سال ۱۳۰۲ برابر ۷۰۲ ه.ق هیئتی از طرف آندرونیکوس^۶ بدربار خان مغول

۱- صفحه ۸۲۹ جلد دوم تاریخ ژنرال ساکس

2- John De Monte Corvino

۳- صفحه ۱۵۲ همین کتاب

4- Geoffre De Langley

5- Marco polo

6- Andronicus

اعزام و ضمن پیشنهاد ازدواج یکی از شاهزاده خانمهای توبان باو تقاضا میشود که به ترکان آسیای صغیر سفارش نماید تا از تاخت و تاز بخاک یونان خودداری نمایند . همان ترکانی که یکقرن و نیم بعد بالاخره امپراطوری روم شرقی را منقرض و یونان را تحت الشعاع قرار دادند .

در حدود سال ۱۳۳۴ میلادی اودریکوس^۱ راهب فرانسیسکانی فلات ایران را در نوردرینه، کاشان و یزد را دیدن مینماید و مخصوصاً از کاشان ، باین جهت که مبدأ حرکت سه مجوس به بیت اللحم برای دیدار حضرت عیسی آنجا بوده ، توصیف بسیار کرده .
ابن بطوطه سیاح معروف مراکشی اهل طنجه نیز در همین اوقات « ۵۷۲۸.ق » ایران را سیاحت کرد و شرحهای جالبی از آداب و رفتار و وضع مردم شهرهای ایران در سفرنامه خود بنام «رحله ابن بطوطه» ذکر کرده است .

سفرنامه ابن بطوطه توسط آقای محمد علی موحد ترجمه و در سال ۱۳۳۷ بنگاه ترجمه و نشر کتاب آنرا چاپ و منتشر ساخت .

از جمله خاورشناسان و جهانگردان قدیمی اروپائی که در سده سیزدهم و چهاردهم میلادی بایران آمده اند بنیامین تودلانی^۲ یهودی اسپانیائی است .

روی گونزالس دی کلاویخو^۳ در اوائل قرن پانزدهم میلادی برابر با اوائل قرن نهم هجری (۱۴۰۳م - ۸۰۶.ق) با تفاق دو نفر دیگر آلفونسو پائز دوستنا ماریا^۴ که کشیش بود و گومزد سالازار^۵ افسر گارد شاهی اسپانیا پیشکشی و هدایای فراوانی ، از جمله يك قفس محتوی شاهین (باز) از طرف هانزی سوم پادشاه اسپانیا ، سفارت بدربار امیر تیمور اعزام گردیدند . این هیئت از اشبیلیه حرکت و از راه قسطنطنیه ، ترابوزان ، ارز روم ، ماکو ، خوی ، میانه ، زنجان ، تهران ، شاهرود ، دامغان ، جاجرم ، مشهد به سمرقند مقرر امیر تیمور رفته (۳۱ اوت ۱۴۰۴) و در مدت سه سال اقامت در این شهرها و در دربار پادشاه گورکانی بسیاری از نکات اجتماعی و سیاسی و اداری و فرهنگی ایران را

1- Odoricus 2- Benjamin of Tubela

3- Ruy Gonzales De Clavijo

4- Fray Alfonso Paez De Santa Maria 5- Gomez De Salazar

در آن روزگار پر آشوب که کمتر سندی از آن دوره میتوان درین باره یافت، بطور مبسوط و دقیق بیان کرده اند .

کلاویخو در جوانی ندیم خاص و مشاور هانری سوم پادشاه کاستیل (قسطله) بود و پس از آنکه پادشاهی رسید مقام خاص خود را در دربار حفظ کرد و چون مورد اعتماد بود برای سفارت بدربار امیر تیمور انتخاب شد و اتفاقاً پس از بازگشت او از ایران امیر تیمور هم درگذشت و یکسال پس از آن کلاویخو هم میمیرد ، اما در عرض همین یکسال ، خاطرات شیرین مسافرت و مأموریت خود را با دقت و امانت نگاشته است . او در این سفر نامه شرح جامعی از وضع دربار تیموری و مهمان نوازی ایرانیها درین راه و اسب سواری و عروسیهای سلطنتی و از آرایشهای بانوان درباری و جواهرات سلطنتی و سایر جزئیات زندگی مردم و مظالم امیر تیمور ذکر کرده که در نوبه خود یکی از بهترین اسناد و سفر نامه های جهانگردان متقدم محسوب میگردد . این سفر نامه اندکی پس از ۱۴۰۶ (۸۰۹ ه . ق) نوشته شده و چون هنوز فن چاپ تکمیل نشده بود نسخدهای متعددی از روی آن دست نویسی کرده ، بین علاقمندان منتشر ساختند . یکی از این نسخ در کتابخانه ملی مادرید موجود است و ۱۵۴ برگ دارد .

اولین چاپ سفر نامه کلاویخو سال ۱۵۸۲ انجام گرفت و چاپ دومی در ۱۷۸۲ توسط آنتونیوسانکا^۱ در مادرید منتشر شد و چاپ سومی بوسیله دانشمندان روسی آ. سرز نوسکی^۲ بنام سفر هیئت سفارت اسپانیا بسمرقند از ۱۴۰۳ تا ۱۴۰۶ (۳) در ۱۸۸۲ با ترجمه روسی و حواشی بزبان روسی و فرانسوی توسط آکادمی سلطنتی علوم در سن پترزبورگ (لنینگراد فعلی) منتشر شد .

بزبان انگلیسی نیز تحت عنوان « گزارش سفارت » توسط سر کلیمان مارکهام^۴ ترجمه و بسال ۱۸۵۹ توسط انجمن هاکلویت^۵ ترجمه و چاپ شد .

تاریخ « ظفر نامه تیموری » بیست سال پس از مرگ تیمور توسط شرف الدین علی

1- Antonio De Sanche 2- Stezneuski

3- Itinéraire De L'Ambassade Espanola A Samargand en 1403-1406

4- Sir Clements R M Markham 5- Hakluyt Society

یزدی نوشته شد پتی دولاکروا^۱ این تاریخ را بفرانسه ترجمه کرد و بنام تاریخ تیمور بک^۲ در دلفت^۳ سال ۱۷۳۳ چاپ شد .

دیگر از خاورشناسان بنامی که در قرن چهاردهم میلادی بایران آمده اند ، ادوریش فن پاردن^۴ راهب فرانسیسکانی در سال ۱۳۲۰ و ژوزفات باربارو سفیر ونیزی^۵ حدود سال ۱۴۷۴ هنگام سلطنت اوزون حسن فرمانروای ترک میباشد . بهمراه باربارو، کاترینوزنو^۶ و امبروزیو کنتارینی^۷ بودند که در سال ۱۴۷۱ از ونیز حرکت کردند و تا ۱۴۷۸ مسافرت آنها بایران طول کشید .

باربارو بهند و عثمانی نیز سفر کرد و سفرنامه اش اولین بار در ۱۵۴۳ در ونیز و یکسال بعد مجدداً در همان شهر تجدید چاپ و منتشر شد . ترجمه انگلیسی این سفرنامه در ۱۸۷۳ در لندن انتشار یافت .

باربارو که در ۱۴۷۴ یزد را دیده آن شهر را چنین توصیف مینماید : « شهری است که ساکنان آن پیشه ور و صنعتگرند . فاستونی و تافته و مانند آن میبافند . پیرامون آن را که یک فرسنگ و نیم است ، دیواری احاطه کرده و در حومه آن روستاهای بزرگ دیده میشود که مردمش همگی بافنده و عمل آورنده انواع پارچه های ابریشمی هستند . کتاب سفرنامه کنتارینی شرح سیر و سیاحت در ایران است و بسال ۱۵۵۱ با چند کتاب دیگر درباره ایران بعنوان پروم درسی کاروم هیستریا^۸ چاپ و منتشر شد . قسمتی از این کتاب هم بزبان انگلیسی ترجمه شده و در ۱۸۷۱ در انگلستان بچاپ رسیده است .^۹ خلاصه این سفرنامه بفرانسه هم ترجمه و ضمن کتابی بنام « سیاحان قرون ۱۵ و ۱۶ میلادی در آسیا » درج و در ۱۷۳۵ در لاهه چاپ گردید . اصل سیاحتنامه را در فرانکفورت هم چاپ نمودند .

1- Pétis De La Croix 2- Histoire De Timur Bec

3- Delft 4- Odopioh Von Pardenon 5- Josephat Barbaro

6- Caterino Zeno 7- Ambrosio Contarini

8- Prum Dersicarum Historia

۹- ترجمه ای که بزبان انگلیسی چاپ شده موسوم است بشش سفرنامه در ایران از سیاحان

ایتالیایی در قرونهای ۱۷ و ۱۶

درون نیز هنوز خانواده این خاورشناس معروفیت دارند .

کنتارینی درباره شهرها و اوضاع اجتماعی ایران نوشته است : «ایرانیها مردمی خوش لباسند ، در سوارکاری مهارت بسزائی دارند و معمولاً همیشه بر بهترین اسبانی سوار میشوند که در مملکت ایشان هست . ملتی هستند فوق العاده مقید بدبده . زیور اشتران آنها بقدری زیاد است که نظرا نداختن با آنها مایه تلذذ و بهجت خاطر میگردد . حتی بی بضاعت ترین ایرانیان دست کم صاحب هفت شتر است .»

در سال ۱۵۷۳ جفری دوکت^۱ سفیر رودلف دوم (قیصر آلمان) در دربار پادشاه صفوی و منشی او گئورک تکستاندر^۲ و در سال ۱۶۰۰ هانریچ فن پوزر^۳ و در سال ۱۶۲۱ گروس ندلیتز^۴ بایران آمدند و هر کدام در اطراف آثار باستانی و شهرهای ایران یادداشت‌هایی برداشته، که همراه سفرنامه‌های آنها چاپ شده است .

آدام اولئاریوس^۵ دانشیار دانشگاه لایپزیک ، همراه هیئتی از طرف فردریک دوک هلشتاین^۶ بدربار شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ ه.ق) جانشین شاه عباس بزرگ فرستاده شد . او از سال ۱۶۳۵ تا ۱۶۳۹ در ایران بماند و سیاحتنامه‌ای نوشت که چندین بار بچاپ رسید و خوانندگان فراوانی پیدا کرد .^۷ این خاورشناس گلستان سعدی را نیز بکمک دونفر از ایرانیان مقیم آلمان (حق وردی و رضا) بآلمانی ترجمه و منتشر ساخت . او نخستین دانشمندی است که در ایالت شلزویک هولشتاین ، علاقه شرق شناسی را بوجود آورد و بعلاوه قسمتهای جالبی از آثار ادبی ایران را ترجمه و منتشر کرد . در نتیجه مساعی او دانشگاه کیل در سال ۱۶۶۵ کرسی زبانهای شرقی را دایر نمود . این دانشگاه اکنون دایر و قسمت خاورشناسی را دنبال مینماید .

1- Geoffrey Du Chette

2- Textandre

3- Henrich von Poser

4- Grcss Nedlitze

5- A. Olearius

6- Fredrick Duxe of Holstein

7- The Voyage And Travels of Ambassadors Sent by Fredrick of Holstein Tothe Great pu Keof Musovy, And The King of Persia London 1662

اولثاریوس در سال ۱۶۳۷ باردیبل رفت و کتابهای کتابخانه آرامگاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی را دید و در نامه خود متذکر شده که آن کتابخانه صدها جلد کتاب خطی بزبان فارسی و عربی و ترکی داشته که جزء نسخ نادر و نفائس دنیا میباشد.^۱

آنتنیودوگوا^۲ سفیر فیلیپ سوم پادشاه اسپانی و پرتقال در دربار شاه عباس بزرگ بسال ۱۶۵۶، در بازگشت از راه اصفهان، به تخت جمشید و شیراز و بوشهر گذر مینماید و شرحی درباره مشاهدات و مشهودات خود نوشته است.

و نیز دیگری که سفرنامه جالبی دارد، آلساندری^۳ میباشد. او اواخر سلطنت شاه طهماسب صفوی (۱۵۷۰م) بایران آمده است و اطلاعات خوبی از آن دوره میدهد. آلساندری چندی در قسطنطنیه پایتخت دولت عثمانی در زندان گذرانید و باتدائیری از زندان گریخت و بونیز رفت و از آنجا مأمور ایران گردید. وی بالباس ترکی از راه آلمان و لهستان و اروپای شرقی و سواحل بحرا حمر باکمک سوداگران ارمنی و یهودی، خود را بایران رسانید و در چهاردهم اوت ۱۵۷۱ در قزوین بحضور شاه طهماسب صفوی باریافت و مأموریت خود را که آگاهیدن پادشاه ایران از افکار شاه سلیم پادشاه عثمانی است، عنوان مینماید.

باین ترتیب که چون سلطان سلیم در نظر دارد قبرس را تصرف کند، و پادشاه و نیز تجهیزقوائی کرده که با او جنگ نماید، ولی حمایت و حمله پادشاه ایران از سمت مشرق بخاک عثمانی سبب پیشرفت و پیروزی و نیز شکست عثمانی خواهد گردید.

سلاطین اروپا بطوریکه قبلاً گفته شد در آن زمان از قدرت و بزرگ شدن عثمانی وحشت داشته و به نیرومندی و فتوحات پادشاهان ایران متکی و مطمئن، بودند ولی پادشاه صفوی صلاح خود را در اینکار ندید.^۴

د. آلساندری بانجام مأموریت خود موفق نشد و توانست پادشاه صفوی را متقاعد سازد، اما در این مسافرت مطالب جالبی از وضع ایران نوشته است. مثلاً راجع بخود

۱- دائرة المعارف لیدن صفحه ۷۸۶

2- Intonio De Govoa

3- D. Alessandri

۴- ایران از نظر خاورشناسان ابوالقاسم طاهری

شاه طهماسب نوشته است که: «دارای قامتی متوسط . هیكلی زیبا ، خوش قیافه بود . هر چند چهره‌ای تیره و لبهای کلفت و ریش مهیبی داشت .» او مینویسد که: «شاه مدت یازده سال کاخ خود را ترك نکرده بود و مردم در نتیجه قادر نبودند عرایضشان را بوی برسانند. شاه کشور خود را فراموش کرده و جز پیول وزن، بجز دیگری اعتنا نمی‌کرد.»^۱ آنتونی جنکینسون^۲ نیز در ۱۵۶۱ از طرف ملکه الیزابت برای عقد مناسبات دوستی و تحصیل اجازه عبور و مرور بدون مزاحمت بازرگانان و مردمان انگلستان بایران ، مأمور گردیده بود . او موفقیتی پیدا نکرد ، اما مطالبی درباره ایران ضبط نموده است . مینویسد که پس از کسب اجازه و چند روز معطلی و شرفیابی و تقدیم هدایای ملکه انگلستان و عنوان مأموریت ، شاه طهماسب از او می‌پرسد که انگلستان چه مذهبی دارد و چون جواب می‌شود که مذهب عیسوی ، فوراً می‌گوید: «ای کافر ما را هیچ حاجت و نیازی بدوستی با کفار نیست و از من خواست که خارج بشوم .»

من از این خوش آمد که با احترام تمام، در حالیکه عده بسیاری از نجبا و سران دیگر او ، مرا مشایعت می‌کردند خارج شدم و در همان حال شخصی بایک سینی پر از خاک از پشت سر من روانه شده و تمامی راه مرا در داخل کاخ، از جلو شاه گرفته تا درب حیاط، بهر کجا که قدم می‌گذاشتم برای تطهیر خاک میریخت .^۳

در ۱۶۱۸ دون گارسیا دوسیلوا ای فیکورا^۴ بعنوان سفارت از طرف دولت اسپانیا مأمور شده و از راه بندر هرمز و شیراز و اصفهان به قزوین می‌آید و درباره مسافرت خود و مشاهداتش چندین کتاب نوشته است .^۵

سردود مورکوتون^۶ و هربرت^۷ دانشمندان انگلیسی نیز در سال ۱۶۲۷ بدر بار شاه عباس باریافتند ، درباره نوشته‌های هربرت پائینتر بحث خواهد شد،

۱- صفحه ۲۴۳ تاریخ ایران تألیف ژنرال ساکس ۲- Anthony Jenkinson

۳- صفحه ۲۴۱ تاریخ ایران ژنرال ساکس

4- Don Garcia De Silva Figuerea

۵- صفحه ۲۷۰ تاریخ ایران تألیف ژنرال ساکس

6- Sir Dodmore Cotton

7- Sir Thomas Herbert

پی‌یترو دو لاوله ۱

در زمان صفویه علاوه بر اشخاص مزبور، سفرها و خاورشناسان و سیاحان دیگری از کشورهای اروپائی بایران آمدند، مانند برادران شرلی (سرآنتونی و سرربرت) تاورنیه^۲، جان کارت ریت^۳، ژان دو تونو^۴، یان استریو^۵ هلندی، جان فرایرانگلیسی، اما نوشته‌ها و سفرنامه‌های هیچکدام دقیق‌تر و روشن‌تر از سفرنامه‌های پیترودولاوله ایتالیائی و هربرت انگلیسی نیست. نوشته‌ها و کتاب آنها، مخصوصاً اطلاعات مبسوط و جالبی از وضع سیاسی و تشکیلات اداری زندگی مردم ایران در آن عهد، بدست میدهد. بین این چند نفر باز نوشته‌های دولاوله ایتالیائی را که هفت سال در ایران گردش کرده، صحیح‌تر و جالب‌تر دانسته‌اند.

گفته فیلسوف شهیر آلمانی معترف است که «پس از خواندن سفرنامه دولاوله به طبیعت اصلی مشرق زمین پی برده و دیوان شرقی خود را برشته نظم کشیده است...» مسافرت دولاوله بمشرق زمین رویهمرفته ۱۲ سال طول میکشد. وی از راه قسطنطنیه و قاهره و بیت المقدس و دمشق و حلب و بغداد بایران می‌آید و هفت سال در اصفهان میماند و از راه هرمز و خلیج فارس بایتالیا برمیگردد. او مشاهدات خود را بشکل يك سلسله نامه‌هایی که بدوست خود دکتر اسکئی پانو^۶ نوشته، در چند مجلد بین سالهای ۱۶۵۰ تا ۱۶۵۸ م منتشر ساخت. سفرنامه پیترودولاوله در ۱۶۶۴ بفرانسه و در ۱۶۶۵ بزبان هلندی و در ۱۶۷۴ بزبان آلمانی ترجمه و منتشر شد.

علت اقدام او بیک سفر طولانی این بوده، که در جوانی عاشق دختری بنام بیاتریس میگردد و آن دختر بدون توجه به عشق دولاوله بمرد دیگری شوهر مینماید و در نتیجه ناراحتی شدیدی بر او عارض میگردد. «اسکئی پانو» دوست دیرینش برای رها کردن او از این ناراحتی خیال، تشویق بیک مسافرت طولانی مینماید و او در ژوئن سال ۱۶۱۴ با اتفاق یکنفر نقاش فنلاندی بنام «جووانی» و یکی از راهبهای فرقه اگوستینی و دو

-
- | | |
|-----------------------|--------------------|
| 1- Pietro Della Vallé | 2- J.B. Tavernier |
| 3- John Cartwright | 4- Jan De Thevenot |
| 5- Jan Struys | 6- Dr. Schipano |

خدمتکار عازم بیت المقدس میشود. چند ماهی را که در بیت المقدس میگذراند، بفکر مسافرت بایران میافند و او خود علت انتخاب ایران را اینطور گفته که چون صیت شهرت دربار شاه عباس صفوی و آثار شگرف ایران را شنیده بود و مسافرت بایران نیز سفر مهمی بود، با این شوق در ۱۹ نوامبر سال ۱۶۱۶ با کاروان مجهزی از بغداد عازم ایران میگردد و پیش از ورود بایران بایک دختر نسطوری بنام معانی ازدواج مینماید و همسری این دختر بنا بنوشته خودش، التیامی بر جراحات بیوفائی معشوقه اولیش بیاتریس، گذارد.

اتفاقاً این دختر نیز پنجسال با او زندگی میکند و در ژانویه ۱۶۱۷ بامرگ خود سیاح ایتالیائی را داغدار و پریشان خیال میسازد بطوریکه در صدد ترك ایران و بازگشت بایتالیا برمیآید.

از فرانسویان بنامی که در زمان صفویه بایران آمدند، یکی رافائل دومان^۱ از روحانیان کاپوشن^۲ در ۱۶۴۴ بود که تا پایان عمرش ۱۶۹۶ در اصفهان بماند و زبان فارسی را خوب یاد گرفت، او کتابی تحت عنوان «دولت ایران در ۱۶۶۰»^۳ نوشت که برای کلبر^۴ وزیر کاردان لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه، نسبت بتأسیس کمپانی هند شرقی خیلی مفیدگشت. رافائل بوسیله این کتاب، ایران و مردمش را بارودائیان معرفی کرد. دیگری پتی لاکروا^۵ بود که در ۱۶۷۴ باصفهان آمد. این خاورشناس را کلبر بایران فرستاده بود، تازبانهای شرقی را بیاموزد و نسخه های خطی نفیس را جمع آوری و خریداری کند. ترجمه های پتی لاکروا از کتابهای علمی ایران و مشرق زمین، در اوائل قرن هیجدهم در اروپا منتشر و اروپائیان بفرهنگ و ادبیات عالی ایران آگاه گردیدند. سیاحتنامه شاردن (۱۶۴۳-۱۷۱۳ م) چون بزبان فرانسه نوشته شده و فرانسه هم يك زبان بین المللی و علمی بود، خیلی زود مردم اروپا آنرا خوانده و راجع بایران اطلاعاتی پیدا کردند. منتسکیو، روسو، لامارك، گیبون، پرفسور ادوارد براون،

1- Raphaël Du Mans

2- Capuchin

3- L'Etat De La Perse En 1660

4- Colbert

5- Jean Francois Petis De La Croix

پرفسور مینورسکی ، اطلاعات جالبی از سفر نامه شاردن کسب کرده و در کتابهای خود متذکر گردیده اند .

شاردن در این دوره کتابهای خود که بمنزله دائرةالمعارفی است ، از وضع فرهنگی و اجتماعی و دینی و اقتصادی ایران و همچنین از رسوم و اعیاد و سجایای اخلاقی و آداب مسلمانان ، زرتشتیان ، ارمنیها ، افغانها ، ترکها ، گرجیها و سایر ملل و اقلیتهای تابعه شاهنشاهی گسترده ایران در دوران درخشان صفوی ، بدقت توصیف نموده و در باره ادبیات و علوم و فنون ایرانی ، چون تاریخ ، جغرافی ، ریاضیات ، هیئت و نجوم تحقیقاتی نموده و از هنرهای زیبای زمان مانند نقاشی ، خط نویسی ، تذهیب ، کاشی کاری ، منبت کاری ، خاتم سازی و غیره اطلاعات جالبی ضبط و منتشر ساخته است .

کتابهای شاردن در ۱۶۸۶ میلادی در لندن توسط مؤسسه مونیس پیت^۱ ترجمه و تحت عنوان «سفر نامه شوالیه شاردن در ایران و هندوستان از راه دریای سیاه و گلشید» چاپ و منتشر گردید .

ترجمه آلمانی سفر نامه شاردن در ۱۶۸۷ در لایپزیک توسط توماس فریج^۲ و ترجمه فلاماندی آن بوسیله ساندرو اندرو وور^۳ در ۱۶۸۷ در آمستردام چاپ شد .

شاردن یادداشتها و تحقیقات دیگری درباره مذاهب و تورات و انجیل و جغرافیا دارد . او در ۱۶۶۵ بایران آمد و ۴۶ سال وقت خود را صرف تحقیق در باره ایران کرد . مرگ او در ۱۷۱۳ و در کلیسای وست مینستر مدفون گشت . شاردن از پیروان کالوین بود .



خاورشناسان و جهانگردان اروپائی پس از برگشت بدیار خود تألیفات گرانبهایی از مطالعات و مشهودات خود بیادگار گذارده اند که هر کدام از آنها از لحاظ شناسانیدن خصوصیات علمی و اجتماعی و مذهبی و رسوم و آداب و فرهنگ و هنر مردمان این سرزمین وسیع و باستانی ، حائز اهمیت فراوان میباشد . بویژه آنکه تاریخ نویسان ایرانی چون

1- Mones Pitt

2- Thomas Fritsch

3- Sander Vander Jouveur

خود را مقید نمی‌دانستند که در باره اوضاع و رسوم زمان خود بی‌طرفانه بحث کنند، خاورشناسان تا حدّ زیادی حقائق را آنطوریکه دیده و شنیده، نوشته‌اند، و مانند وقایع نگاران دربار شاهان مجبور نبوده‌اند که مطالب تاریخ را بتوصیف جنگها و لشکر کشیها و مسافرت‌های پادشاهان منحصر سازند، بلکه از وضع فرهنگی و اقتصادی و کشاورزی و آداب و رسوم اجتماعی، بیشتر بحث کرده‌اند که اکنون آن نوشته‌ها، مدارک و مؤاخذار زنده تاریخ گذشته ما را شامل میشود.

جامعه شناسان همیشه این نقص را بر کتابهای تاریخ مورخان گذشته گرفته‌اند، که تاریخهای قدیم همه بشرح جنگها و پیروزی و شکستها و غارت و کشتارها و تسخیر شهرها و درها بیشتر اهمیت داده، تا با اوضاع اجتماعی مردم. بنا بر این بوضع زندگی و آداب و رسوم مردم زمانه کمتر توجه داشته‌اند. این نقص را تا حدی میتوان از روی سفرنامه و یادداشت‌های خاورشناسان که الزام و اجباری در نوشتن جنگها و کشورگشائیها نداشته، و با توده مردم سروکار داشته، بر طرف ساخت. ولی البته این نقص تاریخ که اغلب از تاریخهای جهان و از جمله تاریخهای ما هم دارد، نفی ارزش وجودی تاریخ‌ها را نمی‌نماید، و هم اکنون هر چه از اوضاع گذشته بخواهیم باز باید در صفحات همین تواریخ جستجو نمائیم. نه تنها آثار و سفرنامه‌های جهانگردان اروپائی و خاورشناسان برای روشن ساختن موارد تاریک تاریخ ایران سودمند و جالب واقع گردیده، بلکه چون اغلب از آنها بزبانهای همه کشورهای اروپائی ترجمه و چاپ و در دسترس علاقه مندان قرار گرفت، سبب گردید، که مردمان همه کشورهای اروپا از آثار تاریخی و اهمیت و سابقه فرهنگ و هنر باستانی ایران آگاه گردند و جهان‌نیان پایه استعداد و لیاقت و دانش و هنر و شکوه و جلال و ثروت دربار شاهان ایران را که چشم‌های خاورشناسان را خیره ساخته بود، بشناسند.

مثلا این نوشته مارکو پولو در قرن سیزدهم میلادی: «بانوان ایرانی و دختران، روی پارچه‌های ابریشمی سوزن دوزیهای زیبا با نقوش حیوانات، گلها و درختان، نمونه‌های مختلف تهیه میکنند. پیش بخاریها، رو لحاف‌ها، رومتکاهای دست دوخت، که در منازل

اشراف دیده میشود، از عجائب صنعت دست دوزی محسوب میگردد. « یا هنگامی که میگوید: «ایرانیها در ساختن اسبابهای جنگ فوق العاده استادند، زین و برگ و همبزه و شمشیر و کمانهای ساخت ایران بسیار خوب ساخته شده است. » معرّف پیشرفت این فنون و هنرهای ایران در قرن سیزده میلادی میباشد. (ص ۲۹۷ و ۲۹۹ تاریخ سرپرسی سایکس) ابن بطوطه جهانگرد مراکشی (حدود ۱۳۳۱ میلادی) مینویسد که در شهر «کینک سه» چین با آنکه در آن هنگام ۵۵ سال از مرگ سعدی بیش نگذشته بود، ملاحان چینی اشعار او را میخواندند.

امیر شهر قورنای او را بخانه خویش دعوت مینماید و مجلس جشنی ترتیب میدهد که سه روز ادامه داشت، سپس پسر خودش را با ابن بطوطه برای گردش بروی دریا روانه مینماید. در سفینه چند تن خواننده و نوازنده بودند که بفارسی و عربی و چینی آهنگهایی مینواختند و چون پسر امیر با آواز فارسی عشق مخصوصی داشت، بخوانندگان دستور داد تا آهنگ فارسی را مکرر بر مکرر بخوانند. ابن بطوطه میگوید من گوش دادم این غزل سعدی را میخوانند:

آخر نگاهی باز کن، وقتی که بر ما بگذری

یا کبر منعت میکند، کز دوستان یادآوری

نشیده ام اندر ختن، بر صورتی چندین فتن

هرگز نباشد در چمن، سروی بدین خوش منظری

صورتگر دیبای چین، گو صورت و رویش به بین

یا صورتی برکش چنین، یا توبه کن صورتگری

تا نقش می بندد فلک، کس را نبودست این نمک

ماهی ندانم یا ملک، فرزند آدم یا پری

تا دل بمهرت داده ام، در بحر فکر افتاده ام

چون در نماز استاده ای، گوئی بمحراب اندری

فصل بهار است ای نگار اینک کنار جویبار

با عاشقان سوگوار، بخرام چون کبک دری

گر رفته باشم زینجهان، باز آیدم رفته روان

گر همچین دامن کشان بالای خاکم بگذری

همین سیاح مینویسد که در پکن (خانباغ آنروز) پایتخت چین، بزرگترین مرشد شهر خواجه برهان‌الدین «ساغرچی» نام داشت و ایرانی بود، و در بسیاری از جاهای دیگر نیز روحانیان ایرانی مقامات عالی داشتند، نگهبانان سلطان عنوان پارسی «پاسوانان» پاسبانان داشتند و دسته‌های تیرانداز بنام «سپاهیان» واژه پارسی و مأموران انتظامی بنام «درودرگان» و شیخ بزرگ شهر «صدر جهان» نام داشت که این واژه‌ها و سمتها همه پارسی و ایرانی است و معرف گسترش زبان فارسی تا آن نواحی میباشد.



کلاویخو که در ۱۴۰۳ به بعضی از شهرهای شمالی ایران سفر کرده، مینویسد: «در مشهد با آنها اجازه داده شد، آزادانه سخن و آرامگاه حضرت امام رضا (ع) را زیارت و تماشا کنند. هیچگونه تعصب و مخالفتی با زیارت مسیحیان از اماکن مقدس ابراز نمیشد». شاید این سختگیریها و جلوگیریها از زمان صفویه که تشیع مذهب رسمی ایرانیان شد معمول گردیده باشد.

و با آنکه وضع چاپار و سرعت عملی که در رسانیدن پیک و نامه‌ها معمول میگردد، برای او بسیار جالب بوده و چند بار بدان اشاره مینماید او مینویسد که سازمان یام (واژه مغولی) یا چاپار، مرکب از مأموران سوار مخصوص و کاروانسراهائی با اصطبلهای پر از اسب همه آماده خدمت بودند. مأموران دولتی و پیکها، شب و روز در انجام رساندن پیک می‌تاختند. در این اصطبلها تا سید اسب نیز یافت میشده که پس از یکدقیقه با ساز و برک آماده حرکت میگردد است. ۱.

ژوزفا باربارو^۲ و نیز کسی که از سال ۱۴۷۱ تا ۱۴۷۸ میلادی در نقاط مختلف ایران گردش و سیاحت نموده است، در باره آبادانی و پرجمعیتی شهر قم در زمان سلطنت آق قوینلوها، نوشته که حدود بیست هزار خانه داشته است و بیشتر مردم از راه کشت و زرع

۱ - صفحه ۲۶ سفرنامه کلاویخو ترجمه آقای مسعود رجب‌نیا چاپ سال ۱۳۳۴

زندگی میکرده‌اند و از باغستانها و میوه‌های قم مخصوصاً تاکستانها و خربوزه آنجا تعریف مینماید. بکاشان و وسعت این شهر نیز اشاره کرده و مینویسد که: مردم این شهر بکار تهیه پارچه‌های حریر و انواع قماش پشمی روزگار میگذرانیدند و آنقدر پارچه فراوان بود که اگر شخص میخواست در عرض یکروز ده میلیون دوکات خرج کند هنوز میتوانست در بازار و دکانهای شهر کاشان بقدر کافی پارچه‌های عالی پیدا نماید و خریداری کند.

این سیاح شیراز را که در حدود ۱۴۷۲ یا ۱۴۷۳ میلادی دیده، اقلانش برابر شهر کاشان آنروز وسعت داشته و مینویسد: «شیراز نفوس فراوان دارد. جمع‌گیری روزگار به تجارت و داد و ستد میگذرانند. از سمرقند و نیشابور وری همه نوع قماش و کالا با این شهر وارد میشود و از اینجا میگذرد. از هر گوشه‌ای انواع جواهرات و سنگهای گرانبها و اقسام پرند و پرنیان، ادویه و ریواس و امثال آن بشیراز میآید. دور تادور این شهر را دیوارهای بلندی از خشت خام کشیده و جلوی آن خندقهایی ژرف احداث کرده‌اند. حصار شهر در چندین جا دروازه دارد و شهر صاحب مسجد بسیار عالی است. خانه‌های شیراز را بموزائیک و سایر تزئینات دلپذیر مزین ساخته‌اند. باغلب احتمالاً در شهر شیراز دویست هزار باب خانه وجود دارد، بلکه بیشتر، این امر معلول امنیتی است که در این محل حکمفرما میباشد، چه شخص میتواند با آرامش خاطر در این ناحیه اقامت‌گزیند.»^۱

سفرنامه تماس هربرت که از ۱۶۲۲ تا ۱۶۳۰ به‌مراه دودمور کتون^۲ سفیر جمس اول^۳ پادشاه انگلستان بایران آمده و بحضور شاه عباس بزرگ رسیده است، چهارسال پس از برگشتنش از ایران بسال ۱۶۳۴ در ۲۵۰ صفحه منتشر میگردد، چون مورد توجه مردم قرار میگیرد، کتاب مفصل‌تری درباره اوضاع ایران تهیه و در ۱۶۳۸ چاپ مینماید، و خاطرات سفر او از ایران، در زمان خود او چهار بار تجدید چاپ شد.

هربرت ضمن شرح اولین ملاقات سفیر انگلیس با پادشاه صفوی وصف مجلس را

۱- صفحه ۷ ایران از نظر بیگانگان نوشته آقای ابوالقاسم طاهری.



اینطور نموده است: « بر زمین تالار چنان قالیه‌های بزرگ و گرانبهای گسترده بودند که فقط درخور شأن شهریار ایران بود. درحاشیه آن چندین نفر از امیرزادگان و خوانین و سلاطین و بیگلربیگیها، برسان پیکره‌های سنگ بی‌روحی، چهار زانو بر زمین نشسته و بدیوار تکیه زده و دیدگان خویش را بشئی معینی دوخته بودند. ایشانرا نه جرأت آن بود که بایکدیگر سخن آغازند و نه جسارت که درحضور پادشاه عطسه یا سرفه کنند و یا آب دهان بیرون اندازند. چه ارتکاب یکی از این اعمال در بارگاه وی، شرط ادب نبود و فقط برق چشمان شهریار کافی بود که خرمن حیات آنها را بسوزد. ساقی بچه‌هایی ملبس بجامه‌های زربفت و عمامه‌هایی پولک دار و نعلینهایی ملیله دوزی شده، درحالی که گیسوان مجعد آنها بر روی شانه‌هایشان ریخته بود، با چشمانی غلطان و گونه‌هایی سرخ رنگ تنگهای شراب از عالیترین فلزات در دست داشتند، و در این مجلس گردش میکردند و نوشابه‌ای را که مایه فرح خداوند شراب « باگوس » میشد، بر طالبان عرضه میداشتند.

بر بالای چنین مجلس در صدر مصطبه شخص پادشاه، شاه عباس بزرگ، محبوب مردم داخلی و مشهور خارجیان نشسته بود، مردیکه از دشمنانش غیورتر و از اسلافش دلیرتر است. با آنکه جهانی ثروت داشت آنروز تن را با جامه سرخ رنگ بی‌پیرایه‌ای از پنبه ساده آراسته بود و گوئی زبان حالش آن بود که حشمت آدمی به بصیرت و حزم است، نه آراستن تن بجامه‌های ثمین. وی چهار زانو نشسته بود، عمامه‌ای بزرگ و سفید رنگ بر سر داشت و کمر بندی چرمین بر کمر. دسته شمشیرش از طلا و غلاف آن از چرم سرخ و تیغش هلالی شکل از پولاد آب داده بود و در بار یانش به پیروی از شهریار خویش جامه‌های بسیار سادای بر تن داشتند.»

هربرت توصیف زیادی از آبادانی و فراوانی شهر قزوین داده و آنجا را بعد از اصفهان از حیث جمعیت و عظمت دانسته است. از گندم و انگور فراوان آنجا و از شراب خوش یاد کرده است.

دیدار شیراز در او بی‌حد مؤثر و احساسات خود را بصورت غزلی که ترجمه تقریبی

آن در زیر نقل شده ، نمودار میسازد :

چرا باخرد خویش از درستیزه در آئیم که بهشت در کجا بود ؟
آیا در زمین بود ، یا بروی هوا یا در توفان نوح
بر هم خورد ، و باین سان ما را از آنجا بیرون راندند !
و دانش بسیار سبب شد که آن قرارگاه را از کف دهیم .
باین همه ، اگر آن بهشت برجای باشد و ما بتوانیم
از ظواهر آن ، یعنی صفا و آرامش ، بمحل واقعی پی ببریم
چرای ای شیراز دشت ترا والاتر
از آبهای حاصلخیز نیل و گنگ ندانیم ؟
لذات گوناگون تو که هر دیده‌ای را شیفته میسازد
هر تماشاگری را بفکر میاندازد
که بهشت نابود نگردیده
یا باینجا نقل مکان کرده است ، چه اینجا حبه‌های انگور
بر آن خوشه‌های آویزان ، شخص را بوسه میاندازد
تامزه آنها را بیچشد ، همان سان که آدم از گندم خورد
و برخی بمیوه تو دست میزنند و حال آنکه حرام است .
مناره‌های تو ، گرما به‌ها و باغها و مساجد تو
ممفیس و تروا و تبس و بیت المقدس را در نظر مجسم میسازد !
ای شهر زیبا خدا نگهدار ، چه هنگامی که من از تو جدا میشدم
طرد آدم از بهشت بخاطرم میگذشت .»^۱

درسفر نامه شاردن میخوانیم که زمان پادشاهان صفویه از طرف بزرگترین دربارهای سلطنتی اروپا ، سفرائی بدربار ایران گسیل میشده و با چه کرنش و احترامی ، چشم داشت همراهی از ایران داشته‌اند . در جلد چهارم فصل شانزدهم ، از آزادی اجتماعات و نطق و بیان و انتقاد از سیاست حکومت در ایران ، صحبت میکند ، و اظهار حیرت و تعجب

مینماید. او اندیشه انسانی را از تقویم بهای اسباب زرینه و جواهر نشان دربار صفوی، عاجز میدانند (جلد سوم سیاحتنامه) ^۱ و شرح میدهد که فرستادگان لوئی چهاردهم بزرگترین پادشاه فرانسه و بلکه اروپا، چطور برخوان مهماندار باشی شاهنشاه صفوی، مات و مبهوت جامهای زرین جواهر نشان و سینههای طلای پنج کیلوئی شده، و در دریای حیرت غرق گردیده بودند. (جلد سوم سیاحتنامه).

او درباره آزادی اجتماعات و انتقاد از سیاست و حکومت مینویسد که: «در قهوه‌خانه‌ها مردم بصحبت می‌پردازند، زیرا در این جاهاست که خبرهای تازه مطرح میگردد و سیاسیون با کمال آزادی و بدون هیچگونه نگرانی از حکومت انتقاد میکنند. حکومت نیز از گفتگوی مردم نمیرهاسد.....»

«اغلب اوقات اتفاق می‌افتد که دو یا سه نفر ناطق در آن واحد یکی در این گوشه و دیگری آن گوشه بسخن می‌پردازند. فی الجمله در این مراکز اجتماعات، حد اعلای آزادی موجود در جهان، وجود دارد.....» ^۲

همین سیاح در کتاب چهارم مینویسد: «یکی از همسایگان اصفهانی که فرزند خراسان بود، برایم حکایت کرد که پدرش در دفاتر ثبت ایالت مزبور دیده است، که در عهد سابق چهل و دو هزار کاریز وجود داشته و کاریزهایی دیده شده که ته چاههای آن ناپیدا، و میگفتند عمقشان ۷۵۰ گز بوده، که باور نکردنی است!

معهدا از احصائیه مزبور میتوان بشماره قنوات زیرزمینی سراسر امپراطوری ایران پی برد، و از مراتب این فن شایان تحسین، اطلاع پیدا کرد در ماد (آذربایجان) برایم حکایت کردند که فقط در عرض شصت سال اخیر از تعداد کاریزهای این ایالت چهارصد رشته کاسته شده است. در جهان هرگز ملتی پیدا نمیشود که بمانند ایرانیان در حفر و احداث چشمه‌های زیرزمینی و ایجاد منبعهای مناسب تحت الارضی مهارت داشته باشد. این قنوات معمولا دارای هشت تا نه پا عمق (ارتفاع) و دو تا سه پا عرض میباشند...» ^۳

۱- صفحه ۲۰ سیاحتنامه شاردن جلد اول

۲- صفحه ۲۷۶ جلد چهارم سفر نامه شاردن

۳- صفحه ۳۰۲ سفر نامه شاردن جلد چهارم

تاورنیه در فصل سیزدهم کتاب خود بنام «مسافرت ایران» تحت عنوان «عدلیه و پلیس ایران» مینویسد: «عدالت در ایران در کمال صحت و نهایت سرعت اجرا میگردد. مرافعه بطول نمیانجامد. فوراً بمرافعه و محاکمه اقدام مینمایند، بدون اینکه محتاج بوکیل یا مدعی العموم شوند. یا عمداً مسئله را پیچ و خم داده اشکال تراشی نمایند. نه این است که مباشرین عدلیه بکلی پاکدامن و بی طمع باشند و نخواهند فواید شخصی را منظور دارند، بلکه با وجود هر قسم تعدی و اجحاف و بی اعتدالی که میکنند، باز از عثمانیها بیشتر رعایت عدالت را نموده، رضایت خاطر مظلوم را زودتر و بیشتر فراهم مینمایند، بجهت اینکه اگر بی اعتدالی و تعدی آنها مکشوف بشود و بگوش شاه برسد عفو و بخشایش برای آنها امکان ندارد...»

در مسئله قتل کمال سختی را بعمل میآورند بدون اینکه دادن پول بتواند قاتل را خلاص کند. هنگامیکه قاتل را دستگیر کردند، او را نزد دیوان بیگی میبرند که فوراً عدالت را اجرا کند. قاتل را تسلیم ورثه مینمایند و آنها اگر بخواهند خون بست میکنند و با پول کار را اصلاح مینمایند. اما اصلاح با پول بقدری در میان ایرانیها مایه خفت و ننگ است، که مادام العمر نمیتوانند سربیزورند. باینجهت اصلاح و خون بست خیلی بندرت اتفاق می افتد...»

فقط در مسئله قتل نفس نیست که ایرانیها سختی بکار میبرند، در خصوص بی نظمی در خانه های عمومی نیز نهایت مراقبت را بعمل میآورند و برای امنیت راهها در ایران بسیار اهتمام مینمایند. در فاصله های معین مستحفظینی که موسوم بر اهدار هستند گماشته اند که باندك صدائی بكمك میرسند. ممکن نیست که يك آدم بد عمل از هیچ راهی از راههای ایران نجات یابد. و اگر کسی بخواهد از کوهستان و بیراهه فرار کند زودتر گرفتار میشود، بجهت اینکه در آنجا هم راهدارها مواظب هستند، تا دیدند کسی از بیراهه حرکت میکند، یقین بر سوء قصد و رفتار او نموده، دستگیرش مینمایند...»

«چون اساساً ایجاد پلیس در کشورهای جهان برای تسهیل امور زندگانی است،

میتوان گفت پلیس ایران از این نقطه نظر بهتر از تمام دنیاست. یک نفر محتسب دارند که بمنزله قاضی پلیس است، تکلیف و شغل او تعیین نرخ ارزاق است. سه چهار معاون دارد، روز اول هفته صدا میدهد و نرخ هر چیزی را اعلان مینماید و در اثنای هفته محتسبین مشغول مطالعه و مشاوره میشوند، تا در هفته آینده بر بهای کدام جنس باقتضای فصل باید کاست یا افزود. این ترتیب کار، از مقررات شاه عباس کبیر است و در مدت سلطنت و حیات خودش خیلی منظم تر بود تا سلطنت اخلافش...

باید دانست که در ایران همه چیز را از روی وزن میفروشدند نه باکیل، و با این نظم و ترتیب، میتوان طفلی را فرستاد که ما بحتاج خانه را خریده بیاورد، و اگر جنسی پسند مشتری نیفتد، فروشنده موظف است که آنرا پس بگیرد و پولش را رد نماید. اگر کسی قیراطی از وزن کم بدهد، یا دیناری از وزن، قیمت زیادتر بگیرد، فوراً بمجازات میرسد و ترتیب مجازات این اشخاص هم چنین است که تخته کلاهی بسرش میگذارند و آن عبارت از یک کلاه بلندی با اندازه کندوی عسل، و یک زنگوله بگردنش بسته، در کوچه‌ها میگردانند. بعد مقداری چوب بکف پاهایش زده، مبلغی هم جریمه دریافت میدارند. اگر پلیس در مسئله ارزاق باین درجه مراقبت و سختگیری نمیکرد، فقرا وضعفا و مردمان طبقات پائین دچار عسرت و تنگی میشدند، زیرا کسبه و پیشه‌وران صبح تا شب درد کانهای خود مشغول کار هستند و زنهایشان هم در خانه. خوراک روز آنها برسم معمول مملکت، سبزی و میوه، و شبها نان و گوشت پخته و یا کباب است. از این لحاظ بازارها از نان و گوشت و کباب و سایر خوردنیها آماده و پراست و مردم در رفاه هستند...»



رموزیو^۱ در مقدمه‌ای که سفرنامه کاترینوزینو^۲ نگاشته توصیف شایانی از شکوه و جلال اوزون حسن پادشاه سلسله آق قوینلو کرده که در تواریخ کمتر دیده شده او نوشته است که:

«در میان شاهان خاور زمین، از زمانی که سلطنت از ایرانیان بدست یونانیها افتاد،

1- Ramusiu

2- Caterino Zeno

هیچیک از آنها در شکوه و جلال برابر داریوش هخامنشی و اوزون حسن نبوده‌اند....
 جای تأسف است که بعضی از سلاطین مشرق زمین که بقوت و عقل ممتاز بوده‌اند .
 مورخانی نداشته‌اند که اعمال شجاعانه آنها را بنگارند و حال آنکه هم ما بین پادشاهان
 ایران و هم مصر، مردانی بوجود آمده‌اند که در کار آمدی و لشکرکشی نه تنها از همه
 پادشاهان قدیم برتر بوده بلکه بر سرداران صاحب نام یونانی و رومی نیز در فنون رزم
 و جنگ سبقت گرفتند اوزون حسن که بدواً خانی فقیر بود و از دیگر برادرانش
 در مرتبه و مقام عقب‌تر و بیش از سی سوار و قلعه‌ای کوچک نداشت ، در اثر شجاعت و لیاقت
 کارش بجائی رسید که با خاندان عثمانی که در زمان سلطنت سلطان محمد دوم
 (۱۴۵۱-۱۴۸۱) موجب ترس ممالک شرق بوده، بر سر سلطنت آسیا بمنازعت و رقابت
 برخاست .^۱



کوششهای خاورشناسان در راه شناسانیدن فرهنگ و هنر عالی باستانی ایران ،
 و همچنین نکات مهم تاریخی که سفرنامه‌ها و یادداشتهای اشخاصی که در سده‌های گذشته
 از کشور عزیز ما دیدن کرده و در باره اوضاع اجتماعی و فرهنگی این سرزمین کهنسال
 مطالبی ضبط کرده‌اند ، از حوصله این گفتار بیرون است و مطالبی که بعرض رسید بطور
 خلاصه و فهرست وار بوده و امیدوار است که در فرصت مناسب دیگری توفیق پیدا نماید
 که نام و خدمات دسته دیگری از خاورشناسان و باستان شناسان را بعرض علاقه‌مندان
 برساند .

تأسیس انستیتوها و مجامع و انجمنها و نمایشگاهها و مجله‌ها و نشریه‌ها و کنگره‌های
 خاورشناسی و ایران شناسی در کشورهای اروپائی و امریکائی و مساعی خاورشناسان بنامی
 چون گرتفند آلمانی ، سرهانی راوین سن و ادوارد براون انگلیسی و سیلوستر دوساسی
 فرانسوی و کریستن سن دانمارکی و هر تسفلد و هنینگ آلمانی و ژرژ کامرون و پوپ امریکائی
 و صدها دانشمند دیگر همانند اینها، هر کدام به تنهایی موضوع سخنرانیهای میباشند .

۱- صفحه ۵۷۳ کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد براون ترجمه استاد علی اصغر
 حکمت (از سدهی تاجامی)

متن سخنرانی آقای دکتر محمد شفیع
در تالار علم دانشگاه بهلوی ساعت ۶/۵
بعد از ظهر روز شنبه نهم آذر ۱۳۴۷

شعر فارسی و تحول آن

گفتگوی من امروز در خصوص تحول شعر فارسی است . شعری که پستی و بلندی های فراوان را پشت سر گذاشته و از کوچه های پر پیچ و خم تعقید و ابهام عبور کرده است . گاه با استحکام کوههای سربلک کشیده و گاه بصورت جویباری ملایم و خوش آوا تجلی کرده است . (ره نورد کاوشگر دنیای شعر) برای پیدا کردن جای پای شاعرانی که طی ادوار مختلف در آسمان پهنای اندیشه های ممتاز و روحانی شعر و شاعری درخشیده اند براه میافتد تا مگر اولین نغمه آسمانی شاعران کهن را برای ما بازگو کند و صدای گرم و آهنگ فریبنده گویندگان بلند آوازه این مرز و بوم را در گوش جان ما منعکس سازد پیش از آنکه باین سفر روحانی آغاز کنیم سخنی چند در باره تعریف شعر باید گفت .

در باره شعر سخن فراوان است و تعریف گوناگون و بی‌شمار . شمس قیس رازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم در خصوص شعر گوید :

(بدانك شعر در اصل لغت بمعنی دانش است و ادراك معانی بحس صائب و اندیشیده و استدلال راست و از روی اصطلاح سخنی است اندیشیده ، مرتب معنوی ، موزون متکرر ، متساوی حروف آخرین آن بدان مانده وخواجه نصیرالدین در کتاب معیارالاشعار شعر را کلامی مخیل و موزون و متساوی الاخر تعریف میکند آنچه تا کنون در کتابهای ادبی قدیم دیده شده تعریفی در همین حدود برای شعر کرده اند و طبیعی است آنچه که با این کلمات بیان میشود تعریف شعر را بر اساس توجه بظاهر شعر یعنی (لفظ) میرساند و بسیار مناسبتر است اگر این تعریف را برای نظم مقابل نثر بدانیم زیرا نثر چنانکه از نامش پیداست به مجموعه ای از کلمات پیاپی که بدون رعایت هیچ ضابطه و قاعده ای بیرون از مرز قید وزن و آهنگ و تساوی حروف آخر کلمات برای بیان مفهومی خاص نوشته میشود اطلاق میگردد . البته این نکته را هم باید اشاره کرد که مراد از نثر بمعنی عام کلمه نثری است که در اصطلاح علم ادب به (نثر مرسل) معروف است و گرنه نثر مسجع بهمانگونه که شعر گرفتار قیود متعددی است در قید اسارت سجع قرار میگیرد و کار را بر نویسنده دشوار میکند نثر مسجع شیخ بزرگوار سعدی و نثر عارفانه خواجه عبدالله انصاری و دیگر نویسندگان نام آور نمودار اینگونه از نثر مسجع میباشد . اما در خصوص مشخصات کلام شعری باید باین نکته توجه کافی داشت که کلام بر دو گونه است یا کلام عادی روزمره ای است که در مذاکرات و گفتگوهای مردم عادی مورد استفاده واقع میشود و یا در سطح عالیتر و والائی قرار دارد . اگر خصوصیات مذکور در تعریف شعر قدا را در باره سخن عادی محاوره ای بکار بریم بدون تردید کاری جز ساختن شعر کرده ایم . منظور من از بیان کلام عادی نه تنها گفتگوی مردم عادی کوچک و بازار است بلکه اگر مفاهیم بلند علمی را هم از هر گونه که باشد بعبارت منظوم منتقل کنیم مطلقاً شعری نیافریده ایم در قدیم بسیار دیده شده است موضوعات طبی، ریاضی ، حتی علوم عقلی را برای سهولت

امر یادگیری در قالب کلامی موزون ریخته اند ولی بدون تردید اطلاق شعر باینگونه کلمات درست نمی‌نماید. نصاب الصبیان که معانی واژه‌ها و حتی بحور عروضی را می‌شناساند و در ذهن سپردن معضلات فراوان از راه تنظیم کلمات بکلام موزون خدمتی شایسته انجام می‌دهد هرگز شعر نیست همچنین اسفار مالاصدرا و شفای بوعلی سینا و تاریخ جهانگشای جوینی و همه آثار منثور موجود اگر تنها در قالب بحور عروضی ریخته شود مسلماً شعری بوجود نخواهد آورد برای آنکه کلام شعری کلامی است خاص و تفسیری است از یک اندیشه خیال انگیز و رؤیائی.

اصولاً فلسفه وجود شعر و غایت مطلوب شاعر تأثیر در نفوس آدمی است و این گفته نظامی عروضی و خواجه نصیر است که شعر در خیال و عاطفه و حتی عقل آدمی تأثیر میکند و اگر این تأثیر از شعر برداشته شود فکر نمیکنم دیگر ارزشی از لحاظ شعری برای عباراتی موزون و مقفی و متساوی‌الآخر باقی بماند.

در این که شعر یک هنری است گفتگوئی نیست هنری است مانند همه هنرها از قبیل نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی و علی‌القاعده در شمول تعریف هنر در می‌آید. البته میان هنرهای نقاشی و پیکرتراشی و موسیقی و هنر شعر اختلافاتی فراوان بچشم می‌خورد. من نقاش نیستم ولی آنچه احساس میکنم نقاش با درهم آمیختن تعدادی از رنگهای معین برای آفریدن یک تابلو نقاشی همت میکند همچنین پیکر تراش با ابزار معدود بکار آفرینش مجسمه‌ای توفیق مییابد و یا موسیقی‌دان با برخورداری از لوازم محدود کار خود دست بکار خلق اثری میزند ولی شاعر در برابر دریائی از واژه‌های متفاوت قرار دارد و آزادانه میتواند اندیشه روحانی و رؤیائی خود را در قالب الفاظی که خود دست چین میکند بریزد پس باین ترتیب قلمرو شاعر از دیگر هنرمندانی که بآنان اشاره رفت وسیعتر بنظر میرسد. گفته‌اند در بین همه هنرها نقاشی و موسیقی از دیگر هنرها بشعر نزدیکتر است و باین دلیل است که نقاشی را شعر بی زبان و شعر را نقاشی زبان دار نامیده‌اند. خلاصه آنکه هرگاه ماده اولیه که برای زیبایی بکار میرود رنگ باشد نقاشی بوجود می‌آید و اگر این ماده اولیه در

جسم تجلی کند پیکر تراشی خلق میشود و هر گاه صدا عامل انتقال این زیبایی باشد موسیقی و بالاخره زمانی که فکر عالی شاعرانه در قالب لفظ و کلمه گنجاینده شود شعر پدید میآید و بدین جهت است که قلمرو شعر را از قلمرو دیگر هنرها گشاده تر و وسیعتر میشناسند .

وقتی شاعری راهنر بدانیم باید بمسأله خلق و ابداع صور ذهنی و خیالی عنایت داشته باشیم که اولین قدم در کار ایجاد شعر است و پس از آن مرحله انتقال و ابلاغ صورتهای ذهنی در قالب کلمات میرسد بنا بر این گاه ممکن است برای اغلب از مردم در عالم تخیل و در قلمرو ذهن تصاویر رؤیائی و فریبنده ای ایجاد شود ولی تا زمانی که این تصورات در قالب کلمه ریخته نشده اطلاق شاعر باین گروه جائز نیست .

درباره شعر و فنون مربوط به آن سخن بسیار است قدیمیترین اثری که از فن شعر داریم فن شعر ارسطو است این کتاب باهمه معایبی که دارد هنوز مرجعیت کامل دارد و باعتقاد اهل تحقیق بوالو ، پوپ ، هگل و همه کسانی که در فن شعر اثری برجای گذاشته اند بدون تردید بکتاب گرانقدر ارسطو توجه کامل داشته اند البته این که گفتم فن شعر ارسطو خالی از عیب نیست از این نظر است که آنچه از آثار شعری مورد مطالعه ارسطو بوده است منحصر است بشعر شاعران یونان که پیش از او یا در عصر او میزیسته اند و البته قدرت و قوف بر اسرار شعری شاعران بعد از خود را نداشته است از این جهت است که در شعر فقط از کمدی و حماسه و تراژدی بحث میکند البته نباید توقع داشت که او مثلاً در کتاب فن شعر خود از اشعار حماسی شاعر بلند آوازه خراسان (فردوسی) سخنی بمیان بیاورد و یا بکلام آسمانی خداوندان غزل فارسی (سعدی و حافظ) اشاره ای کرده باشد .

دشواری کار ترجمه این کتاب بیشتر از این جهت است که گزارنده این اثر جاویدان ناگزیر است از روی ترجمه فرنگی این کتاب دست بکار باز گرداندن آن بزبان فارسی شود و امکان ترجمه از روی متن اصلی فعلاً بسیار دشوار است ترجمه چنین اثری که در نهایت ایجاز و اختصار نوشته شده و نقل اسامی خاص و بسیاری از لغات که

معادل درست فارسی ندارد و یا لااقل درك و ضبط تلفظ یونانی آن لغات برای فارسی زبانها نامفهوم و پیچیده است عوامل دیگری است که کار ترجمه این اثر را به دشواری کشیده است با این همه بجز آن میتوان اعتراف کرد که این کتاب هنوز هم مورد توجه و الهام کسانی که در این رشته بکار تحقیق اشتغال دارند قرار خواهد گرفت و با تمام انتقاداتی که بر آن شده است در شمار کتب انگشت شمار ادب جهان قرار دارد . ارسطو معتقد است هر گاه نام شعر بمیان آید يك وحدت ذهنی میان شعر و کلام موزون همواره مورد توجه قرار میگیرد .

نکته مهمی را که باید مورد نظر قرار داد اینست که لفظ بمنزله لباس و معنی بمنزله بدن شعر است این مفهوم را ابن رشیق به جسم و روح تعبیر کرده است . اینکه در تعریف شعر گفته اند صنعتی است نظیر صنعت نساجی بدلیل توجیه شعر و توجه به لباس و بدن آنست و طبیعی است چنانکه شمس قیس معتقد است لباس زیبا بر اندامی سالم و تندرست و متعارف مناسب است و پیکر سالم و معمولی شایسته بر خورداری از جامه نفیس میباشد و اگر در کار این لباس پوشانیدن تعادل و مسامحه روا داریم بدین معنی که الفاظ نامانوس و بی تناسبی را برای بیان مفاهیم بسیار عالی و روحانی بر گزینیم یا معانی پیش پا افتاده و مبتذلی را در لباس فاخر کلمات استوار و زیبا جلوه دهیم هنری نکرده ایم چه یا تن را از پوشیدن لباس بی تناسب رنجانیده و یا پارچه گرانبهائی را بر پیکر ناموزونی آویخته ایم و این هر دو کار درستی بنظر نمیرسد جماعتی از ناقدان سخن در امتیاز لفظ بر معنی مبالغه کرده و گروهی اهمیت معنی بر لفظ را از راه گزاره گوئی اراده کرده اند اما آنچه مسلم بنظر میرسد لفظ و معنی هر دو همسنگ یکدیگر اند و نکته مهم تعادل و تناسب میان لفظ و معنی است . الکساندر پوپ میگوید کسانی که از روی لفظ بامتیاز شعری بر شعر دیگر ابراز عقیده میکنند به زنانی میمانند که مردان را از روی لباس آنان میشناسند قدر مسلم ایجاد تعادل میان لفظ و معنی ملازم با داشتن ذوق است آنهم ذوقی تربیت یافته که قدرت درك این تعادل را بتواند داد .

(تاریخ شعر)

اکنون کار (ره‌نورد کاوشگر دنیای شعر) آغاز میشود و این مسافر پیر خاطرات سفر دور و دراز خود را با زبانی گاه مانوس و گاه نامفهوم بیان میکند. گروهی از محققان چنین می‌اندیشند دورهٔ قدیم شعر بدوران اسلامی منتهی میشود و پیش از آن عهد جای پائی از شاعران فارسی زبان نیست ولی تحقیقات اخیر زبانشناسی و کشف آثار بازمانده ادوار بسیار قدیم بحقیقت گویای این موضوع است که شعر فارسی ریشه ای کهنه تر و قدیمی تر از قرون اول و دوم هجری قمری دارد و این جای پا را در آثار آهنگ دار و احیاناً موزون پیش از اسلام هم میتوان یافت شاید پایه این خطا بر این اندیشه استوار است که شعر فارسی از هنگامی که در قالب عروضی ریخته شده شعر بشمار می‌آید. اگر این معیار را بپذیریم داوری ما در بارهٔ شعر معاصر که دوران شکستن قالبهای عروضی و احیاناً بی‌اعتنائی و رهائی از قید اسارت وزن و قافیه است دشوار خواهد شد پیش از ورود در این زمینه یک نکته باید مسلم شود و آن اینست که آزمایش شعر هر عصر بامقیاس و میزانی که متناسب آن عصر تعبیه شده امکان پذیر است چنانکه در زمان حاضر تطبیق آثار شعری امروز و سنجش آنها بامعیاری که شمس قیس و خواجه نصیر و دیگران در دست داده اند درست نمینماید بهمان سبب سنجش اشعار پیش از اسلام نیز با مقیاسهای دوران بعد از اسلام کار صحیحی بنظر نمیرسد الا آنکه بگوئیم شعر در قبل از اسلام هجائی بوده است و بعد از اسلام عروضی و شعر معاصر برای خود جهانی مخصوص دارد پس کار ما در شناسائی ادب گذشته فارسی و بررسی و معرفی آثار شعری از زمانهای دور تاکنون باین نقطه منتهی میشود که آثار شعری ادوار مختلف را بیان کنیم و البته داوری در بارهٔ آنکه آیا فی المثل گاتهای زردشت و اشعار عروضی قرن پنجم هجری و آثار ادبی و شعری زمان حاضر کدام یک شعرواقعی هستند اصلاً مفهومی ندارد و باز حرف پیشین خود را تکرار میکنم که شعر هر زمان را

باید با قواعد و ضوابط موجود در آن عصر که قبول عامه یافته باشد اندازه‌گیری و نقد کرد یعنی اگر بنای شعر در پیش از اسلام بر اساس هجاهای کوتاه و بلند و سایر خصوصیات شعری آن عصر است در دوران اسلامی تا قبل از مشروطیت ایران علوم ادبی و بلاغی و فنون شعر و مختصات لفظی و معنوی ملاک شناسائی و امتیاز اشعار این مدت نسبتاً طولانی است و از مشروطیت ببعده باید قاعده و ضابطه و ملاک وحد اقل تعریف شعر را از نو آوران خواست تا بتوانیم درباره آثار آنان بنقد اصیل و منطقی اقدام کنیم و گرنه تازمانی که نوآوران عصر ما ضابطه‌ای برای کلام شعری ارائه نداده‌اند هر کسی آزاد است که در باره آثار آنان با اطلاعات و مقیاسات ذهنی خود بدآوری بنشیند و شاعر جوان وزودرنج و تازه بدوران رسیده امروز را بدانگونه که ذهن آدمی میتواند و میشناسد تعریف کند و بران کردن اساسی بدون آنکه بر روی آن ویرانه لااقل پناهگاهی ساخته شود کار کودکانه‌ای است اگر شاعران امروز در این اندیشه‌اند که بالگد کوب کردن ضوابط و قواعد سنتی شعر کهن ایران کسب شهرت و شخصیت ادبی کنند راهی پر مخاطره را در پیش گرفته‌اند. شاعر امروز باید اگر ضوابط کهن را کافی برای بیان مقصود نمیداند و یا کلمات فارسی مورد استعمال در زبان امروز را برای کشیدن بار معنائی که در ذهن نسل معاصر تجلی میکند ناتوان می‌بیند اگر اوزان عروضی، رعایت قافیه، وزن شعر و همه مختصات شعری را خاری در سر راه شناسائی شعر امروز میشناسد باید لااقل ابتدا تعریف شعر را برای مردم بدانگونه که اعتقاد دارد بیان کند و سپس قالبهای موجود و لازم شعر و علی‌الاصول خصوصیات شعر امروز را تشریح نماید و گرنه استعمال واژه‌های احیاناً بی‌تناسب، زیر پا گذاشتن قواعد دستوری، عدم اعتنا بمعانی وضعی و اصطلاحی کلمات و یادداشت کردن کلماتی پیاپی بدون آنکه در خاطر خواننده تأثیری بگذارد و یا لااقل با کمی توجه معنائی ایجاد کند به تصور من نه تنها شعر نیست بلکه کاری لغو و بیپوده است اعتقاد شخصی من اینست که حمله عرب و اقدام مغول و ترك و امثال این گروه بکشور ما با همه خونریزیها فراموش شده است با وجود آنکه ملیونها نفر ایرانی اصیل و شرافتمند از زیر شمشیر ستمگران یغماگر گذشته‌اند باز ملیت ما

تاکنون حفظ شده و زبان شیرین فارسی هنوز بعد از این همه کشمکشها پای بر جامانده است ولی حمله بدون خونریزی يك عده از فرزندان این آب و خاک بستهای قدیم و ارزشمند کشور ما ممکن است بیهای محو موجودیت ملی و آشتی زبانی فارسی و ویران شدن کاخ رؤیائی شعر شیرین ما تمام شود و این خطر همواره زبان ما را تهدید میکند. درست است که اگر یاوه‌ای در لباس شعر و بنام شعر عرضه شد در صورتی که مورد قبول ذوق تربیت یافته اجتماع ما نباشد محکوم به نیستی است لکن باید توجه داشت که آیا ما حق داریم بدون آنکه برای افرادی که در این چمن سر سبز شعر و ادبیات بیای کوبی و دست افشانی مشغولند پناهگاهی مطمئن بنیانگذاری کنیم این مردم باذوق و شاعر پیشه را به شلاق انتقاد ببندیم و در پی ویرانی آشیانه های آنان باشیم نمیدانم در این تشبیه میتوانم آنچه که بر ضمیرم میگذرد انتقال دهم یا نه؟ در مسأله اسکان عشایر توجه کنید سیاست ملی کشوری اقتضا میکند که عشایر را از سرگردانی و خانه بدوشی رهائی بخشد لذا در اندیشه اصلاح وضع آنان افتاده بتأسیس شهری جدید همت میکند یا لا اقل در قلمرو عشایری که سرگرم کوچ و حرکت هستند به ساختن مدرسه و مسجد و حمام اقدام میورزد آیا درست است قبل از آنکه برای این عشایر بیابانگرد بتأسیس وسائل آرامش اقدام کنیم چادرها را بسر آنان خراب کرده اغنام و احشام و فرزندان و وسائل زندگی آنان را طعمه حریق سازیم. از بحث دور افتادم قصد من تاریخ تطور شعر فارسی بود نه گفتگو درباره شعر معاصر و این بحث را بجای خود باید شروع کرد و بانجام رسانید.

در تمام تذکره‌ها معمولاً آغاز شعر فارسی را صدر اسلام میدانند ولی بعقیده من برای یافتن جای پای شاعران پارسی گوی میتوان قرن‌ها بعقب رفت از آزمانها که طبقه ای بنام شاعر و چیزی بنام شعر وجود نداشته و آنچه بوده (سرود) نامیده میشده است که خنیاگران همعنان با آهنگ موسیقی کلماتی را میخواندند و روح تشنه مردم باذوق را سیراب میکردند مانند سرود اهل بخارا، سرود کودکان بلخ و بعد از آن فهلویات و دودبیتی‌ها و اشعار فولکلوریک که البته این فهلویات تحت تأثیر عروض

بصورت ترانه‌های محلی درآمده است و نام آورتر از همه شاعران این سبک آزادمردی بنام (بابا طاهر) معروفست. شاعری در روزگاران قدیم یعنی قبل از اسلام نه تنهارواج فراوانی نداشته بلکه بندرت کسی بخود حق میداده است که باصطلاح آنروز سرودی بسازد و یا نغمه‌ای درهم بیامیزد معروفست شخصی بنام آنزباد بن زراثستان بهرام‌گور را از سرودن شعر بنام آنکه اینکار لغو و بیهوده شایسته مقام سلطنت نیست برحذر داشته است و این شعر منسوب بهرام‌گور هم که همه خواننده و شنیده اید :

منم آن پیل دمان و منم آن بیر یله نام من بهرام‌گور و کنیتم بوجبله

مخلوطی است از لغات دری و عربی و انتساب این شعر بهرام‌گور بسیار بعید بنظر میرسد نه تنها در ایران ماشاعری درشمار کار حسابی درنیامده بلکه در رم قدیم هم شاعران در شمار انگلهای جامعه و طفیلی‌های حیل‌گر و مکاری نامبرده شده اند با این توضیح تاریخ پیدایش شعر فارسی را از زمان زردشت باید سراغ گرفت اولین و قدیمی‌ترین اثر شعری را در گاتای زردشت که جزو سنا هست میبینیم خود گاتا بمعنی سرود است و گروهی علم تجوید قرآن را از کلمه (جاد یجود) معرّب گاتا میدانند.

گاتا قطعات ۳-۴-۵ مصراعی است با جاهای مختلف (البته کلمه مصرع عربی- است و مربوط به بعد از اسلام و مخلوق فکر خلیل بن احمد و اضع عروض است) در هر تکه یا پاره یا قطعه که امروز بمصراع و بیت اصطلاح میشود واحد شعری وجود داشته بنام (افس من) که این تکه‌های هجائی را از هم جدا نمیکرده است این دلیل وجود نظمی کهن در آثار گذشته ایران است. از زمان زردشت که بگذریم در عهد اشکانیان و ساسانیان که دوران رواج زبان پهلوی است قرار میگیریم در این زبان بعلت وجود (هزوارش) و نقص خط آرامی و عدم قابلیت تحریر مصوتها کارشناسائی شعر مشکل شده است ولی بدون تردید در زبان پهلوی هم بشرحی که خواهد آمد آثار شعری با ارزشی بجای مانده است اولین بار (اندرآس) در کتیبه شاپور اول بکشف اشعار ۷ هجائی توفیق یافت ولی از آثار معروف شعری بزبان پهلوی میتوان باین شرح نام برد :

۱ - درخت آسوریک منظومه ایست ۶ تا ۱۱ هجائی تقریباً قریب ببحر متقارب
عروض امروز مناظره ایست میان بز و درخت خرما این کار البته اگر خود تقلیدی از
آثار شعری هندی نباشد الهام دهنده شاعران بعد از این دوره تواند بود همه داستان
کلیله و دمنه را به درستی میدانند که این اثر ابتدا در زبان سانسکریت بوده بنام
(پنچ تنتر) و در زبان پهلوی کرتکا - دمنکا و کلیلک و دمنک و بعد در فارسی دری کلیله
و دمنه شده است و یاید قبول کنیم منطق الطیر عطار عارف بزرگ ایران که زبان حال
حیوانات هست صرف نظر از تعریضهای عرفانی از آثار پهلوی مایه ور شده است و یالا اقل
بی شباهت با آنها نیست .

۲ - درخت آسوریک این منظومه ۲۸ هجائی متضمن پیشگوئی جاماست وزیر
گشتاسب است درباره وقایعی که اتفاق خواهد افتاد .

۳ - یادگار زریران که منظومه ای است است حماسی . در خصوص جنگ میان
گشتاسب و ارجاسب تورانی برای نمونه یکی از اشعار هجائی گاتا را بشرح زیر نقل
میکنیم :

این قطعه از بندهای ۲۷ - ۲۹ از یسنای ۵۷ موسوم به سروش پشت نقل میشود .

سروش نیک اندام پیروزمند گیتی افزای پاک را میستائیم

که چهارتا زنده تیز رو

سپید : نورانی ، درخشند

الهی ، دانا ، که سایه نمی افکنند

از فراخناهای آسمانی میگذرند

کفشهای شاخین آنها

بزر پوشیده شده است

تیز تر از اسبان

تیز تر از بادها

تیز تر از باران

تیز تر از مرغان پَران
 تیز تر از تیری که نیک انداخته باشند
 که بهمۀ موجودات میرسند
 اگر آنها را تعقیب کنند
 و آنها نمیتوانند باین تازندگان برسند
 که میروند و با خود میبرند
 سروش نیک و پاك را
 بادوسلاح خود
 اگر در دورترین نقطه شرقی
 هند باشد او را بچنگ آرد
 اگر در دورترین نقطه غرب باشد او را میزند

در باره اولین شاعر پارسی گوی بعد از اسلام سخن بسیار است در میان اسامی
 کسانی که بعقیده تذکره نویسان باین مزیت شهر دارند نام حنظله بادقیسی ، محمد بن
 وصیف، بسام کرد ، محمود و راق ، بوسلیک و نظائر آنان را میتوان یافت .
 اکنون (ره نورد کاوشگر دنیای شعر) باسیمای تابناک استاد مسلم شعر فارسی
 رودکی مواجه است نهالی که در عهد سامانیان نشانده شده در زمان غزویها بارور
 میشود و استادان بزرگ شعر فارسی مانند عنصری ؛ فرخی ، فردوسی ، و دیگر شاعران
 سترک روزگار در آسمان ادب پارسی میدرخشند تا اواخر قرن ۴ شعر دری در خراسان
 و ماوراء النهر وجود دارد ولی از آنگاه در ری و طوس ، آذربایجان ، فارس و دیگر
 نقاط سخنوران گرانقدری ظهور میکنند شعر اینگونه شاعران در اصطلاح سبک
 شناسی بسبک خراسانی معروفست که استحکام لفظ و فخامت کلام و کوبندگی واژه ها
 در این سبک چشم گیر بنظر میرسد هنگامیکه خواننده آثار پر ارج فردوسی استاد
 طوس را میخواند درست خود را در میدان جنگ حس میکند و گرد و غبار رزمگاه را

بمعاینه می‌بیند مانند این شعر :

همی کرد بر رعد غران فسوس	غریویدن مرد و غرنده کوس
دریده دل شیر و چرم پلنگ	ز آسیب شیران پولاد چنگ
چو برگ خزان سرفرو ریختی	بهر سوکه مرکب برانگیختی

در آغاز قرن پنجم دوران پرشکوه شعر فارسی است و شاعران بلند پایه و گرانقدر مانند فرخی و عنصری ، عسجدی، غضائری ، منوچهری ، ظهور پیدا میکنند در آثار فرخی سیستانی افکار غنائی و احساسات لطیف شاعرانه بویژه در تغزلات و غزل‌های او فراوان بچشم میخورد :

یاد باد آنشب کان شمسه خوبان تراز	بطرب داشت مرا تا بگه بانگ نماز
من و او هر دو بحجره در و می مونس ما	باز کرده درشادی و در حجره فراز
خیره گشتی مه کانماه بمی بردی لب	روزگشتی شب کان زلف برخ کردی باز
او هوای دل من جسته و من صحبت او	من سراینده او گشته و او رود نواز
بینی آن رود نوازیدن با چندین کبر	بینی آن شعر سرائیدن با چندین ناز
گر مرا بخت مساعد بود از دولت میر	همچنان شب که گذشتست شبی سازم ساز

یادر این قطعه کوتاه که با ظرافت خاص خود بوسه معشوق را به عمر دوباره تشبیه کرده است .

خواستم از لعل او دو بوسه و گفتم	تربیتی کن به آب لطف خسی را
گفت یکی بس بود و گر دوستانی	فتنه شوی آزموده ایم بسی را
عمر دوباره است بوسه من و هرگز	عمر دوباره نداده اند کسی را

در شعر عنصری دقت فکر در ابتکار مضامین تازه و کوشش در آفریدن داستانهای عاشقانه مانند (وامق و عنذرا) (سرخ بت و خنک بت) شاد بهر وعین الحیوه که جزئیات پراکنده‌ای از آنها در دست است دیده میشود عنصری در دستگاه نصر بن ناصرالدين سبکتکین سپهسالار خراسان وهم در دربار سلطان محمود و سلطان مسعود ارج و مقام والائی داشته است .

باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود
 تا ز صنعش هر درختی لعبتی دیگر شود
 باغ همچون کلبه بزار پر دیبا شود
 باد همچون طبله عطار پر عنبر شود
 سوسنش سیم سپید از باغ بردارد همی
 باز همچون عارض خوبان زمین اخضر شود
 روی بند هر زمینی حله چینی شود
 گوشوار هر درختی رشته گوهر شود
 چون حجابی لعبتان خورشید را بینی ز ناز
 گه برون آید زمیغ و گه بمیغ اندر شود
 روز هر روزی بیفزاید چو قدر شهریار
 بوستان چون بخت او هر روز بر ناتر شود
 که در این شعر و اشعار بلند دیگر بمدح پادشاه پرداخته و در اشعار فراوانی
 ترانه‌های عاشقانه سرداده است مانند : این ترانه

در عشق تو کس پای ندارد جز من
 بر شوره کسی تخم نکارد جز من
 بادشمن و با دوست بدت میگویم
 تا هیچ کست دوست ندارد جز من
 عسجدی شاعر بلند آوازه و معاصر محمود غزنوی بوده و قصیده‌ای در فتح سومنات
 ساخته و ابیات پراکنده‌ای نیز از او برجای مانده است :

آن آتش کز بلندی بالا
 مر ابر بلند را کند روزن
 وز ابر چو سر برون زند نورش
 چون ماه بر آسمان زند خرمن
 ماند تن او به بسدین ابری
 وز قطره چکان چو زرگون ارزن
 هر قطره زر کز او جدا گردد
 چون سیم فرو فتد به پیرامن
 باز از حرکات چون بیاساید
 از لاله ستانش بر دمد سوسن
 یا این ترانه دل انگیز :

ز بس خونها که میریزی بغمزه
 شمار کشتگان ناید بیادت
 گرازخون ریختن شرمت نیاید
 زرنج غمزه ، باری شرم بادت
 غضائری از شاعرانی است که برای اولین بار در خارج از شرق ایران بزبان دری
 شعر ساخته است در صورتی که بندار رازی معاصر او لهجه محلی ری را با همه قرابتی که
 بزبان دری دارد برای شعر مناسبتر شناخته و ترجیح داده است :

جام می آورد بامداد و بمن داد
 آنکه مرا بالباش کار فتادست

گفتم مهرست گفت مهرش پرورد
 گفتم ماهست گفت ماهش زادست
 باده بمن داد از لطافت گفتم
 جام بمن داد لیک باده نداده است

در شعر بلند منوچهری آثار استقبال از قصائد شاعران تازی و استعمال کلمات عربی زیاد پیدا است و این شاعر از کلمات شاعران عرب و اصطلاحات و افکار آنان برخوردار است کامل داشته است در وصف و ایراد استعارات و تشبیهات بسیار دقیق مهارت فراوان داشته شعر معروف (کاروان) اولبریز از این واژه‌ها و اصطلاحات است که گزیده اشعار او را ملاحظه میکنید :

الا یا خیمگی خیمه فروهل	که پیشاهنگ بیرون شد زمزل
تبیره زن بزد طبل نخستین	شتر بانان همی بندند محمل
ولیکن ماه دارد قصد بالا	فرو شد آفتاب از کوه بابل
زمانه حامل هجرست و لابد	نهد یکروز بار خویش حامل
نگار من چو حال من چنین دید	بیارید از مژه باران و ابل
مرا گفت ای ستمکاره بجانم	بکام حاسدم کردی و عاذل
ولیکن اوستادان مجرب	چنین گفتند در کتب اوایل
چو برگشت از من آن معشوق ممشوق	نهادم صابری را سنگ بردل
نجیب خویش را دیدم بیک سو	چو دیوی دست و پا اندر سلاسل
بر آوردم زبانش تا بناگوش	فرو هشتم هویدش تا بکاهل
همی راندم نجیب خویش چون باد	همی گفتم که اللهم سهل
چو پاسی از شب دیرنده بگذشت	بر آمد شعریان از کوه موصل
بنات النعش کرد آهنگ بالا	بکردار کمر شمشیر هرقل
جرس دستان گوناگون همی زد	بسان عندلیبی از عنادل

مقارن ظهور اینگونه شاعران قصیده سرا که نماینده اوج شعر در سبک خراسانی است شاعران عارف مسلک و صوفی مشربی ظهور کرده اند که از مشاهیر آنان ابوسعید ابی‌الخیر و سنائی و دیگران را میتوان نام برد . در شعری سعید نیاز عاشقانه و محاورات

خالص صوفیانه فراوان بچشم میخورد .

در دیده بجای آب خوابست مرا زیرا که بدیدنت شتابست مرا
گویند بخواب تا بخوابش بینی ای بی خبران چه جای خوابست مرا
* * *

چشمی دارم همه پر از دیدن دوست بادیده مرا خوشست چون دوست در اوست
از دیده و دوست فرق کردن نتوان یا اوست درون دیده یا دیده در اوست
* * *

از واقعه‌ای ترا خبر خواهم کرد و آنرا بدو حرف مختصر خواهم کرد
باعشق تو در خاک نهان خواهم شد با مهر تو سر زخاک بر خواهم کرد
در شعر سنائی چنانکه بعدها بشعر عرفانی اشاره خواهد شد آثار بی‌اعتنائی بدنی
و سلوک در وادی عشق و معرفت زیاد پیدا است .

ای قوم از این سرای حوادث گذر کنید خیزید و سوی عالم علوی سفر کنید
یکسر پیای همت از این دامگاه دیو چون مرغ بر پرید و مقرر بر قمر کنید
جانی کمال یافته در پرده شما وانگه شما حدیث تن مختصر کنید
عیسی نشسته پیش شما وانگه از هوس دلتان دهد که بندگی ستم خر کنید
بر بام هفتمین فلک بر شوید اگر يك لحظه قصد بستن این پنج در کنید
دیرست تا سپیده محشر همی دمد ای زنده زادگان سر از این خاک بر کنید

در نیمه اول قرن پنجم هجری منظومه پرداز معروف فخرالدین اسعدگرگانی
پرداختن منظومه (ویس و رامین) توفیق مییابد و استاد مسلم حماسه سرا و قصیده‌گوی
اسدی طوسی طلوع میکند یا توجه به گرشاسب نامه ابوالمؤید بلخی منظومه حماسی
گرشاسب‌نامه را بوجود می‌آورد و قطران تبریزی شاعر توانای خطه آذربایجان در پهنه
شعر فارسی پدیدار میگردد قطران در عین آنکه باعلاقه خاصی بایراد صنایع شعری
توجه دارد به لطافت و روانی کلام نیز پای بند بنظر میرسد گوینده این شعر بر تکلف :

منم غلام خداوند زلف غالیه گون که هست چون دل من زلف او نوان و نگون
زخون و تف همه روزه دو دپده ودل من یکی به آذر ماند یکی باذریون

ز ترف ماند جانم به آذر برزین ز آب ماند چشمم برود آبسکون
 هواس دارد جان مرا قرین هوان جفاش دارد جان مرا قرین جنون
 آفریننده شعر لطیف و عاشقانه‌ای است باین شرح :

ای دل ترا بگفتم از عاشقی حذر کن بگذار نیکوان راوزمهرشان گذر کن
 چون روی خوب بینی دیده فرازهم نه چون تیر عشق باردشرم و خرد سپر کن
 هر گام عاشقی را صدگونه درد دورنج است گرایمنیت باید از عاشقی حذر کن
 ناکام من برقتی در دام عشق ماندی چونست روزگارت ما را یکی خبر کن

از ناصر خسرو قبادیانی که علاوه بر اشعار فراوان اطلاعات دامنه دارش موجب پیدائی آثار منشور بی شمار از قبیل زاد المسافرین و جامع الحکمتین و وجه دین و سفر نامه است و همچنین از ابوالفرج رونی که او را میتوان در شمار شاعرانی دانست که سبک اول دوره غزوی را رها کرده و شیوه نومی در شعر پدید آورده است نیز باید نام برد . در نیمه دوم قرن پنجم و آغاز قرن ششم شاعران نامداری پدید آمده اند که اغلب از ارکان استوار شعر فارسی هستند و از این گروه مسعود سعد سلمان را که حبسیات او بسیار معروفست میتوان نام برد . فیلسوف نام آور و منجم بزرگ خیام نیشابوری که شاعر و ترانه پرداز نامی روزگار است در اوائل قرن ششم می زیسته و ترانه‌های او بارها بزبانهای بیگانه ترجمه شده است که یکی دوازده ترانه هارا ملاحظه خواهید کرد :

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست بی باده گلرنگ نمی باید زیست
 این سبزه که امروز تماشا گه ماست تا سبزه خاک ما تماشا گه کیست



پیش از من و تو لیل و نهاری بودست گردنده فلک نیز بکاری بودست
 هر جا که قدم نهی تو بر روی زمین آن مردمک چشم نگاری بودست
 امیرالشعرا معزی شاعر بلند پایه خراسان و عمیق بخارائی و سید حسن غزنوی معروف با شرف از شاعران و فصحای بزرگ این قرن بشمار میروند و هم از ایشان وهم از رشید و طواط شاعر بزرگ و نویسنده و متفکر معروف و قصیده سرای بزرگ اثیرالدین

اخیسکتی و حجة الحق انوری که در علوم ادبی و عقلی زمان خود بویژه حکمت و ریاضی و نجوم از پیروان نابغه روزگار بوعلی سینا بوده اند بعلت پر هیز از اطاله کلام و ذکر امثال و شواهد و آثار آنان در میگذریم .

در نیمه دوم قرن ششم و اوائل قرن هفتم از نظامی که از ارکان و ستونهای استوار شعر فارسی است سخن بمیان میآوریم این شاعر بزرگ با ایجاد آثار بسیار پر ارزش مانند مخزن الاسرار و خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و هفت پیکر و اسکندرنامه که به خمسه نظامی معروفست تحوّل در شعر پارسی پدید آورد . نظامی در انتخاب الفاظ مناسب و ایجاد ترکیبات تازه و ابداع معانی و مضامین نو و تصویر جزئیات و نیروی تخیل در توصیف و ایجاد مناظر دلپذیر از شاعران بلند پایدایست که مقدمه تحوّل شعر را از سبک خراسانی بسبک عراقی فراهم آورده است در مثنویهای با ارزش او احساس لطیف شاعرانه با کمال وضوح و صراحت دیده میشود به این چند بیت که از مثنوی او از قسمت نیایش شیرین برگزیده شده است توجه فرمائید :

چو شیرین کیمیای صبح دریافت	از آن سیما بکاری چشم بر تافت
شکیبائیش مرغان را پر افشاند	خروس الصبر مفتاح الفرج خواند
شبستان را بروی خویشتن رفت	بزاری با خدای خویشتن گفت
خداوندا شبم را روز گردان	چو روزم برجها پیروز گردان
بآب دیده طفلان محروم	بسوز سینّه پیران مظلوم
بداور داور فریاد خواهان	بیارب یارب صاحب گناهان
بمحتاجان در بر خلق بسته	بمجروحان خون بر خون نشسته



که رحمی بر دل پر خونم آور	وزین غرقاب غم بیرونم آور
بدرگاه تو در امید و در بیم	نشاید راه بردن جز بتسلیم
بتوفیق توام زینگونه بر پای	براین توفیق توفیقی بیفزای
بانعام خودم دلخوش کن این بار	که انعام تو بر من هست بسیار

چو خواهش کرد بسیار از دل تنگ کلیدش را بر آورد آهن از سنگ
 جوان شد گلبن دولت دگر بار ز تلخی رست شیرین شکر بار
 نیایش در دل خسرو اثر کرد دلش را چون فلک زیروز بر کرد

همچنین در مثنوی لیلی و مجنون او هنگامی که صحنه وداع لیلی را میافزیند درست مانند يك تابلو نقاشی خواننده تمام احساس و حالت روحی لیلی را بمعاینه می بیند . پس از توصیف برگریزان خزانی، سستی حالت جسمی لیلی و افتادن او را در بستر ناتوانی بیان میکند گوئی خواننده بر بالای بستر این زن ستم دیده و دلخون نشسته است و گریه های معصومانه او را بچشم میبیند .

از مجیرالدین بیلقانی شاعر زبان آور آذربایجان که از شاگردان خاقانی بوده و تأثیر سخن استاد در آثار او بوضوح دیده میشود جزو شاعران قرن ششم باید نام برد او نیز در ایجاد ترکیبات بدیع و مضامین و معانی دلپذیر و نو قابل توجه و عنایت است .

جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی در شمار شاعرانیست که با اتفاق نظامی از بنیانگذاران سبک عراقی بشمار میرود در قصائد خود گاه از سنائی و گاه از انوری تقلید کرده است و در عین حال که در قصیده سرائی مقامی ممتاز داشته در ساختن غزل نیز چیره دست و مشهور بوده است از قصائد معروفش قصیده بلند رستاخیز است که با این ابیات شروع میشود :

چو در نوردد قرآش امر کن فیکون سرای پرده سیماب رنگ آینه گون
 چو قلع گردد میخ طناب دهر دورنگ چهار طاق عناصر شود شکسته ستون
 نه کله بندد شام از حریر غالیه رنگ نه حله بندد صبح از نسیم سقلاطون

ظهیر فاریابی نیز در شمار شاعران پایان قرن ششم و از قصیده سرایان و غزل گویان معروفست . اکنون نوبت خاقانی بزرگ است که او را حسان العجم میگویند (حسان بن ثابت مداح پیغمبر اسلام بوده است) او بدون تردید در شمار بزرگترین شاعران قصیده سرا و از ارکان مسلم شعر فارسی است در التزام ردیف های دشوار و ابتکار

مضامین جدید موجد سبکی است که پیروان بیشمار دارد. قصیده معروف او که (رخسار صبح) معروفست و با این بیت آغاز میگردد:

رخسار صبح چهره بعمدا برافکند راز دل زمانه بصحرا برافکند
لبریز است از واژه‌های دشوار و تعریضهای فراوان و تشبیهات بسیار پیچیده و معقد
خاقانی در غزلسرائی نیز چیره دست بوده است و چه بسیار شاعران بزرگ مانند
حافظ و دیگر شاعران غزلسرا در سرودن غزل‌های خود به غزل‌های آبدار خاقانی عنایت
خاص داشته‌اند باین غزل توجه فرمائید:

زان زلف مشک رنگ نسیمی بما فرست يك بوی سربمهر بدست صبا فرست
زان لب که تا ابد مدد جان ما از اوست نوشی بعاریت ده و بوسی عطا فرست
چون آگهی که شیفته و کشته توایم روزی برای ما زی و ریزی بما فرست
بندی ز زلف کم کن و زنجیر ما بساز قندی ز لب بدزد و بما خونبها فرست
بردار پرده از رخ و از دیده‌های ما نوری که عاریه است بخورشید و افرست
گاهی بدست خواب پیام وصال ده گه بر زبان باد سلام وفا فرست
خاقانی از تو دارد هر دم هزار درد آخر از این هزار یکی را دوا فرست

در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم بهار دنیای پهناور عرفان است و با شگفتن
گل‌های بیشمار شاعران عارف چه از آن دسته که تنها بساختن اشعار عرفانی معروفند
و چه شاعرانی که علاوه بر مضامین عرفانی دردنیای وسیع شعر به تفنن پرداخته و در ساختن
انواع شعر طبع آزمائی کرده‌اند بوستان شعر و ادب عطر آگین میشود. در میان شاعران
عارف نخست از عطار باید نام برد که از عارفان بنام و صاحب تألیفات و اشعاری بیشمار
است از مثنویهای متعدد او اسرار نامه - الهی نامه - مصیبت نامه - منطق الطیر
و بسیاری از آثار دیگر را نام میبریم در این مثنویها مسائل بفرنج عرفانی با ایراد شواهد
و امثال فراوان بیان میشود. تاج مثنویهای عطار منطق الطیر اوست منظومه‌ای رمزی
و کنایه‌ای و تعریضی نزدیک به ۴۶۰۰ بیت و موضوع آن بحث در میان طيور و پرندگانست.
عطار در يك مثنوی کوتاه و یا در چند بیت از يك مثنوی بلند مفهومی بزرگ

ووسیع را بیان میکند این شعر را با توجه نگاه کنید :

جز انا الحق می نرفتش بر زبان	چون شد آن حالج بردار آن زمان
چار دست و پای او انداختند	چون زبان او همی نشناختند
سزخ کی ماند در آن حالت کسی	زرد شد چون ریخت ازوی خون بسی
دست بیریده بروی همچو ماه	زود در مالید آن خورشید راه
روی از گلگونه تر کردم کنون	گفت چون گلگونه مرد است خون

دیگر از شاعران نام آور عارف استاد بزرگ مقدار جلال الدین محمد مولوی است او از پیروان شمس الدین محمد بن علی تبریزی است . مولوی در عالم ارشاد پیرو این پیر بلند پایه بوده است .

مولوی در ۳۰ سال آخر عمر دوران پرشوری در عرفان میگذرانید و مثنوی او در ۶ دفتر از گران ارج ترین آثار عرفانی زبان پارسی است . کلامی گیرنده و پرشکوه روان و خیال انگیز ، لبریز از آیات واحادیث و مواج از اندیشه های بلند عرفانی دارد .

بشنو از نی چون حکایت میکند	وز جدائیا شکایت میکند
کز نیستان تا مرا بیریده اند	از نفیرم مرد وزن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو بازماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم	جفت خوشحالان و بد حالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من	وز درون من نجست اسرار من
سر من از ناله من دور نیست	لیک چشم و گوش را آن نور نیست
آتش است این بانگ نای و نیست باد	هر که این آتش ندارد نیست باد

او مانند دیگر شاعران عارف مسلک همواره در حال ابهام و استفهام از کیفیت وجود میگذراند و زبان حالش اینست :

روزها فکر من اینست و همه شب سخنم	که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود	بکجا میروم آخر نمائی و ظنم

مولوی صحبت معشوق را درمیخانه مغنم می‌شمارد و راه رسیدن بحقیقت مطلق را
از گذرگاه خرابات تشخیص میدهد :

جانا به خرابات آی تالذت جان بینی جان را چه خوشی باشد بی صحبت جانانه
من بی سرو دستارم در خانه خمّارم يك سينه سخن دارم آن شرح دهم یانه ؟

بعد از مولانا از فخرالدین عراقی شاعر قرن هفتم یاد میکنم او محضر
صدرالدین قوینوی را در این شهر درك کرده و کتاب لمعات را تحت تاثیر فصوص الحکم
محبی‌الدین عربی پیشوای مرشد خود صدرالدین تالیف نمود این همان کتاب گرانقدر
است که قرن‌ها بعد توسط نورالدین عبدالرحمن جامی بنام اشعة‌اللمعات شرح شده است
عراقی از غزلسرایان بنام قرن هفتم است و آثارش از جذبات روحی عارفان سرشار
است .

در کوی خرابات کسی را که نیازست مستوری و مستیش همه عین نماز است
اسرار خرابات بجز مست نداند هشیارچه داند که در این پرده چه راز است
در مقام مقایسه مسجد اهل شریعت با میخانه که معبد پیروان طریقت است سخنهایی
بلند و تکان دهنده دارد :

بخرابات شدم دوش مرا بار نبود می زدم نعره و فریاد کس از من نشنود
یا نبند هیچ کس از باده فروشان بیدار یا خود از هیچ کسی هیچ کسم در نگشود
چونکه یث نیم زشب یا کم یا بیش گذشت رندی از غرفه برون کرد سرو رخ بنمود
گفتمش در بگشا ، گفت برو هرزه مگوی تا در این وقت زبهر چو توئی در که گشود!
این نه مسجد که بهر لحظه درش بگشائیم تا تو اندر دوی اندر صف و پیش آئی زود
این خرابات مغانست و دراو زنده دلان شاهد و شمع و شراب و غزل و رود و سرود

قرن هفتم و هشتم هجری بطور تحقیق از درخشانترین قرون ادبی زبان پارسی
است دو ستاره تابناک برپیشانی بلند و آسمان پر فروغ ادب پارسی درخشیده اند که نام
بلند آوازه این دو شاعر نیرومند و توانا سعدی و حافظ زباززد خاص و عام و پارسی زبان
بیگانه است کلیات سعدی عارف و دیوان خواجه بزرگ زینت بخش کاشانه‌های صاحبان

ذوق و اهل دل میباشد سعدی در بیان لطیف ترین معانی ذوقی و توضیح اندرزهای حکیمانه چه در قالب شعر و چه در لابلای عبارات مثنوی خود اعجاز کرده است و سخن را بجائی رسانده که دست کسی را بدان رسائی نیست . این بیت را با تحریفی که در کلمات ابتدای مصاریعش کرده ام بر عظمت اندیشه او گواه میگیرم .

بدامنش نرسد دست کس که جلوه ناز و را پیام فلك برد و نردبان برداشت
شاید در آثار هیچیک از شاعران کهن و نثر نویسان متقدم و متأخر سخنی شیواتر
و لطیف تر از سعدی نتوان یافت نثرش با آدمی سخن میگوید و شعر آبدارش عطش مشتاقان
را فرو مینشاند از شرح حال او بگذریم اندیشه تابناک سعدی بعقیده من تاریخ تولد
و درگذشت او را محو میکند و باو حیات جاودان میبخشد .

بدنیای پهناور و گیتی بی در و دروازه درس آدمی و احسان میدهد و تمام موجودات
را بمثابه اعضای يك پیکر میشناسد باچنان قدرت و عظمتی حتی شاهان و امراء معاصر
خود را اندرز میدهد که قدرت تهور و نیروی ارشاد در حروف کلماتش میدرخشد در سخن
عاشقانه بآن پایه از استادی میرسد که کمتر کسی را یارای برابری با اوست . دنبال کاروان
میافتد و آرام آرام تعلق خاطر خویش را بمعشوق با بیانی ساده توضیح میدهد :
ای ساربان آهسته ران کارام جانم میرود وان دل که با خود داشتیم بادلستانم میرود
شب فراق را بدانگونه توصیف میکند که خواننده درست در جای سعدی مینشیند
و تا بامداد اختر می شمارد :

شب فراق که داند که تا سحر چند است مگر دلی که بزنجیر عشق پابند است
اما هنگام وصال باچنان لابه ای گردون گردنده را از حرکت باز میدارد و با آسمان
پرستاره فرمان میدهد :

يك امشبى كه در آغوش شاهد شكرم گرم چو عود در آتش نهند غم نخورم
بيند يك نفس اى آسمان دريچه صبح بر آفتاب، كه امشب خوشست باقمرم
در جنگ بين عقل و عشق، عقل را بقدرت محكوم میکند و خرد آدمی را در
منزلگاه عشق اجازه ورود نمیدهد .

آنجا که عشق خیمه زند جای عقل نیست غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی



عشق ورزیدم و عقلم به ملامت برخاست هر که عاشق شد از او حکم سلامت برخاست
رندانه دل بدریا میزند و بدون بیم از رسوائی و غوغای کوتاه نظران با معشوق
خویش نرد عشق میبازد و میگوید :

یکروز بشیدائی در زلف تو آویزم زان دو لب شیرینت صد شور برانگیزم
در شهر برسوائی دشمن بدفم برزد تا برف عشق آمد تیر نظر تیزم
گفتی به غم بنشین یا از سر جان برخیز فرمان برمت جانا بنشینم و برخیزم
مجاللی نیست که از او حدالدین مراغه‌ای یا اصفهانی و همام تبریزی و امیر خسرو
دهلوی و حتی از خواجوی کرمانی و ابن یمن و عبید و سلمان ساوجی که همه بویژه
خواجو از بزرگان ادب قرن هفتم و هشتم هستند سخن بگویم و عذر این تقصیر را از
همت شاعر بلند پایه قرن هشتم حافظ مدد میگیرم .

حافظ را نمیشود تعریف کرد او بیش از آنچه که در قالب لفظ بگنجد مشهور است
عارفی واصل و رندی از دنیا گذشته و پیشوائی تیزپرواز و آسمانی است تنها خود حافظ
میدانده که شعرش تاجه پایه در اوج قرار دارد و خدای او میدانده که باو اینهمه عنایت
کرده است دریائی را در قالبی کوچک فرو ریخته و بحری را در کوزه‌ای جای داده است
کلام حافظ کلام خداست خدائی که حافظ را آفرید و او را بحقیقت وجود خود آشنا
کرد، حافظ صرف نظر از خصوصیات اخلاقی و دینی و پای بند بودن به سنتهای شریعتی،
در مقام عرفان معنوی دستی نیرومند داشته است با کلمات بدانگونه که میخواست
هنرنمایی کرده و دانه دانه آنها را در نسج ابیات بحالت ترصیع در آورده و جواهر نشانی
کرده است اندیشه بلند حافظ قابل توصیف نیست و کمتر کسی را به بهشتی که مخلوق
ذهن اوست راهی هست او علاوه بر تسلط بقرآن باغلب آثار شاعران قدیم منجمله
خاقانی و سعدی توجه خاص داشته و با اعتقاد من شاید بسیاری از این غزلیات را در حافظه
وسیع خود نگهداری کرده است . مضامین شاعران پیشین گاه با همان وزن و قافیه در دیوان

حافظ نقاشی شده و گاه نکته‌ای بل نکاتی بکلام گویندگان پیشین افزوده و از این رهگذر
بشعر گذشتگان خود رنگ و جلای خاص بخشیده است .

گریه های عاشقانه این رند پاك باز ، بردباری و شکیبائی و دانش و عقل را
با اصطلاح خودش بدریای نیستی افکنده :

اشك حافظ خرد و صبر بدریا انداخت چه کند سوز غم عشق نیارست نهفت
در این غزل و غزلهای دیگر بنای دنیا را بر سست پایهای ناستوار بنیان نهاده
و میگوید :

بیا که قصرامل سخت سست بنیاد است بهوش باش که پایان عمر برباد است
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجزه عروس هزار داماد است
در خود شناسی و درون نگری داستانها دارد ، بشگفتی خود حافظ، آنجا که
میفرماید :

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت زیگانه تمنا میکرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود طلب از گم شدگان لب دریا میکرد
حافظ بار تکالیف دینی و عشق را که بمصداق آیه کریم قرآن مجید باسما
و زمین تحمیل شده و آنها از تحمل آن عاجز مانده اند بدوش بشر نحیف میگذارد
و میگوید :

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند
او در خرابات مغان نور خدا را دیده است و بر حاجیانی که از طواف خانه کعبه
برگشته اند دیدار دوست را در درون خویش بشارت داده است درهمه دیرمغان هیچکس
را بشیدائی و جنون خویش نمیشناسد و خرقه و دفتر را درگرو باده شبگیر مینهد از بد
عهدی مردم و بیوفائی سنگدلان در رنج و عذاب است و میگوید :

دل خسته من گرش همتی هست نخواهد ز سنگین دلان مومیائی
رفیقان چنان عهد صحبت شکستند که گوئی نبوده است هیچ آشنائی

با کمال‌الدین مسعود خجندی و شاه نعمه‌الله ولی و کاتبی ترشیزی کار شاعران قرن نهم بیان می‌گراید و نوبت بخاتم الشعرا جامی میرسد. جامی شاعر است که میتوان بعد از غروب عمر حافظ بدرخشش او در آسمان ادب پارسی چشم دوخت جامی علاوه بر آثار منشور خود بنام نفعات الانس و لوايح بهارستان و اشعة اللمعات که ذکرش گذشت در نظم هم مقامی ارجمند دارد هفت اورنگ، سلامان و ابسال، تحفة الاسرار، سبحة الابرار، یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون و بسیاری از قصائد و ترجیعات و ترکیبات دیگر نیز دارد در مرثیه سرائی استاد بوده است. در سرودن اشعار غنائی و صوفیانه دستی توانا داشته است در مثنوی از نظامی تقلید کرده و در غزل پیرو استادان سخن سعدی و حافظ بوده است.

از نقل قصائد و غزلیات او می‌گذریم و برای نشان دادن اندیشه بلند او باین قطعه قناعت می‌کنیم:

بدندان رخنه در پولاد کردن	بناخن راه در خارا بریدن
فرو رفتن بآتش دان نگونسار	به پلک دیده آتش پاره چیدن
بفرق سر نهادن صد شتر بار	زمشرق جانب مغرب دویدن
بسی بر جامی آسانتر نماید	ز بار منت دونان کشیدن

دوران سبک عراقی باین ترتیب پایان پیدا میکند و پس از چند قرن فتنه افغان و سلطنت صفویه دوران زندیه و نادرشاه افشار است ادبیات فارسی تقریباً از رونق پیشین می‌افتد و اوائل قرن ۱۲ بار دیگر ادب پارسی البته با سبک خاص دیگری که بنام سبک اصفهانی یا هندی معروفست رنگ و رونقی پیدا میکند.

درست است که در این دوران فترت هم شاعرانی مانند محتشم کاشی و زلالی و قصیده سرای معروف حکیم رکنای کاشانی و هم غزلسرایانی مانند اهلی، وحشی، هلالی جغتائی و شیخ بهائی که آخرین ایشان بتقلید از جامی بغزلسرائی مشغول بوده است وجود داشته‌اند.

از پیشروان سبک اصفهانی طالب آملی، ظهوری نیشابوری، عرفی شیرازی،

نظیری و کلیم کاشانی و اسیر اصفهانی و پرچمدار این سبک صائب را میتوان نام برد، شعر در این دوره فاقد جنبه حماسی بوده و لبریز از مضامین نو و سرشار از تعقید و ابهام است از این دوره تک بیت‌های بسیار زیبا بر جای مانده است مثل این ابیات که از دیوان صائب اختیار کرده‌ام .

غبار خط بزبان شکسته میگوید که فیض صبح بناگوش یار میگذرد

☆ ☆ ☆

هلال غنغب جانان لطافتی دارد که از اشاره انگشت آب میگذرد

☆ ☆ ☆

تاروی دهد عیش و طرب پشت بخم ده تاپشت کند محنت و غم روی بمی کن
در اغلب این تک بیتها آثار صراحت و شجاعت اخلاقی و مبارزه با زاهدان ریائی
که در سبک قدیم بویژه در سبک شاعران عرفانی نیز دیده میشد بچشم میخورد مانند
این بیت :

مخور صائب فریب فضل از عمامه زاهد که در گنبد زیمغزی صدا بسیار می پیچد
با این ترتیب یکبار دیگر مسیر حرکت (ره نورد کاوشگر دنیای شعر) را

توضیح میدهم :

قبلا اشاره کردم که این ره نورد کاوشگر آثار هجائی قبل از اسلام را پشت سر
گذارده و در آن دامنه کوه بشاعران نخستین شعر دری برخوردار میکند و در ستیغ کوه
با استاد بزرگ طوس فردوسی آشنا میشود آرام آرام دامنه کوه را گرفته روپسائین
میآید استحکام و فخامت لفظ و استواری کلمات که بمثابه سنگهای میخکوب شده کوهساران
پر عظمت و آهین پایه است از نظر فراموش میشود و در انتهای دامنه کوه دشتی است وسیع
و پهناور، لبریز از گل‌های عطر آگین و جویبارهای مترنم و دل آویز در کنار این جویبارهای
ملایم و لطیف همراه با زمزمه آرامش بخش آب ترانه‌های عاشقانه حافظ و سعدی و خیام
و در آنسوی جویبار نغمه‌های سکر آور و مست کننده صوفیان پشت پا بدنیا زده مانند
مولانا ، عطار، سنائی ، عراقی و دیگران بگوش میرسد آفتاب عمر این دوران لذت بخش

نیز بر لب بام میرسد و ره نورد کاشگر دنیای شعر از جو بیار و گلپای مست کننده دست میکشد و بخانه‌های نو بنیاد ولی پیچ در پیچ و باریک میرسد اینجا نهانگاه تعقید و ابهام و کوجه پس کوجه‌های مضامین پیچیده و رویائی است ، چندی در این کوجه‌های پریچ و خم تعقید و ابهام سبک هندی یا صفهانی میگذراند و باز حس کنجکاوای او را از لابلای این بن بستهای خسته کننده بدامنه دشت هدایت میکند باز تا چشم کار میکند گل و سبزه است و جو بیارهای خنیاگر. اما این بار بجای حافظ و سعدی و عطار و مولانا چشم بر روی شاعران نورسته‌ای مانند مشتاق ، هاتف ، سحاب ، فروغی ، مایل ، وصال ، یغما ، حزین و بالاخره غزلسرای معروف معتمدالدوله نشاط میگشاید .

قصه من از این صحنه سازی برابر گذاشتن مشتاق با سعدی و همانند دانستن فروغی با حافظ نیست میخواهم دوران مخصوصی را که بنام دوران (بازگشت) مشهور شده است توضیح دهم ، شاعران این عصر دارای سبکی شبیه بسبک عراقی و اندیشه‌های شاعران همزمان آنان هستند . برای اثبات این منظور باین دو بیت توجه بفرمائید شعر اول از هاتف اصفهانی و دومی از آن حافظ است :

منم آن رند قدح نوش که از کهنه و نو باشدم خرقه‌ای آنهم بخرابات گرو

☆ ☆ ☆

در همه دیر مغان نیست چو من شیدائی خرقه جائی گرو باده و دفتر جائی
یا مثلا این دو بیت را با هم مقایسه کنید :

زاهد آن راز که جوید ز کتاب و سنت گو بمیخانه در آی و زمی و چنگ بین

☆ ☆ ☆

سرّ خدا که عارف سالک بکس نکفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید
یا این شعر یغما :

ز قامتش چو گرفتم قیاس روز قیامت نشست و گفت قیامت بقامتی است که هستم

بنظر میرسد که با شعر سعدی کاملا از لحاظ مضمون شبیه است :

اینکه تو داری قیامت است نه قامت وین نه تبسم که معجز است و کرامت

یا این شعر دیگر سعدی :

دی زمانی بتکلف بر سعدی بنشست فتنه بنشست ، چون بنشست قیامت بر خاست
علاوه بر این شاعران دوران بازگشت که بسبب عراقی بازگشته و بغزلسرائی
گرائیده اند گروهی نیز مانند مجمر ، قآنی ، فتحعلی خان صبا ، سروش و نظائر آنان
بساختن قصیده های بلند نظیر قصائد شاعران سبک خراسانی همت کرده اند .

اکنون دوره مشروطیت فرا میرسد افکار سیاسی و اجتماعی در شعر راه مییابد
وزبان عامیانه یا زبان مخصوص ادب پارسی همعنان میگردد ، شاعرانی نظیر سید اشرف
مدیر نسیم شمال ، و ادیب الممالک فراهانی ، علامه دهخدا ، میرزاده عشقی ، ایرج ،
عارف قزوینی ، پروین اعتصامی ، و بالاخره استاد فقید ملک الشعراء بهار دیده بدنای
شعر مشروطیت میگشایند .

اکنون سفر پایان میرسد و (ره نورد کاوش گردنیای شعر) دوباره دامنه کوه را
پیش میگیرد و درستیغ کوه بجای قیافه میهن پرستانه استاد بزرگ طوس فردوسی شاعر
بلند مقدار و قصیده سرای خراسانی زمان معاصر را می بیند که برابر پیکره روحانی
فردوسی ایستاده و بازبانی لبریز از شکوه و شکایت اما بگونه اشعار حماسی با الفاظی پرتین
و تکان دهنده نغمه سرداده است ، این ملک الشعراء بهار است که سخن میگوید :

ای دیو سپید پای در بند	ای گنبد گیتی ای دماوند
از سیم بسر یکی کله خود	ز آهن بمیان یکی کمر بند
تا چشم بشر نبیندت روی	بنهفته بابر چهر دل بند
تا واره ای از دم ستوران	وین مردم نحس دیو مانند
با شیر سپهر بسته پیمان	با اختر سعد کرده پیوند
چون گشت زمین ز جور گردون	سرد و خفه و خموش و آوند
بنواخت زخشم بر فلک مشت	این مشت توئی تو ای دماوند
تو مشت درشت روزگاری	از گردش قرنهای پس افکند
ای مشت زمین بر آسمان شو	بری بنواز ضربتی چند

نی نی تو نه مشت روزگاری
تو قلب فسرده زمینی
تا درد و ورم فرو نشیند
شو منفجر ای دل زمانه
خامش منشین سخن همیگوی
پنهان مکن آتش درون را
گر آتش دل نهفته داری
من بند دهانت برگشایم
من این کنم و بود که آید
آزاد شوی و برخوردار
هرای تو افکند زلازل
وز برق تنورهات بتابد
ای مادر سرسپید بشنو
بگرای چو ازدهای گرز
ترکیبی ساز بی مماثل
از آتش آه خلق مظلوم
ابری بفرست بر سر ری
بشکن در دوزخ و فرو ریز
زانگونه که برمدینه عاد
چونان که بشارسان پمپی
بفکن زپی این اساس تزویر
برکن زبن این بنا که باید

ای کوه نیم زگفته خرسند
از درد ورم نموده یک چند
کافور برآن ضماد کردند
وین آتش خود نهفته میسند
افسرده مباحش خوش همی خند
زین سوخته جان شنو یکی پند
سوزد جانت بجانت سوگند
ور بگشایند بندم از بند
نزدیک تو این عمل خوشایند
مانده دیو بسته از بند
از نیشابور تا نهاوند
زالبرز اشعه تا به الوند
این پند سیاه بخت فرزند
بخروش چو شرزه شیر ارغند
معجوننی ساز بی همانند
وز شعله کیفر خداوند
بارانش زهول و بیم و ترفند
پاد فره کفر کافری چند
صرصر شرر عدم پراکند
ولکان اجل معلق افکند
بگسل زهم این نژاد و پیوند
از پایه بنای ظلم برکنند

زین بیخردان سفله بستان

داد دل مردم خردمند

متن سخنرانی آقای دکتر ابوالحسن دهقان
در تالار پورداد دانشگاه بهلوی ساعت ۶/۵
بعد از ظهر روز شنبه ۱۲ بهمن ۱۳۴۷

سهم ایران در پیشرفت تمدن بشر

۵۰۰ ق. م تا ۵۰۰ ب. م

آریائیها با احتمال قوی بین سالهای ۱۵۰۰ تا ۱۲۰۰ ق. م بفلات امروزی ایران آمدند و در نقاط مختلف قابل سکونت آن منزل کردند. امروزه مسلم شده است که قبل از آمدن اقوام آریائی ساکنین اصلی این سرزمین از هشت تا پنجهزار سال قبل از میلاد دوران تمدن معروف به «تپه ای» را میگذراندند و بنا بقول مؤلفین کتاب «فجر تمدن» *The Dawn of Civilization* اولین آثار تمدن نوع بشر در تپه های سیالک کاشان پیدا شده. اقوام آریائی یکی بعد از دیگری از دوطرف دریای خزر بجنوب مشرق و مغرب رو آوردند، در سمت مغرب مملکت اورارتو (در اطراف دریاچه های وان و رضائیه و ناحیه ارمنستان امروزی) آریائیهارا بسمت جبال زاگرس راندند.

قبایل ایرانی شامل مادها ، پارسها ، پارتها ، باختریها ، سغدها و سکاها بودند . در قرون نهم و هشتم قبل از میلاد آشوریها و اورارتو به قبایل ایرانی فشار شدید آوردند و آنها را وادار بدفاع از سرزمین خود نمودند .

تشکیل مملکت ماد

در کتیبه های آشوری نام مادها برای اولین مرتبه در سال ۸۳۶ ق . م برده میشود ولی در اواسط قرن هفتم ق . م بود که قبایل مختلف ماد به رهبری فرارتیس (Phraortes) مملکت واحدی تشکیل داد و با اتحاد با سکاها بر علیه آشور وارد جنگ شدند . در سال ۶۳۵ ق . م سکاها خیانت ورزیده و فرارتیس را بقتل رسانده و خود را مالک الرقاب مملکت ماد دانستند ، سیاکزار جانشین فرارتیس سکاها را شکست داده قسمت عمده فلات ایران که پارسها را دربرداشت بتصرف درآورد و در سال ۶۱۲ میلادی بکمک بایلیها شهر نینوارا تسخیر و بساطه آشوریها خاتمه داد .

در سال ۵۸۵ سیاکزار با الیات Alyattes پادشاه لیدی عهدنامه موت و صلح بسته و دختر او را هم جهت استیاض پسر خود گرفت و همین موضوع بعدها سبب ادعای کورش کبیر گردید استیاض در سال ۵۸۴ بتخت نشست و بلافاصله بانبوند پادشاه بابل وارد جنگ شد .

تشکیل مملکت پارس

چنانکه گفته شد قبایل پارس از سمت شمال دریاچه ارومیه از دره های زاگرس عبور نموده و حوالی ۷۰۰ ق . م مملکت کوچک پارسوماش Parsumash را در جوار عیلامیها تأسیس کردند . مؤسس این ناحیه کوچک شخصی بنام هخامنش بود ، وقتی که دولت عیلام توسط آشوریها از پا درآمد پارسها ناحیه انشان (بهبهان و اطراف آن)

را بتصرف در آوردند و خود را شاه انشان و فارس خواندند . پارسها مدتی تحت سلطه آشوریا و زمانی هم تابع مادها بودند .

در سال ۵۵۰ ق . م کورش از نواده های هخامنشی بر علیه استیاژ پدر بزرگ (از طرف مادر) طغیان کرد و چون مادها از سلطنت استیاژ راضی نبودند بامیل و رغبت سلطنت کورش را قبول کردند و از این زمان اتحاد «پارسها و مادها» شروع شد و مملکت متحد و واحدی تشکیل دادند .

طولی نکشید که بافتح لیدی در سال ۵۴۵ و بابل در سال ۵۳۹ توسط کورش و مصر در سال ۵۲۵ توسط کمبوجیه پسر کورش اساس بزرگترین امپراطوری دنیای قدیم گذاشته شد .

سلطنت داریوش اول در سال ۵۲۲ ق . م امپراطوری را وسعت داد چنانکه هنگام مرگ داریوش در ۴۸۶ ق . م از سند تا دانوب و از حبشه تا سیر دریا (سیحون) و از دریای سیاه تا دریای احمر جزء امپراطوری ایران در آمد و هخامنشیان مدت دو بیست و بیست سال با نهایت قدرت سلطنت و فرمانروائی نمودند .

اسکندرو جانشینان او:

حمله اسکندر در سال ۳۳۳ ق . م و فتوحات برق آسای او امپراطوری هخامنشی را منقرض نمود ولی مرگ نابهنگام او در سال ۳۲۳ ق . م امپراطوری او را تجزیه نمود و جانشینانش مدت هفتاد سال در ایران حکومت کردند تا آنکه در سال ۲۴۸ ق . م اشك اول از خانواده پارتها (که آنها هم از اقوام آریائی بودند) بر سلوکیدها شورش نموده و سلطنت اشکانیان را تشکیل دادند . سلاطین اولیه این خانواده سلوکیدها را ضعیف نموده و مهرداد اول (۱۳۸ - ۱۷۱ ق . م) قسمت عمده ایالات ایران را مجدداً متصرف شد و فرهاد دوم فرزندش برای همیشه دست یونانیان را از ایران کوتاه نمود، مهرداد دوم و فرهاد سوم از بزرگترین شاهنشاهان تاریخ ایران هستند اولی حدود و ثغور

ایران را مانند زمان هخامنشی توسعه داد و دومی رومیها را شکست داد .
در زمان ارد جنگ معروف «حرا» اتفاق افتاد و کراسوس بقتل رسید و در تمام جنگها
پارتها از یکنوع تاکتیک نظامی که تا آنوقت در دنیا سابقه نداشت استفاده میکردند .
در این تاکتیک سواره نظام در حین فرار دشمن را هدف تیر قرار میداد و او را از پا
در میآورد .

تشکیل دولت ساسانیان :

اردشیر بابکان نواده ساسان نگهبان معبد و آشکده استخر در سال ۲۲۴ میلادی اردوان
پنجم را شکست داده و دولت جدیدی را تأسیس کرد که مبنای هدف آن احیاء عظمت
سیاسی ایران و ترویج دین و آئین زردشتی بود . دولت ساسانیان چهار صد سال دوام
داشت شاپور اول فرزند اردشیر از سند تاملیترانه را تسخیر نمود و والریان امپراطور
روم را اسیر کرد .

عظمت دولت ساسانیان در زمان شاپور دوم و خسرو اول ملقب به انوشیروان بحد
اعلی خود رسید .

در طی سلطنت ساسانیان ایرانیان با تمام اقوام مجاور روابط سیاسی و بازرگانی
و فرهنگی داشتند متأسفانه در زمان خسرو پرویز اولین آثار اضمحلال و انقراض آنها
پدید آمد و غرور و خودخواهی و عیاشی این پادشاه در بوجود آوردن آنها سهم بسزائی
داشت . باین ترتیب اجمالاً تاریخ هزار ساله ایران از پانصد قبل از میلاد تا پانصد
بعد از میلاد را ذکر کردیم اما در طی این مدت ایرانیان بجه طریق مستقیماً و غیر
مستقیم در پیشرفت تمدن بشر سهیم بوده اند در فصل بعد بتفصیل ذکر مینمائیم .

۱- مملکت‌داری و تأسیسات امپراطوری :

یکی از بزرگترین مظاهر تمدن ، دادن تشکیلات صحیح و اداره کردن ممالک وسیع امپراطوری بود که ایرانیها سرآمد اقوام و ملل دنیای قدیم بودند و بعد ها امپراطوریهای بزرگ رم و شارلمانی از ایرانیها تقلید و سرمشق گرفتند . این تشکیلات ابتدا از کوروش بزرگ شروع شده و داریوش کبیر آنها را تکمیل نمود . احترام به عقاید دیگران و آزادی عمل در عبادت و پرستش و اجازه تجدید بنای معابد به یهودیان از کوروش کبیر بیادگار مانده و استوانه معروف حاوی منشور آزادی کوروش امروز در موزه بریتانیا شاهدودلیل بارز این اصول انسانی و بشردوستی است . عملیات کوروش و داریوش در برگرداندن یهودیان باو طان خود مورد تحسین پیمبران بنی اسرائیل مانند دانیال و استراستودر کتاب تورات بتفصیل و تمجید از آنها ذکر شده و چند سال قبل دولت جدید التأسيس اسرائیل دوهزار و پانصدمین سال آزادی خودشانرا توسط کوروش کبیر جشن گرفتند و در اولین فصل کتاب عزرائی نبی از آن بخوبی یاد مینماید .

آزادی عقاید و احترام به ادیان ملل تابعه منحصر به یهودیان نیست و در کتاب بتفصیل در کتیبه های کمبوجیه ، داریوش و خشایار شاهواردشیر اول که در معابد و مقصور مصر بدست آمده نسبت به آزادی دادن به ادیان و فرامینی که در این خصوص صادر شده بحث مینماید .

تشکیلات و تأسیسات امپراطوری که توسط داریوش اول شروع شده بود برای دو قرن دنیای قدیم را زیر پرچم پارس و ماد و ایران نگاهداشت و حال آنکه فتوحات بی سابقه اسکندر بلافاصله پس از مرگش از هم پاشید . نفوذ فرهنگ و تمدن یونانی و توسعه آنها تا اقصی نقاط باخترعلتی بجز آمادگی این ممالک بسبب تشکیلات بی نظیر هخامنشیان نبود ، هنوز چند سال از فتوحات اسکندر نگذشته بود که خودش تحت تأثیر عظمت تمدن و تشکیلات هخامنشیان قرار گرفته رنگ و خوی ایرانی گرفت . بطرز

هخامنشیان ملبس شد و با يك شاهزاده خانم ایرانی وصلت نمود ، بعد از اواسلوکوس بتقلید از ارباب با Apama دختر Spitamenes ساتراب باختر ازدواج کرد و سلسله‌ای که تشکیل داد نیم ایرانی بود باین ترتیب تمدن و فرهنگ یونانی در تمام شئون زندگی از دو قرن فرهنگ و تشکیلات هخامنشی تقلید کردند و بعدها همین تشکیلات سر مشق سزارها و امپراطوران روم و فرمانروایان اروپائی گردید. در امر کشورداری و مملکتداری شاهنشاهان هخامنشی که بحسب ظاهر قادر مطلق بودند ولی بنا بعرف و سنت قدیم آریائیها پای بند پیروی از تصمیمات «شورای عالی شاهنشاهی» بودند که افراد آن از خانواده‌های بزرگ و قدیمی پارسها تشکیل مییافت ، شش فامیل بزرگ پارس که بداریوش کمک کرده و او را بسلطنت رسانده بودند اعضاء اصلی این شورا بودند و سران آنها از مشاورین مخصوص شاهنشاه و هنگام رزم از سرداران سپاه بودند . پارسها هم از پرداخت مالیات معاف و هسته اصلی پیاده نظام قشون امپراطوری و مخصوصاً پاسداران جاوید اختصاصی شاهنشاه را تشکیل میدادند و بهیچوجه مانند سلاطین آشور یا فراغه مصر حکمرانی نمیکردند و در طول تاریخ دوساله آنها باستثناء مجازات خائنین صحبتی از قتل عام شهرها و غارت محلی نیست .

این طرز حکومت در تمام دوران سلطه اشکانیان ادامه داشت و ساسانیان هم از آن پیروی مینمودند و همیشه در امور مهم کشور با این شوری مشورت مینمودند . داریوش بزرگ برای هر ایالت یا ناحیه ای حکمرانی که معمولاً از شاهزادگان یا نجبای درجه اول بودند انتخاب میکرد و بآنها ساتراب (مشتق از يك کلمه مادی) میگفتند . ساترابها معمولاً تا آخر عمر حکومت میکردند و دارای اختیارات وسیع بودند ولی شاهنشاه با اعزام بازرسانی بنام «چشم و گوش شاهنشاه» و با ایجاد راههای ارتباطی و چا پارخانه منظم از اوضاع قلمرو حکمران با اطلاع بودند و فرمانده قوای محلی را هم شاهنشاه شخصاً تعیین میکرد و در ضمن بسیاری از اشراف و ولایات در حقیقت و اسال (متبوع شخصی) پادشاه بودند و میتوانستند مستقیماً باشاهنشاه تماس بگیرند و در حقیقت رقبای ساتراب بودند و باین ترتیب برای اولین مرتبه شاهنشاهان هخامنشی

بودند که سیاست «تفرقه انداز و حکومت کن» را برقرار نمودند و همین سیاست را نسبت به اقوام و ملل همسایه مانند یونانیان اجراء کردند .

یکی از وظایف اصلی ساتراپها جمع آوری مالیات نقدی و جنسی بود. در زمان داریوش اول بادقت فراوانی تمام املاک ممیزی شد و مبلغ نقدی و مقدار جنسی مالیات هر ناحیه ای تعیین گردید و بعدها وقتی که ویلیام فاتح اولین پادشاه نرمان انگلستان در سال ۱۰۸۴ میلادی تمام املاک انگلستان را ممیزی نمود و در مجلداتی بنام Domesday book جمع و خرج مملکتی و حساب آنها را تنظیم کرد مسلماً غیر مستقیم از عملیات داریوش کبیر که از طریق امپراطوری روم و تشکیلات شارلمانی با اروپای غربی رفته بود الهام گرفت .

باین ترتیب با برقراری موازنه کامل جمع و خرج دولتی و ایجاد سکه های عیارزده بناهای دوریک و شکل امور بازرگانی در سرتاسر قلمرو امپراطوری و عملیات عمرانی رونق بسزائی گرفت .

بدستور داریوش کانال دریای احمر و نیل که قریباً متروک شده بود مجدداً حفر گردید و دریا سالار ایرانی بنام Scylax از سند تاسوئز را بحریمائی نمود سکه های ایرانی معروف به « تیراندازان » Archers (زیرا سربازی را نشان میداد که با تیر و کمان تیراندازی مینمود) در تمام دنیای قدیم معروف و واحد داد و ستد بود ، آثار تمدن هخامنشیان در مصر از لوحه سنگی کانال سوئز و در حفریات تل Duweir و تل Fara در فلسطین مشهود و عیان است .

۲- زبان و خط :

پرفسور هینز Heines استاد ایران شناس آلمانی دو سال قبل در کنفرانس بسیار جالبی در دانشکده ادبیات و علوم دانشگاه پهلوی مفصل راجع بخط و زبان فرس قدیم سخنرانی نمود و در کتاب میراث ایران Legacy of Persia پرفسور ایلیف Iliffe مدیر موزه شهر لیورپول

انگلستان هم معتقد است که خط فرس قدیم بشویق و همت داریوش اول بوجود آمد و در کتیبه‌های متعددی که از این شاهنشاه بزرگ در تخت جمشید و بیستون و شوش بدست آمد و سه زبان ایلامی و بابلی و فارسی نوشته شد و دو زبان اولی پیچیده و دارای الفبای بسیاری است ولی بدستور داریوش خط فارسی قدیم تلخیص شد و الفبای آن محدودتر و ساده گردیده و همین امر سبب شد که دانشمند بزرگ انگلیسی بنام رالینسون Rawlinsön بعد از چند سال زحمت توانست خط میخی فارسی را بخواند و دیری نپائید که با استفاده از متنهای مشابه خطوط ایلامی و بابلی و بعد آشوری و عکادی و سومری خوانده شدند و باین ترتیب مورّخین و محققین بتمام گوشه و زوایای تاریخ ملل و اقوام خاور نزدیک و بین النهرین پی بردند و بقول پرفسور هینز آلمانی اگر دوراندیشی و همت داریوش نبود امروز نمیتوانستیم باین سهولت و آسانی از تمدن و فرهنگ دنیای قدیم استفاده نمائیم و سی هزار لوحه گلی کتابخانه آشور بانیپال را ترجمه نمائیم مسلماً ایجاد خط فرس از خدمات برجسته ایرانیان بتمدن و فرهنگ دنیاست .

۳- وسایل ارتباط ، راه ، چاپارخانه ، برید :

از قدیم الایام تا امروز یکی از بزرگترین شاخص تمدن و پیشرفت هر قوم و ملتی ایجاد وسایل ارتباط و راه بوده است . هخامنشیان چندین قرن قبل از امپراطوران روم راهها و چاپارخانه ایجاد نموده و برید درست کردند . تمام این راهها بنام « جاده شاهنشاهی » معروف بودند و از پایتخت اداری امپراطوری « شوش » منشعب میشدند و اغلب سنگفرش بوده و دارای پلها و چاپارخانه برای تعویض اسبها و مهمانسراهای لازم در طول راه بودند . برید شاهنشاهی با سرعت زیاد و قوافل با سرعت کمتری سرتاسر ممالک محروسه را می پیمودند. در زمان هخامنشیان تجارت و بازرگانی رونق بسزائی پیدا کرد و تمام اقوام و ملل مختلف امپراطوری بایکدیگر آمیزش پیدا کردند و از تجارب تمدن و فرهنگ یکدیگر بهره مند شدند هنوز آثار یکی از این جاده‌های شاهنشاهی که شوش را به افزوس Ephesus ساحل مدیترانه متصل میکرد و در قریب دو هزار و هشتصد کیلومتر طول داشت موجود است .

بحر پیمائی اسکولاکس ازسند تادریای احمر و لسوحه سنگی داریوش مبنی بردستور او برای حفرولاروبی کانال ازدریای احمر به نیل که در موزه قاهره نگاهداری میشود و حفریاتی که در فلسطین مخصوصاً در دو نقطه تل دویر Dweir و تل فارا که شخصاً آنجاها را بازدید نموده ام دلیل بارزی برای عملیات راه سازی و وسایل ارتباط در زمان هخامنشیان میباشد .

عقاید مذهبی و فلسفی :

قبل از قرون هفتم ق . م قبایل آریائی مانند همسایگان هندی بخدایان و عناصر طبیعی معتقد بودند . ظهور شت زرتشت بزرگ اولین پیامبر آریائی در حدود قرن هفتم ق . م و تعالیم معنوی او بسرعت در سرتاسر ایران انتشار یافت و قوم ماد به تعالیم او گرویدند بقسمیکه پیروان زرتشت را مادائی گفتند کوروش و کمبوجیه سیاست اعتدال را در امور مذهبی داشتند و بخدایان مختلف ملل و اقوام امپراطوری احترام میگذاشتند (استوانه معروف کوروش که میتوان در حقیقت اولین منشور آزادی عقاید دانست در موزه بریتانیا محفوظ است) کوروش یهودیان را آزاد نمود و خدایان اسپردر بابل را به اوطان خودشان برگرداند . در زمان داریوش آئین بهی زردشت و مزدیسنائی رواج کامل پیدا کرد و یکتاپرستی با فلسفه غلبه نیکی و روشنائی اهورمزدائی بر زشتی و تاریکی اهریمنی اساس دین ایرانیان گردید ولی داریوش سیاست آزادی مذهب را تعقیب نمود و چون مجدداً بعلت طغیان ساتراپ بابل مجبور شد مجدداً آنشهر را فتح نماید به یهودیانی که در شهر مانده و مجدداً برده و اسیرش بودند همراهی کرده و آنها را به اوطان و معابد خودشان برگرداند .

هرودوت راجع به مذهب ایرانیان چنین مینگارد :

ایرانیان مجسمه و معبد و پرستشگاه مخصوصی ندارند و مانند یونانیها به خدایان متعدد معتقد نیستند اغلب قربانیهای خودشانرا در قلل کوهها و بافتخار خورشید و ماه

و آتش و خاک و آب و باد بعمل می‌آورند و در این عمل از آشوریه‌ها و اعراب تقلید میکنند فرشته ای بنام میترا دارند و در گاتهای اوستا تعالیم دینی آنها مضبوط است و بنا بر این ایرانیها هم مانند اسرائیلیها اهل کتاب هستند .

فراموش نشود که قوم یهود مدت دو بیست و بیست سال از رعایای وفادار امپراطوری ایران بودند و امروزه بسیاری از محققین معتقدند که اعتقاد به «یهوه» خدای واحد را قوم یهود از ایرانیها و آئین زرتشت اقتباس کرده اند .

بسیاری از عقاید فلسفی و حکمتی یونانیان نیز بواسطه تماس دو قرن در زمان امپراطوری هخامنشی بین ایران و یونان مسلماً از عقاید زرتشتی اقتباس شده و کتاب نفوذ زردشت در افکار و فلسفه یونان - **The Influence of Zoroaster on- Greek Thought and Philosophy; by Ruhi Mohsein Afnan**

که بسیار جامع و محققانه نوشته شده مؤید این گفتار است . اینک مختصری از موضوع این کتاب که با استدلال و مدارك قوی جمع آوری شده بیان میگردد .

نفوذ زرتشت بر افکار و فلسفه یونانیان

انانگراس و سقراط و سایر دانشمندان و نمایشگران یونانی

در تاریخ قدیم کمبریج Cambridge Series of History جلد چهارم صفحه ۲۰۵ پس از بحث بسیار و مقایسه نوشته های مورخین قدیم یونانی و اسرائیلی تولد زرتشت را بین سالهای ۶۶۰ و ۵۸۲ ق . م میدانند و مولد او راهم در آذربایجان Atropaten ماد یا ناحیه ای از مملکت ماد و معتقد است که ابتدا مادها با آئین زرتشت گرویدند و بعد از اتحاد ماد و پارس شاهنشاهان هخامنشی و مخصوصاً داریوش بزرگ دین یزدان پرستی و مزدیسنائی را مذهب رسمی امپراطوری قرار داد بدون آنکه آنرا به رعایای غیر پارسی و مادی تحمیل نمایند .

در تاریخ جان بری John Burry صفحه ۲۱۳ تاریخ یونان History of Greece بحث مفصلی راجع به ارتباط مادها و لیدیها هست و این مورخ معتقد است که آئین زرتشتی توسط مبلغینی باز در بین یونانیهای آسیای صغیر رسوخ نمود . پلوتارک در سرگذشت پریکلس از بانوی زیبای مادی بنام اسپیزیا Spizia شرح مفصلی مینویسد و ذکر میکند که این بانوی مادی و دوست زیبای مادی دیگری بنام ترگیلیا Tregilia هر دو پیرو آئین مزدیسنا بودند و در بین یونانیان به تبلیغ میپرداختند تا بالاخره گروه زیادی از یونانیان شیفته آنها شده با آئین آنها درآمدند و آنها منافع ایران را تأمین میکردند ، اسپیزیا مورد توجه پریکلس قرار گرفت و افلاطون در این خصوص فصلی جامع دارد . کار بجائی کشید که پریکلس همسر خود را طلاق داد و با اسپیزیای زیبا ازدواج نمود و هم او بود که در تمام مراحل راهنمای پریکلس شد تا وقتی که جنگ بین ایران و آتن در زمان اردشیر اول در گرفت و اسپیزیا متهم به خیانت و اعدام شد ولی التماس و تضرع پریکلس او را نجات داد باین ترتیب مشاهده میشود که بانوی اول جمهوری آتن ایرانی و زرتشتی بود .

اسپیزیا در تالار منزل خود مانند سالن‌های قرون هفده و هیجده در فرانسه وجود دانشمندان و فلاسفه عهد خود را پذیرائی نموده و با آنها بمباحث فلسفی و دینی میپرداخت یکی از این فلاسفه اناگراگوراس میباشد و او یکی از چهار فیلسوف بزرگ یونانی است که با سقراط ارسطو و زنون صاحب مکتب فلسفی هستند اناگراگوراس اصلاً از اتباع یونانی ایرانی بود که تاسن بیست سالگی در ارتش خشایارشا خدمت میکرد و بعد از آن به آتن گریخت و حتی قبل از ملاقات با اسپیزیا از افکار و عقاید زرتشت با اطلاع بود و بنا بقول پلوتارک او را در آتن «خرد» مینامیدند و او هم طبق سرودها و گاتهای زرتشت «اهورمزدا دارای خرد» را ب مردم یونان شناساند و عیناً مطابق یسنا ۴۴ تبلیغ میکرد. برای مثال این سرود را ذکر مینمایم :

کیست که آفتاب و ستاره‌ها را بجنبش و حرکت آورده - کیست که ابر را بسروباد را بوزیدن گماشته - کیست که گیاه را میرو یاند - کیست که در جهان دادگسترده و عقل انسانرا بدرستی رهبر شده کیست که روشنائیرا از تیرگی بمهر داده و مایه راهنمائی مردمان شده .

در پاسخ میگوید علت این جنبشها خواست اهورمزدا (دارای خرد) است . از فلاسفه یونان اناگراگوراس و سقراط از فلاسفه زرتشت بر خوردار بودند . سقراط را بعلت یکتاپرستی که در تعالیم زرتشت آموخته بود محکوم باعدام کردند ولی ارسطو و زنون راه خود را پیش گرفتند .

تعالیم و نفوذ اناگراگوراس در یونان رواج کاملی یافت و بنا بنوشته پلوتارک و توسیدید (دو تن از برجسته ترین مورخین یونانی و رومی) دو سردار بزرگ یکی اسپارتی (پورانیاس که خشایارشا را شکست داد) و مردونیاس سر لشکر او را کشته بود و دیگری آتنی (تمیستوکل که در یاسالار یونانیا بود) هر دو بعقیده اناگراگوراس گرویدند اولی چندین مرتبه با خشایارشا وارد مر او ده و مکاتبه شد تا عاقبت بقتل رسید و دومی به ایران گریخت و تا آخر عمر مورد رحمت شاهنشاه قرار گرفت .

لوسیوس و دیکریتوس (ذیمقراط) دو تن از شاگردان اناگراگوراس هستند که

در محضر درس او حاضر میشدند و هر دو از کاشفین عالم ذرات یا اتم هستند .
اما سقراط که در سنه ۴۷۰ ق . م تولد یافته و در سال ۳۹۹ با نوشیدن زهر از دنیا رفت ده سال بعد از ورود اناگزاگوراس (۴۸۰ ق . م) به آتن تولد یافته و مستقیماً از آناگزاگوراس یا معالواسطه توسط ارخلاوس (شاگرد او) از افکار زرتشتی و مادائی استفاده نمود و حتی از استادان خود قدمی بالاتر گذاشته و مبداء تمام تحولات عالم انسانی را چه صوری و چه معنوی از قوه لایزالی و یزدانی پنداشته و در اطراف آن تبلیغ و تدریس نموده و در کتاب معروف خود بنام اپولوجیا Appologia در صفحات ۳۰ و ۳۱ سقراط راجع بخود چنین میگوید :

« باید اعتراف کنم که «خرد» بصورتی کامل موجود است و حقیقی وجود دارد که دارای صفت کامل خردی است . لذا صفت بدون موصوف میسر نیست و انسانی که اعتقاد به قوای مافوق طبیعت دارد باید ایمان به حقیقی که مافوق طبیعت است داشته باشد این همان افکار و عقاید شت زرتشت بزرگ است که بعد از چند دست به سقراط رسیده و بالاخره سبب محکومیت او گردید . بعد از سقراط شاگردش افلاطون عقاید او را دنبال کرد ولی پیروان دین زرتشت و مادائی در آتن مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند و اغلب آنها به تراس و مقدونیه که جزء ایالات امپراطوری ایران و زرتشتی و مادائی بودند پناه میبردند (هرودوت).

نفون تعالیم زرتشت منحصر به فلاسفه و دانشمندان یونانی نیست بلکه درام نویسان و نمایش نگاران عصر طلایی یونان از این سرچشمه روحانی و معنوی الهام میگرفتند چنانکه در نمایش نامه های پرتوگوراس و اسکیلوس و سوفوکلیمس و از همه مهمتر یورینید پس از سرودها و گاتهای بزرگ ایرانی پیروی کرده و نمایشنامه های خودشانرا تنظیم نموده اند و اغلب موضوعهای آنها مربوط به اشخاصی است که عقاید مادائی و زرتشتی پیدا کرده و با عقاید بت پرستی رایج یونان مغایرت پیدا کرده اند در ضمن بیان این درامها نویسندگان بوضوح به عقاید یزدان پرستی و مادائی اشاره میکنند .

اسکیلوس در نمایشنامه «پارسیان» و تریوگوراس در کتاب «مذمت خدایان یونان» و پورنید از شاگردان آناگراگوراس همه پیرو مذهب زرتشت و آئین مزدیسنا بودند و مورد تعقیب و اذیت و آزار قرار گرفتند. پورنید از شاگردان اسکیکوس متولد سال ۴۸۵ ق. م و در ۴۰۷ در حالیکه فرار کرده بود در مقدونیه فوت نمود معاصر و شاگرد آناگراگوراس بود شاهد محاکمه و اعدام پرتوگوراس بود و بهمین جهت از وطن خود آتن بمقدونیه پناه برد و در آنجا نمایشنامه‌های خود را تنظیم کرد و تا آخر عمر از تعالیم و راهنمائیهای زرتشت بر خوردار بود. بطور خلاصه شروع دین مادائی و زرتشتی از آناگراگوراس و توسط اسپیزیا زوجه ایرانی تمیستوکل و توسط شاگردان متعدد او در سرتاسر یونان و شهرهای آن رواج داشت و در افکار و عقاید و فلسفه و شعر و نظم و نمایش‌های یونانی مؤثر بوده اند.

در اواخر سلطنت هخامنشیان دو تن از فرشتگان مقرب بنامهای میترا *Mithra* از مهر و خورشید و آناهیتا فرشته فراوانی بتدریج اهمیت پیدا کردند و هر دو از طریق یونان و روم به اروپا رفتند و قرن‌ها بعد از انقراض هخامنشیان مورد ستایش و احترام بودند بعد از جنگ دوم در خرابه یکی از خانه‌های لندن مجسمه‌ای از میترای فرشته ایرانی کشف شد که مربوط به دوران تسلط رومیها بر جزیره بریتانیا بود.

فضائل و اخلاق ایرانیان قدیم:

طبق نوشته‌های بسیاری از مورخین و فلاسفه یونانی مانند هردوت و اسکلیوس ایرانیهای قدیم دارای فضائل و عادات مخصوصی بودند که مهمترین آنها صوفی منشی و شکاکی و رفتار انفرادی است. ایرانیان قدیم دروغ گفتن و قرض داشتن را جزء گناهان میدانستند و اطفال تا پنجسالگی نزد زنها و در خانه تربیت میشدند و از پنج سالگی سواری و تیراندازی و عادت به راستگوئی را میآموختند. زندگانی آنها ساده و خالی از تجمل بود بسیاری از عادات مانند جشن تولد و مهمان نوازی و سلیقه برای

غذاهای لذیذ و البسه ساده و همچنین احترام از افراط در مشروبات و بوسیدن دوستان هنگام وداع و ملاقات از خصائل قدیم ایرانیان است که بعد ها در مغرب زمین رواج پیدا کردند .

معماری و صنایع مستظرفه:

در هنر معماری و ساختمان هخامنشیان که تا قبل از رسیدن به سلطنت مردمانی ایل نشین بودند از آشوریها و بابلیها تقلید کردند چنانکه ورودبه کاخهای سلطنتی دارای بلکان وسیع و مجسمه‌های بالدار شبیه قصور قدیمی نینوا و بابل است ولی آنچه که مسلم است ایرانیها آنچه را که از دیگران اقتباس نمودند با سلیقه مخصوص خود آراستند و چنان ظرافت و هنرنمایی در آنها بکار بردند که در هیچ يك از ساختمانهای قدیمی آشور و مصر دیده نمیشود و بعدها همین طرز ساختمانی مورد استفاده یونانیها و رومیها شد . کاخهای عظیم تخت جمشید و شوش با تالارهای باشکوهی مانند آپادانا و صد ستون نه قلاع مستحکم و نه محل پرستش و عبادتگاه بوده اند بلکه تالار بزرگ پذیرائی و تشریفاتی شاهنشاهان هخامنشی بوده که در مواقع مخصوص از سفر او نمایندگان خارجی و داخلی و ساتراپها و شخصیتهای برجسته مملکتی پذیرائی مینمودند . این قسم ساختمان را داریوش و خشایارشا از مصر با ایران آورده اند ولی تالارهای آنها وسیعتر و ستونها بلندتر و زیبا تر و دارای سرستونهایی است که در سایر ابنیه دیده نمیشوند .

یونانیها بعدها در بسیاری از ساختمانهای خویش از آرشیکت هخامنشیان تقلید کردند چنانکه ساختمان پارتینون Parthenon تقلیدی از کاخ آپادانای شوش است زیرا در قرن پنجم میلادی و بعد از جنگهای ایران و یونان بسیاری از یونانیان به شوش رفت و آمد میکردند به تقلید یونانیها بیشتر در مورد نشان دادن مردمان تابعه امپراطوری در صفهای منظم میباشند . بعد هادر زمان ساسانیان امپراطوری بیزانس بهمین نحو از صنعت معماری ایرانیان استفاده نمودند . یکی دیگر از خواص معماری

هخامنشی جنبه غیر مذهبی آن است زیرا با استثناء تصویر اهورمزدا بصورت فرشته بالدار در هیچ جامعد و پرستشگاهی دیده نمیشود. در هنر جواهرسازی و فلزکاری بهترین نمونه دوران هخامنشی «گنجینه جیحون» در موزه بریتانیاست. در این کلکسیون که بر حسب تصادف بدست یک افسر انگلیسی میافتد نمونه های ظریف از طلاکاری و ظروف نقره دیده میشود. در سالهای اخیر استروناخ باستانشناس معروف انگلیسی در موقع کاوش در ناحیه بازارگاد به کوزه بسیار ظریفی که محتوی جواهرات از دستبند و گوشواره و گردن بند بود بر خورد نمود این جواهرات که در موزه ایران باستان نگهداری میشود نمونه بسیار زیبا و با ارجی از صنعت فلزکاری و جواهرسازی دوران هخامنشی است.

گسترش تمدن هخامنشی ایران بسمت مشرق و مغرب :

باشکست داریوش سوم و فتوحات برق آسای اسکندر سلطنت هخامنشیان منقرض شد ولی تمدن و فرهنگ ایرانی فاتحین را تسخیر و از دو طرف مشرق و مغرب توسعه یافت. تاسی سال قبل عقاید قاطبه اروپائیان بر این بود که فتوحات اسکندر تمدن یونانی را از کرانه های مدیترانه و پونتوس و مارمرا به آمودریا و باختر و بالاخره سند و هندوستان بر دو مدت چهار تا پنج قرن زبان و فرهنگ یونانی در تمام نواحی بسط یافت و دو سلطنت نشین یونانی باکتریا و سند و مظاهر اشکانیان به Philhellenism (دوستدار تمدن یونانی) را مویید این نظریه میدانستند خوشبختانه از بعد از جنگ دوم در نتیجه کاوشهای تازه در ایران و افغانستان و هندوستان حقایق انکار ناپذیری کشف شد بنا باقوال محققین اروپائی مانند ایلیف مدیر موزه لیوریول و واتسن گردون Watson Gordon استاد تاریخ هنرهای زیبا در ادنبرگ. ویوی Yevy استاد زبان فارسی در کمبریج و گتز Goetz مدیر موزه بارودا در هندوستان و بالاخره باراث Barath مدیر موزه بریتانیا و اربری Arberrv استاد

دانشگاه کمبریج فتوحات اسکندر فقط سبب شده که مرزهایی که شرق و غرب را از هم جدا نموده بود برداشته شود و دو تمدن و فرهنگ با تمام مظاهر تمدنش توأم با فرهنگ و هنریونانی میدید ، بهمین جهت شخصاً با شاهزاده خانمی ایرانی ازدواج نمود و سرداران خود را از جمله سلوکوس جوان که هم از نزدیکان و هم مورد مهر و لطفش بود باده هزارسرباز مقدونی و یونانی را وادار کرد که با ایرانیان وصلت کنند و باین ترتیب پایه و اساس «اویکویونی» اتحاد دنیوی را بنانهاد و بنابراین جای تعجب نیست که پنج قرن بعد از مرگ اسکندر در نتیجه رفت و آمد و روابط شرق و غرب تمدن و فرهنگ ایرانیان از سمت مشرق به ترکستان و ماوراءالنهر تا مرزهای چین و از سمت جنوب شرقی بدره‌های سند و هندوستان نفوذ کرد . روابط بازرگانی و راههای معروف به ابریشم در این معاملات دو طرفه فرهنگ و هنر مؤثر بودند .

در هندوستان با تشکیل امپراطوری موریای توسط چاندرگوتپا و جانشینش ازوکا که قسمتی از افغانستان (اراخوسیا) و بلوچستان (گدروسیا) را شامل بود تمام تشکیلات مملکتداری هخامنشی و سبک معماری و ساختمانهای آپادانای شوش و تخت جمشید مورد تقلید قرار گرفت . از کوشهائی که در تاکسیلا Taxilla پایتخت امپراطورهای موریای بعمل آمد آثار زیادی بدست آمد که نمودار نفوذ بدون تردید تمدن و فرهنگ ایرانیان قدیم است . از قرن پنجم ق.م ببعدها اهل هندوستان از همسایگی ایرانیان برخوردار بودند و تمدن هخامنشیها و سبک ساختمان و تشکیلات حکومتی و سکه‌های رایج و حتی خط خروشتی Kharoshtiy هندیها و آئین زرتشتی در هندوستان مورد تقلید قرار گرفتند . ساختمانهایی که از ازوکا بیادگار مانده با ستونهایی که از تالارهای پرسپلیس تقلید شده با ستونهایی که اشکال حیواناتی مانند گاو و شتر و پرندگانمانند عقاب دارد امروز در موزه شهر سارنات Sarnath در هندوستان دیده میشوند . ازوکا حتی از داریوش اول تقلید کرده و شرح فتوحات و عملیات خود را بر ستونهای سنگی و آهنین نقر نموده ، امروزه یکی از این ستونهای آهنین در خرابه مسجد عظیم «قبه الاسلام» در دهلی کهنه دیده میشود . در حقیقت ازوکا در تمام مراحل مملکتداری و پی ریزی

امپراطوری خود مانند سیستم ارتباط و جاده‌ها و ایجاد چاپارخانه‌ها و برید از داریوش تقلید نموده .

بعد از اسکندر سلوکیدها که نیم ایرانی و نیم مقدونی بودند کمتر از يك قرن برای ایران زمین حکمفرمائی نمودند و طولی نکشید که پارتها یکی دیگر از تیره‌های نژاد ایرانی در اندک مدتی مقدونیه و یونانیه را از سرتاسر فلات ایران رانده و برای مدتی کمتر از پنج قرن سلطنت نمودند ، اولین اقدام آنها جذب و تحلیل سلطنت نشینهای کوچکی مانند باختریهای یونانی و کوشانیان و سکاها و سلوکیدها بود باین ترتیب اشکانیان نیز مانند هخامنشیان جنبه بین‌المللی و امپراطوری خود را حفظ کردند و دیری نپائید که در زمان سلطنت طولانی مهرداد دوم (۱۲۳-۸۷) پارتها در شرق همسایه چین و از سمت مغرب همجوار رومیها شدند دقیقترین اطلاعی که از این زمان بدست آمده گزارشی است که چانگ کین Ch'ang Kien سفیر و نماینده یکی از امپراطوران خانواده «هان» از کشور اشکانیان باقی گذاشته است .

در این گزارش چانگ کین از خط پهلوی که روی پوست حیوانات و چرم مینوشته‌اند افقی از یکطرف بطرف دیگر قرار میگرفته و برعکس خطوط چینی که از بالا و عمودی قرار داشته‌است صحبت میکند و بعد بتفصیل از محصول کشاورزی سخن میراند . « بسیاری از محققین معتقدند که جاده های معروف به ابریشم بعد از مسافرت چانگ کین درست شدند».

در اینجا بيمناسبت نیست که مختصری راجع به این شاهراهها صحت شود زیرا همین راهها بودند که عامل مؤثر ارتباط شرق و غرب گردیده و کاروانهای کالا از چین بمدیترانه و از یونان و روم به هندوستان و خطا و ختن رفت و آمد میکردند و مسلماً در ترویج و پیشرفت تمدن دنیا مؤثر بوده‌اند در زمان اشکانیان داد و ستد شرق و غرب حجم زیادی پیدا کرد و کاروانهای بزرگ که گاهی بدو تا سه هزار نفر بالغ میگرددیدند پدید آمدند مبدأ این جاده طویل در چین بود و پس از گذشتن از ترکستان چین یاسینکیانگ Sinkiang از طریق بلخ (باختر) بمر و حوزة تاریم (خراسان) بشهر دامغان

Hecatompyios واز آنجا به سلوکیه و تیسفون پایتخت اشکانیان میرسید . از سلوکیه جاده به دوراه منشعب میشد ، یکی از طریق شهرهای آشور به هاترا و نصیبین و دیگری از شهر دورا میرفت از این شهر آخری مجدداً یک رشته راه سواحل راست فرات را ادامه داده و به شهر Micephorium کنار مدیترانه میرفت و یا از طریق صحرا به تدمر (Palmyra) به سوریه میرسید از این جاده‌ها بغیر از ابریشم که نام خود را بشاهراه داده بود کالاهای زیاد و متنوع ردو بدل میشد .

مردم امپراطوری اشکانیان از چین هلو و زردآلو دریافت میکردند و برای مردم چین انار (که بنام میوه پارتی نامیده میشد) میفرستادند شتر عربی به باختر و اسب‌مادی و شتر مرغ (معروف به پرنده پارتی) به چین میفرستادند .

بغیر از ابریشم چین مواد آهنی و ظروف چینی و عطریات و داروجات به ممالک مشرق میفرستاد و تمام این امتعه بعد ها از طریق مدیترانه به ممالک امپراطوری روم میرفت و در عوض سیم و زر به ممالک مشرق سرازیر میشد و در حقیقت کمبود صادرات خود را باطلا و نقره جبران میکردند و این موضوع در اواخر عمر امپراطوری روم یکی از علل عمده انحطاط اقتصادی و بعد سیاسی گردید و بالاخره منجر به انقراض روم غربی گردید .

متن سخنرانی آقای مسعود فرزاد در
تالار پورداود دانشگاه پهلوی ساعت ۵/۶
بعد از ظهر روز شنبه ۲۱ دی ۱۴۴۷

منظومهٔ خیام وار فیتزجرالد

۱- طرح انتقادی فیتزجرالد :

صد و ده سال پیش از این ، پرتو الهام خیام بر صفحهٔ خاطر فیتزجرالد افتاد و آن مرد روشن ذهن را قادر کرد که یکی از شاهکارهای جاویدان ادبی را در زبان انگلیسی بوجود بیاورد . این شاهکار عبارت از يك منظومهٔ صد و يك بندی است که هر بند آن به تقلید از رباعی فارسی مرکب از چهار مصرع است ، و باز از روی همان سرمشق ، سه مصرع اول و دوم و چهارم آن دارای قافیهٔ واحد هستند . ولی اینها شباهتهای فرعی و ظاهری است .

نکته اساسی راجع به کار فیتز جرالده آن است که طرح انتقادی این منظومه از ابتکارات خود اوست. فیتز جرالده هیچگاه در پی آن نبوده است که رباعی را به رباعی ترجمه کند، بلکه خواسته است که این منظومه شرح سرگذشت یکروز تمام، و متضمن معرفتی جامع از افکار و حالات خیام باشد. خورشید طلوع میکند و می‌کند باز میشود. خیام هشیار و متفکر است ولی بتدریج در بحر فکر فرو ترمیرود و ضمناً شراب مینوشد. از فناپذیری زندگانی، و عجز عقل بشری از حل معمای هستی، و بسی مشکلات و ناگواریهای دیگر متأثر است. خشمناک میشود، عاصی میشود، و به بیان این اندیشه‌ها و احساسات خود می‌پردازد. بعداً مستی او فرو مینشید، و چون در پایان منظومه، شب فرا میرسد و ماه طلوع میکند، خیام در دریای اندوه غوطه‌ور و مشغول وصیت کردن است.

۲- میزان مطابقت منظومه فیتز جرالده با اصل فارسی

این طرح انتقادی بر سرتاسر کار فیتز جرالده راجع بخیم حاکم است. فیتز جرالده برای پروراندن این طرح (یعنی شرح سرگذشت این روز فرضی که، ناچار متضمن ترجمه ماندنی از مفاد رباعیات خیام نیز میشود) از میان رباعیات مستقل و متفرق فارسی (که ضمناً انتساب بسیاری از آنها بخیم مشکوک است) هر کدام را که خود میخواست و در این قالب می‌گنجید انتخاب کرد. باز با پیروی از همین نقش ادبی، توالی خاصی به آنها بخشید و از هر کدام از آنها بعنوان مایه فکری برای بندهای منظومه انگلیسی خود استفاده کرد. هر جا که یک بند منظومه انگلیسی از روی یک رباعی فارسی ساخته شده است ترجمه بکلی آزاد است. ولی فیتز جرالده تصریح کرده است که در بسیاری از موارد چند رباعی فارسی را بایکدیگر مخلوط کرده بر اساس مجموع آنها یک بند از منظومه خود را ساخته است.

ادوارد هرن آلن (Edward Heron-Allen) کتاب تحقیقی دقیقی در ۱۸۹۹ درباره ارتباط بندهای منظومه فیتز جرالده با رباعیات فارسی خیام نگاشت و به نتایجی

رسیده که آنها را میتوان بنحو ذیل خلاصه کرد :

۴۹ بند : هر يك ترجمه آزاد و زیبای يك رباعی فارسی در نسخه بادلیان یا نسخه کلکته است .

۴۴ بند : هر يك براساس دو یا چند رباعی فارسی است و از این قرار میتوان اینها را بندهای مرکب نامید .

۲ بند : از روی رباعیاتی است که فقط در چاپ نیکلا یافت میشود .

۲ بند : منعکس کننده روح کلی اشعار اصلی است .

۲ بند : منحصرأً بر اثر نفوذ ابیاتی از منطق الطیر عطار ساخته شده است .

۲ بند : نفوذ غزلهای حافظ را نشان میدهد .

۳ بند : که فقط در چاپهای اول و دوم منظومه فیتزجرالد یافت میشود معلوم نیست از روی چه اصلی ساخته شده است .

۳- مطالعات فیتزجرالد در ادبیات فارسی

فیتزجرالد آشنائی خود را با زبان و ادبیات ما مدیون تشویقها و کمکهای ادوارد کوئل (Edward B. Cowell) دوست جوانتر فارسی دان خویش است که بعدها استاد سانسکریت در دانشگاه کمبریج شد . ولی مایه حیرت و اعجاب است که با وجودی که معلومات لغوی و دستوری نسخه بادلیان و کلکته از رباعیات خیام که مورد مراجعه ایشان بود بی نقص و بی غلط نبود موفقیت معجز آسای مورد بحث نصیب فیتزجرالد گردید . فیتزجرالد به کمک يك كتاب گرامر فارسی تألیف سرویلیام جونز Sir William Jones و يك دیکسیونر سه زبان انگلیسی و عربی و فارسی تألیف فرانسیس جانسن (Francis Johnson) و سئوالات متعدد از کوئل بتدریج با چند کتاب ادبی فارسی از جمله رباعیات خیام ، و غزلهای حافظ ، و گلستان سعدی ، و هفت پیکر نظامی ، و منطق الطیر عطار ، و سالمان و ابسال جامی آشنا شد و ترجمه های منظوم آزادی از دو کتاب اخیر الذکر منتشر کرد .

۴- سرگذشت نگارش منظومه فیتزجرالد

کوئل در ژوئیه ۱۸۵۶ نسخه‌ای را که خود از روی یک نسخه خطی رباعیات خیام در کتابخانه بادلیان دانشگاه آکسفورد نوشته بود به فیتزجرالد داد. علاقه فیتزجرالد به خیام از همین هنگام شروع شد و تا آخر عمرش ادامه یافت. در این وقت فیتزجرالد چهل و هفت سال داشت و چشمانش ضعیف شده بود. در ضمن مکاتبات بعدی خود با کوئل مکرراً به این کم نوری چشمان خود اشاره کرده است. در ژوئن ۱۸۵۷، یعنی قریب یکسال پس از آن که فیتزجرالد رونوشت نسخه بادلیان را دریافت کرد، رونوشتی از یک نسخه خطی دیگر رباعیات خیام در کلکته که بدستور کوئل تهیه شده بود بدست فیتزجرالد رسید. نسخه بادلیان دارای ۱۵۸ رباعی و نسخه کلکته دارای ۵۱۶ رباعی بود. فیتزجرالد این هر دو نسخه را بدقت مطالعه و آنها را بایکدیگر مقابله کرده منظومه خود را از روی آنها ساخته است.

اشتغال فیتزجرالد بمنظومه خیام وار خویش بیش از بیست سال ادامه یافت و در این مدت چهار صورت از منظومه او (هر نوبت با تغییراتی) منتشر شد. پس از مرگ او نیز پنجمین صورتی از آن جزو کلیات آثار او بچاپ رسید. تاریخ این چاپها و شماره بندهای منظومه فیتزجرالد در هر کدام از آنها بدین قرار است:

بند ۷۵-۱۸۵۹

بند ۱۱۰-۱۸۶۸

بند ۱۰۱-۱۸۷۲

بند ۱۰۱-۱۸۷۹

بند ۱۰۱-۱۸۸۹

نگارش منظومه فیتزجرالد در ژانویه ۱۸۵۸ یعنی قریب بیست ماه پس از دریافت کردن اولین نسخه فارسی رباعیات خیام بپایان رسید، و نخستین صورت چاپ شده آن در ماه مارس ۱۸۵۹ بدون اسم شاعر انگلیسی تحت عنوان:

Rubaiyat of Omar Khayyam of Naishapur

مقارن پنجاهمین سال عمر فیتز جerald انتشار یافت. فیتز جerald مخارج چاپ کتاب و حتی مخارج اعلان انتشار آنرا از جیب خودش پرداخت. خلاصه آنکه نگارش این منظومه جاوید انگلیسی نتیجه مقدمات دقیق و مفصل بود و فیتز جerald حق داشت که يك وقت گفت «کمتر کسی تاکنون برای ترجمه به اندازه من رنج برده است».

اینجا بيمناسبت نمیدانم که متذکر شوم که بگمان من فیتز جerald اصرار خاصی داشته است در این که عین چندین لغت و عبارت فارسی را در منظومه انگلیسی خود بکار ببرد در حالی که میتواند از معادل انگلیسی هر کدام از آنها استفاده کرده باشد. از آن جمله است «رباعیات» و «مؤذن» و «کوزه نامه» و «پروین و مشتری» و «ساقی» و حتی «تمام شد». شاید میخواست بدین وسیله منظومه خود را در نظر خوانندگان انگلیسی وسط قرن نوزدهم خیلی شرقی و مرموز و بالنتیجه مؤثر جلوه بدهد.

۵- انتظام انتقادی در برابر ترجمه

اما با وجودی که فیتز جerald این اثر خود را ترجمه میخواند (و البته عمل ترجمه هسته مرکزی اثر او را تشکیل میدهد) هنر تنظیم انتقادی فیتز جerald بر هنر ترجمه او میچربد. فیتز جerald خود متوجه این امر بود، چنانکه پس از دریافت رونوشت نسخه بادلیان از کوئل به او نوشت «يك منظومه مفصل بسیار زیبا میتوان از روی رباعیات خیام پدید آورد». نیز راجع بخيام و شعرای دیگر ایران (شاید بالاخص عطار و جامی) گفته است «این شعرای فارسی محتاج قدری هنر هستند برای آنکه به آثار ایشان شکل منتظمی ببخشد». فیتز جerald پس از دیدن نسخه کلکته از رباعیات خیام چنین نوشت «گمان میکنم این نسخه فرصت خوبی برای آزمایش قوای انتقادی بدست انسان میدهد». و بالاخره هنگامی که نسخه منظومه تکمیل شده خود را برای کوئل میفرستاد به او چنین نوشت: «طرح منظومه مرا جالب خواهید یافت». به گمان من اگر فیتز جerald مبتکر طرح انتقادی این منظومه را چنانکه باید و شاید بشناسیم میزان

اهمیت نسبی فیتزجرالد مترجم را بهتر درك خواهيم كرد و از گرفتاری پیدا کردن تعریفی برای کلمه «ترجمه» که شامل این اثر بزرگ بشود رها خواهيم شد . ولی جای شك نیست که دیگران نیز منظومه فیتزجرالد را نوعی از ترجمه تلقی کرده اند . بهر حال در تمجید از آن گفته شده است که «این مشهورترین ترجمه ایست که از يك اثر شرقی بعمل آمده است»، و «پس از ترجمه کتاب مقدس که نمونه فصاحت در زبان انگلیسی شمرده میشود، این زیباترین و مشهورترین ترجمه در زبان انگلیسی است» . بالاخره لرد تنیسن ملك الشعراى بزرگ انگلستان در اواخر قرن نوزدهم (که با فیتزجرالد آشنا بود و با او يك وقت در باره مطالعه حافظ قدری کار کرد) در ضمن یکی از اشعار خود گفته است «در زبان انگلیسی هیچ ترجمه ای را که بهتر از این باشد نمیشناسم» .

فیتزجرالد میدانست اثر با ارزشی بوجود آورده است و نیز میدانست که نوشته تا چاپ نشود آخرین مرحله تکمیلی خود را طی نکرده است . اینك بحث ناقص و بسیار مختصر خود را با ترجمه جمله ای از فیتزجرالد که شامل این هر دو نکته است پایان میدهم :

« وقتیکه انسان بهترین کوشش خود را بجای آورده باشد، و یقین داشته باشد که نتیجه بهتر از آن شده است که بسیاری از اشخاص بخواهند زحمت پدید آوردن نظیر آنرا بر خود هموار کنند ، در چنین صورتی هر چند نتیجه دور از کمال مطلوب باشد شخص میل دارد کار را بوسیله چاپ کردن آن اثر بمرحله نهائی برساند . »

پس بطور خلاصه ، به نظر من نکته عمده و اساسی آن است که فیتزجرالد يك اثر فلسفی ابتکاری بوجود آورده است که در ادبیات منظوم انگلیسی (و در حقیقت در ادبیات منظوم جهانی) محبوبیت عام و جاوید کسب کرده است . البته برای ما ایرانیان جای خوشوقتی است که این منظومه بزرگ بر اثر الهامی که فیتزجرالد از يك عده رباعی فارسی منسوب به خیام گرفت انشاد شده است . ولی ازین حد که بگذریم کوشش برای برقرار کردن ارتباط بیشتری میان منظومه فیتزجرالد و رباعیات اصیل خیام به

دلائل ذیل رویہمرفته کوشش بیہودہ ای است :

۱- میزان آزادی ترجمہ با میزان استقلال و ابتکار در منظومہ انگلیسی فیتز-جرالد نسبت مستقیم دارد . بعبارت دیگر ہر قدر این اثر را « ترجمہ آزاد » قلمداد کنیم بہمان اندازہ برای فیتز جerald ابتکار و استقلال قائل خواهیم شد .

۲- مسلم است حتی آنجا کہ یک بند از منظومہ فیتز جerald بر اساس یکی از رباعیات منسوب بہ خیام ساختہ شدہ است (مثلاً در بند ہای شماره ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸) اساساً قصد ترجمہ (حتی ترجمہ آزاد) در میان نبودہ بلکہ فقط استفادہ از مفہوم رباعی فارس با منتہای آزادی (و بہ نحوی کہ کاملاً تحت تأثیر نقش انتقادی ابتکاری فیتز جerald برای منظومہ مطوّل انگلیسی خودش واقع بودہ) صورت گرفتہ است .

۳- درمورد بیش از نصف بندہای منظومہ فیتز جerald میزان آزادی در نقل مفہوم از این نیز بیشتر است و اصلاً محتمل است کہ فیتز جerald مفہوم دو یا حتی سہ رباعی مختلف فارسی را مخلوط کردہ آن مجموعہ را اساس انشاء یک بند از مجموعہ خود قرار دادہ باشد .

۴- از آن گذشتہ درمورد چند بند از بند ہای منظومہ فیتز جerald حتی موجود بودن ارتباط بمیزان مذکور در عبارت اخیر (شماره ۳ فوق) بارباعیات فارسی را نیز نمیتوان مدعی شد و من تصور میکنم فیتز جerald چون هیچ رباعی فارسی مناسبی برای این قسمتہای منظومہ خود پیدا نکرد این بندہا را کاملاً از پیش خود ساختہ است تا ارتباط معنوی میان بندہای منظومہ انگلیسی خود را حفظ کند .

۵- ہنوز متن فارسی رباعیات خیام معین نشدہ است و بالتبع معلوم نیست از مجموعہ رباعیات فارسی کہ بنحوی از انحاء چہ مسلماً و چہ محتملاً مورد استفادہ فیتز جerald قرار گرفتہ است ، چند تا مسلماً و یا بہ احتمال قوی از خیام است و کدام رباعیہا از دیگران است .

۶- بالاخرہ هیچ جای شک نیست کہ اختیار این توالی برای مفہیم و بالتبع برای بندہای این منظومہ مطوّل انگلیسی بکلی از ابتکارات انتقادی خود فیتز جerald است .

بنابر این ملاحظات بنظر من حق آن است که میزان استقلال و ابتکار منظومه انگلیسی فیتزجرالد را تشخیص بدهیم و کلمه ترجمه (حتی ترجمه آزاد) را قابل انطباق بر این اثر ادبی ندانیم، ولی البته ضمناً متوجه این نکته انکارناپذیر نیز باشیم که الهام این منظومه برای فیتزجرالد بر اثر مطالعات او در عده‌ای از رباعیات مستقل و متفرق فارسی منسوب به خیام حاصل گردید.

بهمین مناسبت صحیحتر آن دانستم که ترجمه منظومه فیتزجرالد را مستملاً و جداگانه بعنوان ترجمه یک شاهکار شعری انگلیسی بخوانندگان ایرانی عرضه بدارم، و از طرف دیگر محض مراجعه تحقیقی، رباعیات فارسی را که بعضی احتمال قوی و بعضی دیگر به احتمال ضعیف مورد استفاده فیتزجرالد در ضمن انشاده‌های از بندهای منظومه انگلیسی خودش بوده است بشکل یک ضمیمه انتقادی در پایان این ترجمه بیاورم. نیز لازم میدانم خاطر نشان کنم که انطباق همین رباعیها نیز با بندهای منظومه فیتزجرالد قطعی نیست و در صحت این انطباق در مورد عده معتنابهی از رباعیها شك رفته، بجای آنها رباعیات دیگر پیشنهاد شده است. بالاخره چنانکه در جای خود نشان داده شده برای بعضی از بندهای منظومه فیتزجرالد هیچ رباعی فارسی مورد توافق اکثریت محققان قرار نگرفته است.

این ترجمه منظومه فیتزجرالد را به نثر فارسی قریب بسی سال پیش از این بعمل آوردم ولی نشر آن بشکل کنونی بعلله مختلف (که بعضی از آنها به تنبلی و آشفتگی حالی خود من مربوط نیست و شاید وقتی گزارش آنرا به اطلاع ادب دوستان برسانم) به تعویق افتاد. بهر حال اکنون دوستان ایرانی میتوانند با خواندن این ترجمه اولاً با یکی از شاهکارهای مسلم زبان انگلیسی (که البته از ادبیات فارسی ملهم است) آشنا شوند و ثانیاً بامقیاسه هر بند این منظومه با رباعی فارسی که کلاً یا بعضاً اساس اقتباس فیتزجرالد قرار گرفته است میتوانند قضاوت کنند که فیتزجرالد در این اثر خود (که بر هر دو اساس ترجمه آزاد و تنظیم انتقادی استوار است) تا چه اندازه بر ترجمه آزاد متکی بوده است و تا چه اندازه بر تنظیم انتقادی.

م . ف .

يك روز در زندگانی خیام

منظومه انگلیسی اثر

ادوارد فیتز جرالد

ترجمه مسعود فرزاد

۱
بیدار شو! زیرا خورشید که ستارگان را پیشاپیش خود
گریزانده بود اینک شب را نیز از پهنه آسمان رانده
تیری از نور بر باروی کاخ سلطان افکنده است .

۲
پیش از آن که شیخ صبح کاذب بمیرد گوئی آوازی
از درون میکده بگوשמ رسید که میگفت « اینک
درون پرستشگاه آماده شده است ، چرا پرستنده
خواب آلود در بیرون درنگ میوزد؟ »

۳
چون خروس بانگ برداشت، آنان که برابر میکده
ایستاده بودند به فریاد گفتند « حالی در را بگشا ،
میدانی که ما برای ماندن چقدر کم وقت داریم و يك
بار که رفته باشیم دیگر نمیتوانیم بازگردیم . »

۴
اکنون که سال نو آرزو های گذشته را بار دیگر
زنده میکند ، روح فکور مشتاق آن میشود که يك
چند درمکانی که شاخ ید بیضا مینماید و از زمین دم
عیسی برمیآید به تنهایی بگذراند .

۵ راستی ارم با همه گلپایش ناپیدا شده است، و هیچکس آگام نیست که جام هفت بند جمشید کجا رفته است، اما هنوز لعلی در تاج فروزندی میکند و باغهای بسیار در کنار جویبار شکفته میشوند.

۶ داود لب از سرود بسته است، اما بلبل همچنان به گلپانگ پهلوی به گل زرد «می، می، می، سرخ می» میگوید تا مگر گونه پریده رنگ او را سرخگون کند.

۷ بیاجام را پرکن و جامه زمستانی توبه خویش را در آتش بهار بیفکن، راهی که مرغ زمان باید به پرواز طی کند بسی کوتاه است، وهم اینک مرغ هوا گرفته است.

۸ چه در نیشابور و چه در بلخ، چه این که جام از شهد شیرین پر شود یا از زهر تلخ، شراب زندگی دائماً قطره قطره فرو میچکد، و برگهای زندگی لاینقطع یکان یکان فرو میافتند.

۹ تو میگوئی «هر باهداد هزاران گل همراه میآورد.» درست میگوئی، ولی گلپای دیروز کجا میرود؟ همانا این نخستین ماه تابستان که گل را به جهان میآورد در عوض جمشید و کیقباد را از جهان خواهد برد.

۱۰ اما بگذار ایشان را بر باید ، ماز با کیقباد بزرگ یا
کیخسرو چه کار ؟ بگذار زالورستم هر چه میخواهند
عربده کنند ، یا حاتم صلاى دعوت به شام در بدهد .

۱۱ خوش است چمنی خرم و دور دست ، آنجا که کشتزار
به بیابان میپوند ، و نام سلطان و غلام فراموش شده
است . اگر چنین رامشگاهی برای من فراهم شود
بر سلطان و تخت زرینش نیز غبطه نخواهم خورد .

۱۲ کتاب شعری باشد و سایه درختی ، با کوزه‌ئی شراب و
گرده‌ئی نان ، و تو پهلوی من در بیابان باشی و آواز
بخوانی ، بیابان بهشت میشود .

۱۳ برخی آرزوی نعمتهای این جهان را دارند و برخی
برای فرارسیدن بهشت آه میکشند . هان ، تو نقد را
بگیر ، و نسیه را بهل ، و به غرّش يك طبل دوردست
اعتنائی مکن .

۱۴ بنگر بکلی که در کنار ما شکفته است . وی میگوید
« هان ، من خندان به جهان می‌آیم . هم اکنون بند
ابریشمن کیسه‌مراپاره کن و گنج مرادرباغ پیراکن . »

۱۵ برخی دانه زر را عزیز داشتند ، و برخی دیگر آن را
مانند باران برابر بادها افکندند ، ولی هیچیک از این

دو گروه به خاک زرین تبدیل نیافته اند تا پس از
دفنشان مردمان بخواهند که ایشان را بار دیگر از
زیر خاک بر آورند .

۱۶ هر امیدی که مردمان در این جهان دل بدان میبندند
خاکستر میشود . واگر هم بر آورده شود مانند برف
ناچیز که روی چهره خاک آلود بیا بان یکی دو ساعت کوتاه
بیشتر نمینشیند ، ناپایدار است و بزودی نابود میگردد .

۱۷ بیندیش ، در این کاروانسرای ویران که در های دو
گانه اش عبارت از شب و روز است ، چگونه سلطان
پس سلطان ، با شکوه تمام در مهلت يك ساعته مقرر
خویش ماند ، و سپس بی درنگ باز به راه افتاد .

۱۸ میگویند کاخپائی که جمشید در آن میباید و خوش
مینوشید اکنون زیستگاه شیر و سوسمار شده است ،
و گورخر بر سر آن شکارچی زبر دست ، بهرام ، لگد
میزند ولی نمیتواند خواب او را بشکند .

۱۹ من گاهی گمان میکنم که سر خترین گل از آنجا
میشکفت که خون يك قیصر مدفون ریخته شده است ،
و هر سنبله که باغ ، پیکر خویش را بدان میآراید
از سری که روزگاری زیبا بود در دامان آن افتاده است .

۲۰ همچنین این گیاه که جان نو گرفته است و رنگ لطیفش کنارۀ این نهر را که ما پهلوی آن آرمیده ایم سبز پوش کرده است ، هان بر آن به نرمی تکیه کن ، زیرا چه کسی میداند این سبزه از کدام لبی که روزگاری زیبا بود میروید ؟

۲۱ آه ای محبوب من جام می را پر کن زیرا این جام امروز را از افسوسهای گذشته و ترسهای آینده پاک میکند . اما فردا ، همانا فردا ممکن است من خود با هفت هزار سالی که دیروز پایان یافت همراه شده باشم .

۲۲ برخی از کسان ، آنان که ما گرامی میداشتیم ، زیبا ترین و بهترین محصولی که چرخشت چرخ بیرون داده بود ، جام خود را یکی دو روز پیش از این نوشیدند و یکان یکان ، خاموش ، به بستر آرامش خزیدند .

۲۳ ما اینک در اطاقی که ایشان بر جا گذاشتند و تابستان آن را باشکوفه های تازه میاراید طرب میکنیم . ولی ما نیز باید به نوبت خود در بستر خاك فرو شده برای دیگران بستری بگردیم . اما در آن بستر که خواهد آرمید ؟ که میداند ؟

۲۴ بیائید پیش از آنکه مانیز زیر خاك برویم از آنچه هنوز میتوانیم صرف کنیم بهترین بهره را بگیریم ، زیرا خاك به خاك بر خواهد گشت و ما باید بی شراب و بی سرود و بی سراینده ، مدتی بی پایان زیر خاك بمانیم .

۲۵ برخی تدارك امروز را میبینند و برخی دیگر خیره شده دنبال فردائی مینگرند ، ولی مؤذنی از فراز برج ظلمت برای هر دو فریاد میزند « ای ابلهان ، پاداش شما نه اینجاست و نه آنجا ».

۲۶ همهٔ مقدسین و عقلائی که در بارهٔ هر دو جهان خردمندانده سخنگوئی کردند مانند پیغمبران کاذب بیرون رانده شده اند . سخنان پریشان ایشان دچار استهزاء گردیده ، دهانهای ایشان باخاک انباشته شده است .

۲۷ خود من هنگام جوانی مشتاقانه به محضر استادان و مقدسین میرفتم و در بارهٔ همه چیز گفتگوهای بسیار خردمندانده میشنیدم . ولی همواره از همان دری که به درون میرفتم بیرون میآمدم .

۲۸ با ایشان تخم خرد کاشتم و بادست خویش از پی پرورش آن رنجها بردم . اما همه حاصلی که برداشتم این بود که « چون آب آمدم ، و چون باد میروم » .

۲۹ به این جهان آمده ام ولی نمیدانم چرا یا از کجا آمده ام . مانند آب بی آن که از خود اختیاری داشته باشم جریان یافتم و مانند بادی که از دشتی بگذرد از جهان بیرون خواهم رفت ، اما وزان بودن من خواهی نخواهی است و از این که به کجا میروم بیخبر خواهم بود .

۳۰ راستی بی آن که دلخواه من پرسیده شود شتابان به اینجا فرستاده شدم و نمیدانم از کجا . نیز بی آنکه دلخواه من پرسیده شود از اینجا شتابان بیرون فرستاده خواهم شد و باز نمیدانم به کجا . هان ! جامهای فراوان از این شراب حرام میباید تا یاد آن گستاخی را که به من شده است غرق کند .

۳۱ از مرکز زمین برخاستم . از هفتمین دروازه گذشته روی تخت زحل نشستم ، و در ضمن این سیر چه بسیار گرهها که گشودم . باینهمه ، از گشودن شاه گره سرنوشت بشر عاجز ماندم .

۳۲ دری بود که عاقبت الامر برای آن کلیدی نیافتم و پرده ای بود که به دیدار ماوراء آن قادر نشدم . چندی گفتگوی مختصری از من و تو در میان بود . آنگاه نه منی بر جا ماند نه توئی .

۳۳ نه زمین میتواندست جوابی بدهد ، نه دریاها که از بس در سوگ خداوند ناتوان خویش اشک ریخته اند به ارغوان سیال تبدیل یافته اند ، و نه آسمان گردنده که پر از هیئتپاست و آستین روز و شب آنها را آشکار و پنهان میکند .

۳۴ پس دستهای خود را بلند کردم تا از توئی که در من است و در پس پرده کار میکند چراغی در میان تیرگی بیابم . آوازی که گوئی از خارج میآید به من گفت «منی را که درون توست کور کن» .

۳۵ سپس به سوی این کوزهٔ حقیر سفالین خم شدم تا مگر راز هستی خویش را دریابم . واو در حالی که لب بر لب من نهاده بود به زمزمه چنین گفت «تا زنده هستی بنوش زیر این یکبار که مردی دیگر باز نخواهی گشت» .

۳۶ گمان میکنم ساغری که با آواز مبهم بد من پاسخ گفت روزگاری زنده بود و مینوشید ؛ و لب بیجان او که من آنرا بوسیدم میتوانست بوسه‌ها بگیرد و پس بدهد!

۳۷ بیاد دارم روزی در راهی ایستادم تا کوزه گری را که بر گل تر خویش لگد میزد تماشا کنم . گل بازبان نابود شدهٔ خویش میگفت «آرام، ای برادر، آرام» .

۳۸ آیا يك داستان باستانی از نسل به نسل بعدی منتقل نشده و به ما نیز نرسیده است که صانع يك چنین گل اشباع شده را به قالب بشر ریخت ؟

۳۹ هر قطره ای که ما از جامهای خود فرو میریزیم تا زمین آن را بنوشد ، ممکن است آرام زیر خاک رفته

آتش رنج را در چشمی که روزگار ها پیش از این
در اعماق فرودین زمین پنهان شده است فرو بنشانند .

۴۰ لاله برای جرعه روزانه از شراب آسمانی ، بامدادان
از خاک به بالا نگران میشود . تو نیز پرستنده وارتا
آن زمان که آسمان تورا مانند يك جام تهی به
خاک برگرداند چنین کن .

۴۱ دیگر در اندیشه بشر و آفرینش میبچ، و مشکل فردا
را به بادها سپرده انگشتان خود را در حلقه های
زلف ساقی سرو بالا پنهان کن .

۴۲ آری اگر شرابی که مینوشی و لبی که میفشاری با
همه چیز دیگر هم آغاز و هم پایان باشد، پس باید
چنین نتیجه بگیری که هر چه دیروز بودی امروز
نیز هستی ، و فردا کمتر از امروز خواهی بود .

۴۳ پس در آن واپسین هنگام، چون آن فرشته که ساقی
شراب تیره تری است تو را بر لب رودخانه مرگ
پیدا کند ، و جام خود را پیش آورده روح تو را دعوت
نماید که آن را بر لب نهاده بنوشی، تو ترسان نخواهی بود

۴۴ هان ! اگر روح قادر باشد که خاک را به کناری
پرتاب کرده، برهنه بر آسمان سواری کند ، آیا تنگ
نخواهد بود که در تنگنای ناقص کننده این جسد
گلین درنگ بورزد ؟

۴۵ این جهان خیمه‌ئی است . سلطانی که به سوی کشور
مرگ رهسپار است به مدت يك روز در آن استراحت
میکند . اما سلطان که برخاست فراش سیاه‌پوش خیمه
را برچیده سپس آن را برای مهمان دیگری آماده میکند

۴۶ اگر حساب من و تو در دفتر وجود بسته شود ترس
از این که جهان نظیر ما را دیگر نبیند ، زیرا ساقی
ازل از قدح خویش ملیونها حباب مانند ما پیش از
این فروریخته است ، و پس از این نیز فرو خواهد ریخت .

۴۷ و چون من و تو به پس پرده بگذریم ، جهان باز هم
زمانی دراز (چه بسیار دراز!) پایدار خواهد بود ، و
به آمدن و رفتن ما همانقدر توجه خواهد داشت که
دریا به پرتاب شدن يك سنگریزه در آبهایش .

۴۸ لحظه ئی توقف . لحظه‌ای چشیدن مزه آب هستی از
چاهی که در میان بیابان عدم است . وهان ! کاروان
موهوم به همان هیچی که از آنجا به راه افتاده بود
باز پس رسیده است . پس بشتاب !

۴۹ ای دوست اگر میخواهی درم خرده وجود را در راه
راز صرف کنی بشتاب ! آنچه دروغ را از راست جدا
میکند شاید يك مویش نباشد و زنگانی به چه بسته است؟

۵۰ آری ، شاید تفاوت میان راست و دروغ فقط يك مو باشد . و شاید کلیدی که نه تنهادر گنج خانه ، بلکه درخانه صاحب گنج را نیز میگشاید فقط يك الف باشد . ای کاش میتوانستی این کلید را پیدا کنی .

۵۱ صاحب گنج همه جا حاضر ولی از نظر پنهان است . زیبق آسا در میان همه رگهای آفرینش سیر میکند ، ولی زحمات تو از پی کشف او بی نتیجه میماند . وی همه شکلها را از ماه تا ماهی به خود میگیرد ، همه این اشکال تغییر میابند و نابود میشوند ، ولی او به بقای خویش ادامه میدهد .

۵۲ شاید به مدت يك لحظه کوتاه حدس بز نیم که راز او چیست . ولی وی باز در پس پرده ظلمت اندودی پنهان میشود . این پرده راوی گرداگرد نمایی کشیده است که خودش برای سرگرمی جاوید خویش تعبیه کرده است ، و بازیگر و تماشاگر آن نیز خود اوست .

۵۳ امروز که تو توهستی ، به پائین که بنگری جز در بسته آسمان چیزی نمیبینی . پس همانا فردا که تو دیگر تو نخواهی بود چه خواهی دید ؟

۵۴ فرصت يك ساعته خود را به هدر مده و در تعقیب بیهوده این و آن مکوش و گفتگو مکن . با انگو

گوارا خوش باشی بهتر از آن است که در طلب
میوه‌ای که تلخ یا اصلا موهوم است اندوهگین شوی .

۵۵ ای دوستان من ، شما میدانید که من عیاش بیباک
چگونه در خانه خویش دومین بار عروسی کردم ،
عقل فرتوت نازاد را از بستر خود طلاق دادم و دختر
رزا را به زنی گرفتم .

۵۶ راست است که من « هست » و « نیست » را به وسیله
سطاره وریسمان ، و « بالا » و « پائین » را بوسیله منطق
تعبیر و تعیین میکنم ، ولی در میان همه چیزهایی که
بشر به تعمق در آن علاقمند است من هرگز در هیچ
دانشی جز دانش شراب عمیق نبوده‌ام .

۵۷ مردم میگویند شمارشهای من حساب سال را ساده‌تر
و درستتر کرده‌است . ولی تنها کاری که من انجام دادم آن
بود که فردای نازاده و دیروز مرده را از سالنما حذف کنم .

۵۸ چندی پیش پیکری فرشته و ش و درخشان از میان
تیرگی ظاهر شد ، و از در میکده که باز بود به درون
آمد . وی سبویی بردوش داشت و بد من فرمود تا از
مایعی که درون آن بود بچشم . و آن آب انگور بود .

۵۹ انگور است که با منطق مطلق میتواند جنگ هفتاد و دو ملت را بخواباند ، و استاد کیمیاگری است که میتواند در يك دم فلز سرب گون زندگانی را به طلا تبدیل نماید .

۶۰ محمودی است نیرومند ، بادم خداوندی ، که گروه سیاه و بی ایمان ترسها و اندوههایی را که بالای روح هستند باشمشیر صاعقه آسای خویش پیشاپیش خود میراندو میرا کند .

۶۱ همانا اگر این شیره را خدا پرورده است چه کسی جرئت دارد شاخك پیچیده رز را دام خوانده کفر بگوید ؟ اگر این نعمتی است ، ما باید از آن بهره برگیریم و اگر لعنتی است ، خوب ، میپرسم « چه کسی آن را به وجود آورده است ؟ »

۶۲ تعبداً پذیرفته ام که باید از يك رسیدگی که بعدها به حساب من خواهد شد ترسان باشم . نیز فریفته این امید شده ام که جام خود را (وقتیکه خاك شده و پوسیده باشم) از يك نوشابه آسمانی تری برخوردارم کرد . اما افسوس که عجالتاً برای خاطر آن ترس یا این امید باید مرهم زندگانی خود را از خود دریغ بدارم .

۶۳ با تهدید های دوزخ و امیدهای بهشت چه باید کرد؟
يك چیز لا اقل یقین است . و آن این است که
زندگانی با شتاب هر چه تمامتر میگذرد . يك چیز
یقین و باقی همه دروغ است، و آن این است که گلی
که يك بار شکفته شد جاودانه میمیرد .

۶۴ آیا عجیب نیست که از هزاران کسانی که پیش از ما زدر
ظلمت به درون رفتند احدی بر نمیگردد تا در باره
راهی که ما نیز باید برای کشف آن پویندگی کنیم
بما چیزی بگویند ؟

۶۵ مکشوفات مقدسین و علمائی که پیش از ما آمدند و
سوختند چیست ؟ همه افسانه هائی است که ایشان ،
هنگامی که از خواب بیدار شدند برای یاران خود گفتند
و سپس به خواب بازگشتند .

۶۶ روح خود را به میان جهان نامرئی فرستادم تا از آن
زندگانی آینده حرفی بخواند . روح من پس از
چندی نزد من باز آمد و پاسخ آورد « خود منم که
بهشت و دوزخ هستم . »

۶۷ بهشت چیزی جز رؤیای آرزوی برآورده شده نیست،
و دوزخ سایه ئی ست که از يك روح آتشین بر روی
ظلمتی که ما اخیراً از آن بدر آمدیم و بزودی در آن
فرو خواهیم شد افتاده است .

۶۸ صاحب نمایش، نیمشبان، فانوسی که خورشید عبارت از شمع درون آن است در دست گرفته است. يك صف متحرك از اشكال سایه گون و مسحور گرداگرد این نور در آمد و شد هستند. و ما جز همان سایه‌ها چیزی نمی بینیم.

۶۹ ما هیچ نیستیم جز مهره های بی اختیار در بازی ئی که او روی صفحه شطرنج گون شبها و روزها بازی میکند. وی ما را اینجا و آنجا میبرد. به درنگ و امیدارد، به کشتن میدهد و عاقبت یکان یکان در جعبه باز پس میگذارد.

۷۰ گوی از چون و چرا دم نمیزند. بلکه هر گونه که گوی باز او را بزند اینجا و آنجا میرود. آن کسی که تو را به میان میدان فرو افکنده است او همه چیز را میداند، همه چیز را میداند، او میداند.

۷۱ انگشت نگارنده مینویسد و چون نوشت حرکت کرده پیش میرود. تو با همه تقدس وزیرکی خویش نمیتوانی آن را افسون کنی که حتی نیم سطر را حذف کند. و همه اشگهای تو نیز يك کلمه از آن را فرو نخواهد شست.

۷۲ این کاسه واژگون که آسمانش میخوانند و مادر زیر آن مانند زندانیان میخزیم، زندگانی میکنیم، و میمیریم، دست استعانت خود را بسوی آن دراز مکن، زیرا آن نیز در گردش خود باندازه من و تو بی اختیار است.

۷۳ با نخستین گل زمین طینت واپسین فرد بشر را سرشتند، و همانجا تخم آخرین خرمن را کشتند. اولین بامداد آفرینش آنچه را سحر گاه باز پسین قرائت خواهد کرد نگاشته است.

۷۴ دبروز دیوانگی امروز را فراهم کرد و کامیابی و نومیدی فردا را نیز تدارک نمود. حالی بنوش، زیرا نمیدانی از کجا آمده ای و چرا. بنوش، زیرا نمیدانی به کجا خواهی رفت و چرا.

۷۵ به تو بگویم. وقتی که پروین و مشتری از مبداء بر شانه های آتشین کره آسمان سوار شده به راه افتادند، همان هنگام سرنوشت خاک من و روح من نیز از پیش مقدر گردید.

۷۶ اگر روح من بتواند به چنگکی که رز بیرون میدهد بیاویزد غمی از درویش عیبجو نخواهم داشت. از فلز پست وجود من ممکن است کلیدی ساخته شود،

وآن کلید قفل دری را که عیجو در خارج آن زاری
میکند بگشاید .

۷۷ میدانم که بهتر است در می‌کنه پرتوی از نور حقیقت
بر من بتابد تا آنکه در معبد بکلی از آن نور محروم
بمانم ، چه این پرتو برای من روشنی بخش راه عشق
باشد و چه مرا از خشم یکباره نابود کند .

۷۸ یعنی چه ! از هیچ بی‌حس یک چیز هشیار را
انگیختند ، ولی او را مجاز نداشتند که از خوشی
بهره بگیرد ، همین محرومیت مایه ناشادی او شد .
از آن گذشته او محکوم است به این که اگر در برابر
این سرنوشت سرپیچی نشان بدهد به عذابهای
جاودانی دچار بگردد .

۷۹ مخلوقی بیچاره بوجود آوردن و برای مطالبه دینی
که آن مخلوق هرگز بر عهده نگرفته (و به هر حال
از ادای آن عاجز است) به دعوا رفتن ، و در ازای
سگّه قلبی که به وی قرض داده شده است زر ناب
خواستن ، چه سوداگری ناهنجاری است .

۸۰ راهی را که بنا بود من در آن سرگردان باشم تو
بودی که پر از چاه و دام کردی . آه ، چرا از ازل
قلم خطا بر سر من راندی ، و با این سرنوشت شوم

مرا احاطه کردی ، آنگاه سقوط مرا به گناهکاری
عمدی منسوب میداری ؟

۸۱ ای که بشر را از خاک پست آفریدی و همراه بهشت
مار را ساختی ، برای همه گناهانی که روی بشر را
سیاه کرده است ، بشر را مشمول بخشایش خود کن ،
و بخشایش بشر را نیز بپذیر .

۸۲ روز در کار بدرود بود و همراه وی رمضان جوع زده
نیز دزد وار از جهان بیرون میرفت . در این هنگام
من باری دیگر تنها در کارگاه کوزه گر ایستاده بودم
و پیکرهای گلین گرداگرد من بودند .

۸۳ پیکرهائی از همه گونه و به همه اندازه ، بزرگ و
کوچک ، روی زمین و کنار دیوار قرار داشتند . بعضی
از کوزه ها زبان آور بودند و بعضی گوئی گوش میدادند
ولی هیچ سخن نمیگفتند .

۸۴ یکی از آن میان گفت « مایه وجود مرا از خاک
گرفتند و به قالب این پیکر ریختند . بیشک اینهمه
برای آن نبود که بار دیگر این پیکر شکسته شود
یا لگد کوب گردد ، و باز به شکل يك مشت خاک
بی صورت در آید . »

۸۵ دومی گفت « هیچ پسر بچه بد خلقی کاسه ای را که از آن يك نوشابه خوشگوازی نوشیده است نمیشکند. و آن کسی که با دست خویش کاسه را ساخت بیشك بعداً بر آن خشم نخواهد گرفت و آن را خرد نخواهد کرد . »

۸۶ پس از سکوتی که لحظه ئی طول کشید کاسه ئی که زشت ساخته شده بود گفت « مرا مسخره میکنند زیرا کج و معوج هستم . ها ! پس گویا هنگام ساختن من دست کوزه گر میلرزد ! »

۸۷ از این سخن یکی از آن گروه زبان آور که گمان میکنم صوفی بود ، گرم شد و گفت « اینهمه در باره کوزه و کوزه گر گفتگو میکنید . خواهش دارم به من بگوئید کوزه گر کیست و کوزه کدام است ؟ »

۸۸ یکی دیگر گفت « برخی هستند که میگویند او تهدید کرده است کوزه های بد بختی را که خودش در ضمن ساختن معیوب کرده است به دوزخ پرتاب کند . ولی نه . او نيك نهاد است و سرانجام همه خوش خواهد بود . »

۸۹ یکی چنین زمزمه کرد « بگذار هر کسی که میل داشته باشد بسازد یا بخرد . گل من بر اثر فراموشی دراز

بسیار خشك شده است . حالی اگر مرا با آن شیرۀ
آشنای کهن پرکنید گمان میکنم بزودی حالم خوشتر
خواهد شد . »

۹۰ در حینی که کوزه ها یکایک سرگرم گویندگی بودند
قرص کوچک ماه که همه آرزوی دیدارش را داشتند
به درون نگریست . آنگاه ایشان یکدیگر آرنج
زده گفتند « برادر ، اینك خش خش شانه بند حمال
را خواهیم شنید »

۹۱ چون عمر من به پایان گراید ، انگور فراهم کنید و
با آب آن ، تن بیجان مرا بشوئید ، و مرا در آن برك
که زندۀ جاوید است کفن کنید ، و در باغی که متروك
نباشد ، بخاك بسپارید

۹۲ تا حتی خاکسترمدفون من چنان دامی از عطر رز در
هوا بگسترد که هیچ مؤمنی از آنجا نگذرد مگر
آن که ناگاه در آن دام گرفتار گردد .

۹۳ راستی بهائئیی که من درسراسر این مدت مدید دوست
داشته ام بر اعتبار من در این جهان خلل رسانده اند ،
شکوه مرا در يك جام كم عمق غرق کرده ، نام نيك
مرا در ازای ترانه پوچی فروخته اند .

۹۴ راستی بارها پیش از این سوگند توبه یاد کردم ولی
آیا در هنگام سوگند یاد کردن مست و ناهشیار نبودم؟
باری ، بهار گل در دست می‌آمد ، و پارچهٔ پوسیدهٔ
توبهٔ مرا پاره پاره میکرد .

۹۵ با آن که شراب به من خیانت فراوان کرده جامهٔ
آبروی مرا ربود ، من غالباً به حیرت می‌افتم که
می‌روشان در مقابل کالائی که می‌فروشدند چه می‌خرند
که نیمی از ارزش آن کالا را داشته باشد ؟

۹۶ دریغا که بهار و گل نابود میشود ، و طومار خوشبوی
جوانی در نور دیده می‌گردد . دریغا بلبلی که در
شاخها سرایندگی میکرد از کجا آمد ، و باز به کجا
پرید ؟ که میداند ؟

۹۷ ای کاش بیابان لحظه‌ئی منظرهٔ چشمه را (هر چند
دور و مبهم باشد) مکتشف میکرد ، تا مسافری که
نزدیک است از حال برود ، بتواند به سوی آن بجهد ،
همچنان که سبزهٔ لگد کوب شدهٔ چمن بار دیگر از
خاک بیرون می‌جهد .

۹۸ ای کاش تا دیر نشده است فرشته‌ئی تیز پر باز شدن
طومار تقدیر را متوقف میکرد و نگارندهٔ سختگیر
را وادار مینمود که نوشتهٔ روی بقیهٔ طومار را تغییر
بدهد یا بکلی محو کند .

۹۹ آه ای محبوب من ، اگر من و تو میتوانستیم با خدا
همداستان شویم تا بر این بساط ناهنجار جهان دست
یابیم ، آیا آنرا یکباره خرد و پراکنده نمیکردیم و
سپس آن را به گونه ئی دیگر که به دلخواه نزدیکتر
باشد از نو نمیساختیم ؟

۱۰۰ آن ماه که تازه طلوع کرده است و بار دیگر در
جستجوی ما به تکاپو افتاده ، چه بسیار بارها پس از
این هلال و بدر خواهد شد ، و چه بسیار بارها در
همین باغ در جستجوی ما تکاپو خواهد کرد ، ولی يك
تن را نخواهد یافت .

۱۰۱ تو نیز ای ساقی ، هنگامی که مانند همین ماه در
میان مهمانانی که روی چمن (مانند ستارگان در
آسمان) پراکنده هستند ، گردش میکنی ، و درضمن
سیر شادی بخش خویش به نقطه ئی که من آنجا به
طرب مینشستم میرسی ، يك جام تهی نگونسار کن !

پایان

منابع محتمل فارسی برای بندهای منظومه فیتز جرالد

این صورت برای منابع محتمل بندهای منظومه فیتز جرالد بر اساس تحقیقات دقیق هرن الن با بعضی تغییرات جزئی تهیه شده است و نکات ذیل در باره آن شایان توجه است :

۱ - بنا بر گفته هرن الن ، فیتز جرالد در مورد بندهای ۷ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۶۰ ، ۶۷ و ۸۱ از بعضی قسمت های منطق الطیر عطار استفاده کرده است . هرن الن ابیات مربوط به بندهای ۷ و ۳۳ و ۸۱ را در کتاب خود آورده ولی برای ابیات مربوط به بند های ۳۴ و ۶۰ و ۶۷ به ذکر شماره نخستین بیت هر قطعه از روی يك متن منطق الطیر که خود در دست داشته اکتفا کرده است . چون نمیدانم کدام متن منظور نظرا و بوده است آن قسمتها را از روی يك منطق الطیر چاپ اصفهان که خودم شماره گذاری کردم و شماره ابیات آن باشماره ایاتی که هرن الن ذکر کرده است تفاوت دارد حدساً یافتیم و در این ضمیمه در محل خود ضبط کردم .

۲ - چنانکه مشاهده میشود نحوه مطابقت بندهای منظومه فیتز جرالد با رباعیات فارسی را بر اساس تحقیقات هرن الن میتوانیم به نحو ذیل ارائه کنیم :

در ۵۲ بند بر اساس ۱ رباعی

در ۲۲ بند بر اساس ۲ رباعی

در ۷ بند بر اساس ۳ رباعی

در ۲ بند بر اساس ۴ رباعی

در ۶ بند بر اساس قسمتی از منطق الطیر عطار با اضافه يك يا دو يا سه رباعی

فارسی برای هر بند .

۳ - بعلاوه در پنج مورد ذیل دو بند متوالی از منظومه فیتز جرالد توأمأ بر اساس

يك يادو ياسه رباعی فارسی قرار گرفته‌اند :

بندهای ۱۱ و ۱۲ براساس ۲ رباعی

بندهای ۲۷ و ۲۸ براساس ۳ رباعی

بندهای ۴۹ و ۵۰ براساس ۳ رباعی

بندهای ۸۲ و ۸۳ براساس ۲ رباعی

بندهای ۸۷ و ۸۸ براساس ۱ رباعی

۴ - وبالاخره باوجود کوششهای مغتنم هرن الن ، دردمورد (یعنی بندهای ۵ و ۸۶) تعیین اینکه کدام رباعی یا شعر دیگر فارسی اساس هر يك از این بندها قرار گرفته امکان نیافته است .

بنا بر این ملاحظات چنانکه در مقدمهٔ مختصر بر ترجمهٔ منشور فارسی منظومهٔ فیتزجرالد خاطر نشان کردم نکتهٔ عمده در این بحث میزان مطابقت هر بند از منظومهٔ فیتزجرالد با اصل مسلم یا محتمل فارسی آن نیست ، بلکه همانا آزادی عمل فیتزجرالد برای الهام پذیری از اشعار فارسی (و به عبارت دیگر از رباعیات منسوب به خیام و بعضی ابیات منطوق الطیر عطار) بمنظور انشاد بندهای منظومهٔ انگلیسی مورد بحث بر طبق طرح ابتکاری انتقادی خود او میباشد .

(۱)

کینخسرو روز مهره در جام افکند
آوازهٔ « اشربوا » در ایام افکند

خورشید کمند صبح بر بام افکند
می‌خور که منادی سحرگه خیزان

(۲)

کای رند خراباتی دیوانه ما
ز آن پیش که پرکنند پیمانان ما

آمد سحری ندا ز میخانه ما
بر خیز که پرکنیم پیمانان ز می

(۳)

هر لحظه چرا همی کند نوحه‌گری ؟

دانی که سپیده دم خروس سحری

یعنی که نمودند در آئینه صبح



کز عمر شبی گذشت و تو بیخبری

هنگام صبح است و خروش ای ساقی
چه جای صلاح است ، خموش ای ساقی



ما و می و کوی میفروش ای ساقی
بگذر ز حدیث و درد نوش ای ساقی

وقت سحر است ، خیز ای مایه ناز
کاینها که به جایند نیابند کسی



نرمک نرمک باده خور و چنگ نواز
و آنها که شدند کس نمیآید باز

وقت سحر است ، خیز ای طرفه پسر
کاین يك دمه عاریت در این کنج فنا

(۴)

پر باده لعل کن بلورین ساغر
بسیار بجوئی و نیایی دیگر

اکنون که جهان را بخوشی دستریست
بر هر شاخی طلوع موسی دستریست



هرزنده دلی را سوی صحرا هوسریست
در هر چمنی خروش عیسی نفسریست

وقت است که از صبا جهان آریند
موسی دستان ز شاخ کف بنمایند

(۵)

وز چشم سحاب چشمهها بگشایند
عیسی نفسان ز خاک بیرون آیند

معین نیست

(۶)

روزی است خوش و هوای گرم است و نه سرد
بلبل به زبان پهلوی با گل زرد

ابر از رخ گلزار همی شوید گرد
فریاد همی زند که «می باید خورد»

(۷)

هر روز بر آنم که کنم شب توبه
اکنون که رسید وقت گل ترکم ده

از جام و پیاله لبالب توبه
در موسم گل ز توبه یارب توبه



بشکفت شکوفه می بیار ای ساقی
 دست از عمل زهد بدار ای ساقی
 زآن پیش کاجل کند کمین ، روزی چند
 جام می لعل و روی یار ای ساقی



از منطق الطیر عطار : (درباره پرواز زمان) بیت ۲۴ :

مرغ گردون در رهش پرمیزند
 بردرش چون حلقه‌ای سرمیزند
 (۸)

چون عمر همی رود چه بغداد و چه بلخ
 می نوش که بعد از من و تو ماه بسی
 پیمانہ چوپر شود چه شیرین و چه تلخ
 از ساخ به غره آید از غره به سلخ



مائیم نهاده سر به فرمان شراب
 هم ساقی ما حلق صراحی در دست
 جان کرده فدای لب خندان شراب
 هم بر لب ساغر آمده جان شراب



آن لحظه که از اجل گریزان گردم
 عالم به نشاط دل به غربال کنم
 چون برگ رزان زشاخ ریزان گردم
 زآن پیش که خاک خاکبیزان گردم

(۹)

اکنون ز صبا دامن گل چاک شده
 در سایه گل نشین که بسیار این گل
 بلبل ز جمال گل طربناک شده
 در خاک فرو ریزد و ما خاک شده



از آمدن بهار و از رفتن دی
 می خور ، مخور اندوه ، که فرمود حکیم
 اوراق وجود ما همی گردد طی
 غمهای جهان چو زهر و تریاقش می



هنگام صبح ای صنم فرخ پی
 برده است بخاک صد هزاران جم و کی
 بر ساز ترانه‌ای و پیش آور می
 این آمدن تیر مه و رفتن دی

(۱۰)

تا در تن توست استخوان و رگ و پی
گردن منه ار خصم بود رستم زال

☆

يك جرعه می کهنه زمك نوبه
جامیش به از ملك فریدون صد بار

☆

يك جرعه می زمك کالوس به است
هر آه که عاشق به سحر گناه کشد

(۱۱ و ۱۲)

گر دست دهد زمغز گندم نانی
و آنکه من و تو نشسته در ویرانی

☆

تنگی می لعل خواهم و دیوانی
و آنکه من و تو نشسته در ویرانی

(۱۳)

گویند مرا بهشت با حور خوش است
این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار

☆

گویند بهشت و حور و کوثر باشد
پرکن قدح باده و بردستم نه

☆

قومی زخیال در غرور افتادند
معلوم شود، چو پرده‌ها بردارند



من هیچ ندانم که مرا آن که سرشت
قوتی و بتی و باده‌ای بر لب کشت
از اهل بهشت کرد یا دوزخ زشت
این هرسد مرا نقد و تورا نسیه بهشت
(۱۴)

گل گفت که دست زرفشان آوردم
بند از سرکیسه برگرفتم ، رقتم
خندان خندان سر به جهان آوردم
هر نقد که بود در میان آوردم
(۱۵)

ز آن پیش که غمهاش شیخون آرند
تو زر نئی ای غافل نادان که تورا
فرمای بتا تا می گلگون آرند
در خاک نهند و باز بیرون آرند
(۱۶)

ای دل همه اسباب جهان خواسته گیر
و آنگاه بر آن سبزه دمی چون شبنم
باغ طربت به سبزه آراسته گیر
بنشسته و باهداد برخاسته گیر
(۱۷)

این کهنه رباط را که عالم نام است
بزمی است که و اما نده صد جمشید است
آرامگه ابلق صبح و شام است
قصری است که تکیه گاه صد بهرام است
(۱۸)

آن قصر که بهرام در او جام گرفت
بهرام که گور میگرفت او همه عمر
آهو بچه کرد و شیر آرام گرفت
بنگر که چگونه گور بهرام گرفت
(۱۹)

در هردشتی که لاله زاری بوده است
هرجا که بنفشه از زمین میروید
آن لاله زخون شهر یاری بوده است
خالی است که بر روی نگاری بوده است
(۲۰)

هر سبزه که بر کنار جوئی رسته است
پا بر سر سبزه تا به خواری نهدی
گوئی زخبط فرشته خوئی رسته است
کآن سبزه زخاک ماهروئی رسته است

(۲۱)

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
فردا که از این دیر فنا در گذریم
و این يك دم عمر را غنیمت شمريم
با هفت هزار سالگان همسفریم

(۲۲)

یاران موافق همه از دست شدند
بودیم به يك شراب در مجلس عمر
در پای اجل یکان یکان پست شدند
دوری دو سه پیشتر زما مست شدند

(۲۳)

برخیز و مخور غم جهان گذران
در طبع جهان اگر وفائی بودی
بنشین و جهان به شادکامی گذران
نوبت به تو خود نیامدی از دگران



ابر آمد و زار بر سر سبزه گریست
این سبزه که امروز تماشاگه ماست
بی باده گلرنگ نمیشاید زیست
تا سبزه خاك ما تماشاگه کیست؟



این چرخ فلک بهر هلاک من و تو
بر سبزه نشین بتا که بس دیر نماند
قصدی دارد به جان پاك من و تو
تا سبزه برون دمد ز خاك من و تو

(۲۴)

می خور که به زیر گل بسی خواهی خفت
زنهار به کس مگو تو این راز نهفت
بی مونس و بی رفیق و بی همدم و جفت
آن لاله که پژمرد نخواهد بشکفت



مگذار که غصه در کنارت گیرد
مگذار کتاب و لب یار و لب کشت
واندوه محال روزگارت گیرد
ز آن پیش که خاك در کنارت گیرد

(۲۵)

قومی متفکرند در مذهب و دین
ناگام منادئی بر آید ز کمین
جمعی متحیرند در شك و یقین
کای بیخبران راه نه آن است و نه این

(۲۶)

در خاك غرور خفته اند ای ساقی
باد است هر آنچه گفته اند ای ساقی

آنها که زپیش رفته اند ای ساقی
رو باده خور و حقیقت از من بشنو

☆

بر اوج فلک براق فکرت رانند
سرگشته و سرنگون و سرگردانند

آنها که خلاصه وجود ایشانند
در معرفت ذات تو مانند فلک

(۲۷ و ۲۸)

یکچند زاستادی خود شاد شدیم
از خاك برآمدیم و برباد شدیم

یکچند به کودکی به استاد شدیم
پایان سخن شنو که ما را چه رسید

☆

تا بوی که رسم زپست علوی به فراز
زان درکه در آمدم برون رقتم باز

بازی بودم پریده از عالم راز
اینجا چو نیافتم کسی محرم راز

☆

کس يك قدم از دایرد بیرون نهداد
عجز است به دست هر که از مادر زاد

کس مشکل اسرار ازل را نگشاد
چون بنگرم از مبتدی و از استاد

(۲۹)

جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
زین آمدن و بودن و رفتن مقصود

آورد به اضطرارم اول به وجود
رفتیم به اکراه و ندانیم چه بود

☆

روزی دگر از نوبت عمرم بگذشت
روزی که نیامده است و روزی که گذشت (؟)

چون آب به جویبار و چون باد به دشت
هرگز غم دو روز مرا یاد نگشت

(۳۰)

وین رفتن بی مراد عزمی است درست
کاندوه جهان به می فرو خواهم شست

چون آمدنم به من نبند روز نخست
برخیز و میان بیند ای ساقی چیست



گر آمدنم به من بدی نامدمی ورنیز شدن به من بدی کی شد می
 به زآن نبدی که اندرین عالم خاک نه آمدمی نه شدمی نه بدمی

(۳۱)

از جرم حنیض خاک تا اوج زحل کردم همه مشکلات گردون را حل
 بیرون جستم زبند هر مکر و حیل هر بند گشاده شد مگر بند اجل

(۳۲)

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
 هست از پس پرده گفتگوی من و تو چون پرده براقند نه تو مانی و نه من



در پرده اسرار کسی را ره نیست زین تعبیه جان هیچکس آگه نیست
 جز در دل خاک تیره منزلگه نیست می خور که چنین فسانه ها کوتاه نیست



کس را پس پرده قضا راه نشد وز سر قدر هیچکس آگاه نشد
 هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز معلوم نگشت و قصه کوتاه نشد

(۳۳)

اجرام که ساکنان این ایوانند اسباب تردد خردمندانند
 هان تا سر رشته خرد گم نکنی کانا که مدبرند سرگردانند



از منطق الطیر عطار : (از بیت ۹۷۲ به بعد)

دیده و مردی بدریا شد فرود گفت ای دریا چرا داری کبود؟
 جامه ماتم چرا پوشیده ای؟ نیست هیچ آتش، چرا جوشیده ای؟
 داد دریا آن نکو دل را جواب کز فراق دوست دارم اضطراب
 چون ز نامردی نیام من مرد او جامه نیلی کرده ام از درد او

ز آتش عشق آب من شد جوش زن
زنده جاوید گردهم بردرش
می بمیرد در ره او روز و شب

خشك لب بنشستد مدهوش من
گر بیابم قطره‌ای از کوثرش
ورنه چون من صد هزاران خشك لب

(۳۴)

از منطق الطیر عطار : (از بیت ۳۰۹۰ به بعد)

کرد با داود پیغمبر خطاب
خوب و زشت و آشکارا و نهان
نی عوض یابی و نی همتا مرا
من بسم جان تو، جان و تن مباش
يك نفس غافل مباش از ناگزیر
هرچه جز من پشت آید آن مخواه
روز و شب در درد این کار آمده
هم زروی امتحان معبود تو
در جهان مفروش تو او را به هیچ
کافری گر جان گزینی تو براو

خالق الافاق من فوق الحجاب
گفت هر چیزی که هست اندر جهان
جمله را یابی عوض الا مرا
چون عوض نبود مرا، بی من مباش
ناگزیر تو منم ای حلقه گیر
لحظه‌ای بی من بقای جان مخواه
ای طلبکار جهاندار آمده
اوست در هردو جهان مقصود تو
برتو نفروشد جهان پیچ پیچ
بت بود هرچ آن گزینی تو براو

☆

از منطق الطیر عطار (از بیت ۴۷۳۵ به بعد)

عاشقش خود را در افکند از شتاب
این یکی پرسید ازو کای بینجر
از چه افکندی تو خود را در میان؟
ز آنکه خود را از تو می نشناختم
هم تومن، هم من تو، و آن هردو یکی
با توام من، یا تو من، یا من توئی
هر دو تن باشیم يك تن، والسلام

از قضا افتاد معشوقی در آب
چون رسیدند آن دو تن بایکدیگر
گر من افتادم در این آب روان
گفت، من خود را در آب انداختم
روزگاری شد که باشد بیشکی
تومنی، یا من توام، چند از دوئی؟
چون تو من باشی و من تو بردوام

تا دوئی برجاست ، در شرکت بتافت
 تو در او گم کرد ، توحید این بود
 چون دوئی برخاست توحیدت بتافت
 گم شدن گم کن که تفرید این بود
 (۳۵)

لب بر لب کوزه بردم از غایت آز
 لب بر لب من نهاد و میگفت به راز
 تا زو طلبم واسطه عمر دراز
 می خور که بدین جهان نمی آئی باز
 ☆

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی
 می خور که هزار باره بیشت گفتم
 وز هفت و چهار دائم اندر تفتی
 باز آمدنت نیست ، چو رفتی رفتی
 (۳۶)

این کوزه چومن عاشق زاری بوده است
 این دسته که برگردن او می بینی
 در بند سرزلف نگاری بوده است
 دستی است که درگردن یاری بوده است
 (۳۷)

دی کوزه گری بدیدم اندر بازار
 و آن گل به زبان حال با او میگفت
 بر تارک گل لگد همیزد بسیار
 «من همچو تو بوده ام مرا نیکو دار»
 (۳۸)

در کارگه کوزه گری کردم رای
 میکرد دلیر کوزه را دسته و سر
 در پایه چرخ دیدم استاد به پای
 از کله پادشاه و از پای گدای
 ☆

بر کوزه گران دهر کردم گذری
 من دیدم اگر ندید هر بی بصری
 از خاک همی نمود هر دم هنری
 خاک پدران در کف هر کوزه گری
 (۳۹)

هر جرعه که ساقی اش به خاک افشانند
 سبحان الله تو باده میپنداری
 در دیده گرم آتش دل بنشانند
 آبی است که از صد اندامت برهاند

(۴۰)

با لاله رخی اگر تورا فرصت هست
ناگاه تورا چو خاک گرداند پست

چون لاله به نوروز قدح گیر به دست
می نوش به خرمی که این چرخ کبود

(۴۱)

وز نیک و بد زمانه بگسل پیوند
هم بگذرد و نماند این روزی چند

کم کن طمع از جهان و میزی خرسند
می برکف و زلف دلبری گیر که زود

☆

وین شیشه نام و ننگ برسنگ زنیم
در زلف نگار و دامن چنگ زنیم

صبح است دمی برمی گلرنگ زنیم
دست از امل دراز خود باز کشیم

☆

وندر سرزلف دلبر آویزی به
تو خون قنینه در قدح ریزی به

از درس علوم جمله بگریزی به
ز آن پیش که روزگار خونت ریزد

(۴۲)

بالاله رخی اگر نشستی خوش باش
انگار که نیستی، چوهستی خوش باش

خیام اگر زباده مستی خوش باش
چون آخر کار نیست خواهی بودن

☆

فردا که نیامده است فریاد مکن
حالی می نوش و عمر برباد مکن

روزی که ز تو گذشت از او یاد مکن
برنامه و گذشته بنیاد مکن

(۴۳)

می نوش به خوشدلی که دوراست بجور
جامی ست که جمله را چشانند بدور

در دایره سپهر ناپیدا غور
نوبت چو بدور تو رسد آه مکن

(۴۴)

چون روح مجردی برافلاک شوی
کائی و مقیم خطه خاک شوی

ای دل زغبار جسم اگر پاک شوی
عرش است نشیمن تو شرمت بادا

(۴۵)

خیام تنت به خیمه‌ای ماند راست
فرّاش ازل زبهر دیگر منزل
جان سلطانی که منزلش دار بقاست
نه خیمه بیفکند چو سلطان برخاست

(۴۶)

خیام اگرچه خرگه چرخ کبود
چون شکل حباب باده در جام وجود
زد خیمه و در بست در گفت و شنود
ساقی ازل هزار خیام نمود

(۴۷)

دریاب که از روح جدا خواهی رفت
خوش باش، ندانی از کجا آمده‌ای
در پردهٔ اسرار خدا خواهی رفت
می نوش، ندانی که کجا خواهی رفت



از آمدنم نبود گردون را سود
وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود
وز رفتن من جلال و جاهش ننزود
کوردن و بردن من از بهر چه بود؟



ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود
زین پیش نبودیم و نبد هیچ خلل
بی نام زما و بی نشان خواهد بود
زین پس چو نباشیم همان خواهد بود

(۴۸)

این قافلهٔ عمر عجب میگذرد
ساقی، غم فردای حریفان چه خوری؟
دریاب دمی که با طرب میگذرد
در ده قدح باده که شب میگذرد



کو محرم راز تا بگویم يك دم
محنت زده‌ای، سررشته‌ای از گل غم
کز گاه نخست خود چه بوده است آدم
یکچند جهان بگشت و برداشت قدم

(۴۹ و ۵۰)

چون واقفی ای دوست زهراسراری
چون می نرود به اختیارت کاری
چندین چه بری به بیهده تیماری
خوش باش درین نفس که هستی، بازی



وز عالم شك تا به يقين يك نفس است
کز حاصل عمر ما همين يك نفس است

از منزل كفر تا بدین يك نفس است
این يك نفس عزیز را خوش میدار



تعلیم کن اگر تورا دسترس است
درخانه اگر کس است يك حرف بس است

دل گفت مرا علم لدنی هوس است
گفتم که الف ، گفت دیگر هیچ مگو

(۵۱)

گاهی حیوان میشود و گاه نبات
موصوف به ذات است اگر نیست صفات

آن ماه که قابل صورهاست به ذات
تا ظنّ نبری که نیست گردد هیئات



وین عمر گریز پای چون سیماب است
دریاب که آتش جوانی آب است

می برکف من نه که دلم در تاب است
برخیز که بیداری دولت خواب است

(۵۲)

که در صور کون و مکان پیدائی
خود عین عیانی و توئی بینائی

گه گشته نهان روی به کس نمائی
و این جلوه‌گری به خویشتن بنمائی

(۵۳)

در مرگ هم اسرار الهی دانست
فردا که زخود روی چه خواهی دانست؟

دل سرّ حیات اگر کماهی دانست
امروز که با خودی ندانستی هیچ

(۵۴)

در حسرت هست و نیست ناچیز شدند
کآن بیخبران به غوره میویز شدند

آنان که اسیر عقل و تمییز شدند
رو با خبرا تو آب انگور گزین



هنگام طرب شراب را نیست بدل
هر مشکل را شراب گرداند حل

تاکی زا بد حدیث و تاکی زازل؟
بگذشت زاندازه من علم و عمل

(۵۵)

من باده به جام یکمینی خواهم کرد
خود را بدو جام می غنی خواهم کرد
اول سه طلاقه عقل و دین خواهم داد
پس دختر رز را به زنی خواهم کرد

(۵۶)

من ظاهر نیستی و هستی دانم
من باطن هر فراز و پستی دانم
با اینهمه ازدانش خود شرمم باد
گر مرتبهای و رای مستی دانم

(۵۷)

دشمن بغلط گفت که من فلسفی‌ام
ایزد داند که آنچه او گفت نی‌ام
لیکن چو درین غم آشیان آمده‌ام
آخر کم از آن که من ندانم که کی‌ام؟

✽

چون آب به جویبار و چون باد بدشت
روز دگر از نوبت عمرم بگذشت
هرگز غم دو روز مرا یاد نگشت
روزی که نیامده است و روزی که گذشت (؟)

(۵۸)

سرمست بمیخانه گذر کردم دوش
پیری دیدم مست و سبوئی بردوش
گفتم ز خدا شرم نداری ، ای پیر ؟
گفتا کرم از خداست . رو باده بنوش

(۵۹)

می خور که زدل قلت و کثرت ببرد
پرهیز مکن ز کیمیائی که از او
باندیشه هفتاد و دو ملت ببرد
یاک جرعه خوری هزار علت ببرد

(۶۰)

هر جرعه که ساقی اش بخاک افشاند
در دیده گرم آتش دل بنشاند
سبحان الله تو باده میپنداری
آبی است که از صداندهت برهاند

✽

از منطق الطیر عطار : (از بیت ۳۱۱۷ به بعد)

گفت چون محمود در شمع خسروان
رفت از غزنی بحرب هندوان

هندوان را لشکر انبوه دید
نذر کرد آن روز شاه دادگر
هرغنیمت کافتم این جایگاه
عاقبت چون یافت نصرت شهریار
بود يك جزو غنیمت از قیاس
چون زحدّ بیرون غنیمت یافتند

(۶۱)

دل از آن انبوه پرانبوه دید
گفت اگر یابم براین لشکر ظفر
جمله برسانم بدرویشان راه
بس غنیمت گرد آمد بیشمار
برتر از صد خاطر حکمت شناس
و آن سیه رویان هزیمت یافتند ...

من می‌خورم و هر که چومن اهل بود
می‌خوردن من حق به‌ازل میدانست

(۶۲)

می‌خوردن من بنزد او سهل بود
گر می‌نخورم علم خدا جهل بود

گویند مخور می‌که بلاکش باشی
این هست ولی هردو جهان میارزد

☆

ای دل تو به ادراک معما نرسی
اینجا زمی و جام بهشتی میساز

(۶۳)

در روز مکافات بر آتش باشی
آن يك دمه‌گز شراب سرخوش باشی

بی‌مونس و بی‌رفیق و بی‌همدم و جفت
هر لاله که پژمرد نخواهد بشکفت

می‌خور که بزیر گل بسی خواهی خفت
زنهار به کس مگو تو این راز نهفت

☆

پس بی‌می و معشوق عذابی است الیم
چون من رفتم جهان چه محدث چه قدیم

چون نیست مقام ما درین دهر مقیم
تا کی ز قدیم و محدث ای مرد سلیم

(۶۴)

اندر همه آفاق بگشتیم به گشت
راهی که برفت راهرو باز نگشت

بسیار بگشتیم به‌گرد در و دشت
کس را نشنیدیم که آمد زین راه



از جمله رفتگان این راه دراز باز آمده‌ای کوه که بما گوید راز؟
 ز نهار درین سراچه از روی مجاز چیزی نگذاری که نمیآئی باز
 (۶۵)

آنان که محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند
 ره زین شب تاریک نبردند بروز گفتند فسانه‌ئی و در خواب شدند
 (۶۶)

برتر ز سپهر خاطر م روز نخست لوح و قلم و بهشت و دوزخ میجست
 پس گفت مرا معلم از رای درست «لوح و قلم و بهشت و دوزخ با توست»
 (۶۷)

گردون نگری ز نقش فرسوده ماست جیحون اثری ز اشک آلوده ماست
 دوزخ شرری زرنج بیهوده ماست فردوس دری ز وقت آسوده ماست



از منطق الطیر عطار : (از بیت ۱۸۶۶ به بعد)

عشقبازی بین چه حکمت میکند میکند انکار و رحمت میکند
 حکمت او در شب چون پر زاع کودکی را میفرستد با چراغ
 بعد از آن بادی فرستد تیزدو کاین چراغ او بکش، برخیز و رو
 پس بگیرد طفل را در رهگذر کز چه کشتی این چراغ ای بیخبر؟



گر همه کس جز نمازی نیستی حکمتش را عشقبازی نیستی
 کار حکمت جز چنین نبود تمام لاجرم خود این چنین آمد مدام
 در ره او صد هزاران حکمت است قطره‌ای ز آن حصه، بحر رحمت است
 روز و شب این هفت پرگار ای پسر از برای توست در کار ای پسر
 طاعت روحانیان از بهر توست خلد و دوزخ عکس لطف و قهر توست

قدسیان جمله سجودت کرده اند
با حقارت سوی خود منگر بسی
جزو وکل غرق وجودت کرده اند
ز آنکه ممکن نیست بیش از تو کسی
(۶۸)

این چرخ و فلک که ما در او حیرانیم
خورشید چراغ دان و عالم فانوس
فانوس خیال از او مثالی دانیم
ما چون صوریم کاندرا او گردانیم
(۶۹)

ما لعبتک انیم و فاک لعبت باز
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود
از روی حقیقتی نه از روی مجاز
افتیم بصندوق عدم یک یک باز
(۷۰)

ای رفته به چوگان قضا همچون گو
کان کس که تورا فکند اندرتک و پو
چپ میرو و راست میروو هیچ مگو
او داند و داند و او داند و او
(۷۱)

بر لوح نشان بودنیها بوده است
در روز ازل هر آنچه بایست بداد
پیوسته قلم زنیك و بد فرسوده است
غم خوردن و کوشیدن ما بیهوده است
(۷۲)

این چرخ چو طاسی است نگون افتاده
در دوستی شیشه و ساغر نگرید
در وی همه زیرکان زبون افتاده
لب بر لب و در میانه خون افتاده



نیکی و بدی که در نهاد بشر است
با چرخ مکن حواله کاندرا ره عشق
شادی و غمی که در قضا و قدر است
چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است
(۷۳)

ای دل چو حقیقت جهان هست مجاز
تن را به قضا سپار و با درد بساز
چندین چه بری خواری از این رنج و نیاز
کاین رفته قلم زیهر تو ناید باز

(۷۴)

خوش باش که پخته‌اند سودای تودی
تو شاد بزی که بی تقاضای تودی
ایمن شده از همه تمنای تودی
دادند قرار کار فردای تودی



ای آمده از عالم روحانی تفت
می خور چوندانی از کجا آمده‌ای
حیران شده در چهار و پنج و شش و هفت
خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت

(۷۵)

آن روز که توسن فلک زین کردند
این بود نصیب ما زدیوان قضا
و آرایش مشتری و پروین کردند
ما را چه دگنه؟ قسمت ما این کردند

(۷۶)

چون جود ازل بود مرا انشا کرد
و آنگاه قراضه خردۀ قلب مرا
برمن ز نخست درس عشق املا کرد
مفتاح در حزینۀ معنا کرد

(۷۷)

با توبه خرابات اگر گویم راز
ای اول وای آخر خلقان همه تو
به زآن که بمحراب کنم بی تو نماز
خواهی تو مرا بسوز و خواهی بنواز

(۷۸)

یزدان چو گل وجود ما می‌آراست
بی حکمش نیست هر گناهی که مراست
دانست ز فعل ما چه خواهد برخواست
پس سوختن قیامت از بهر چه راست؟



حکمی که ازو محال باشد پرهیز
آنگاه میان امر و نهی عاجز
فرموده و امر کرده کز وی بگریز
درمانده جهانیان که کج دار و مریز

(۷۹)

تا خاک مرا به قالب آمیخته‌اند
من بهتر ازین نمیتوانم بودن
بسفتنه که زین خاک برانگیخته‌اند
کز بوتۀ مرا چنین برون ریخته‌اند

(۱۰)

برهگذرم هزار جا دام نهی	گوئی که «بگیرمت اگر گام نهی»
یک‌نذره جهان زحکم تو خالی نیست	تو حکم کنی و عاصی ام نام نهی

(۸۱)

ای واقف اسرار ضمیر همه کس	در حالت عجز دستگیر همه کس
یارب تو مرا توبه ده و عذر پذیر	ای توبه ده و عذر پذیر همه کس



من بندهٔ عاصی ام رضای تو کجاست؟	تاریک دلم نور و صفای تو کجاست
«آرا تو بهشت اگر بطاعت بخشی	این مزد بود لطف و عطای تو کجاست



سازندهٔ کار مرده و زنده توئی	دارندهٔ این چرخ پراکنده توئی
من گرچه بدم، خواجهٔ این بنده توئی	کس را چه گنه، نه آفریننده توئی؟



از منطق الطیر عطار (از بیت ۳۲۲۹ به بعد)

لعنت آن توست و رحمت آن تو	بنده آن توست و قسمت آن تو
گر مرا لعن است قسمت، باک نیست	زهر هم باید، همه تریاک نیست
گر نمیایی تو او را روز و شب	نیست او گم، هست نقصان در طلب

(۸۲ و ۸۳)

در کارگه گوزه گری رفتم دوش	دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
ناگاه یکی کوزه برآورد خروش	کو کوزه گرو کوزه خرو کوزه فروش؟



گویند که ماه رمضان گشت پدید	من بعد به گرد باده نتوان گردید
در آخر شعبان بخورم چندان می	کاندر رمضان مست بیفتم تا عید

(۸۴)

جامی است که عقل آفرین میزندش
صد بوسه زمهر بر جبین میزندش
وین کوزه گر دهر چنین جام لطیف
میسازد و باز بر زمین میزندش

(۸۵)

اجزای پیاله را که در هم پیوست
بشکستن آن روا نمیدارد مست
چندین سرو پای نازنین و رخ و دست
از مهر که پیوست و به کین که شکست؟

(۸۶)

معین نیست

(۸۸ و ۸۷)

دارنده چو ترکیب طبایع آراست
باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست؟
گرنیک آمد ، شکستن از بهر چه بود؟
ورنیک نیامد این صور ، عیب که راست؟

(۸۹)

آن دم که نهال عمر من کنده شود
واجزام زیکدیگر پراکنده شود
گر زانکه صراحی کنند از گل من
حالی که پراز باده شود زنده شود

☆

در پای اجل چومن سرافکنده شوم
وز بیخ امید عمر برکنده شوم
زنهار گلم بجز صراحی مکنید
شاید که چو پرابده شوم زنده شوم

(۹۰)

ماه رمضان برفت و شوال آمد
هنگام نشاط و عیش و قوال آمد
آمد که آنکه خیکها اندر دوش
گویند که «پشت ، پشت ، حمال آمد»

(۹۱)

چون درگذرم به باده شوئید مرا
تلقین ز شراب ناب گوئید مرا
خواهید بروز حشر یا باید مرا
از خاك در میکده جوئید مرا

☆

وین چهره کهر با چو یا قوت کنید
وز چوب رزم تخته تابوت کنید

(۹۲)

ز بهار مرا ز جام می قوت کنید
چون در گذرم به می بشوئید مرا

آید ز تراب چون روم زیر تراب
از بوی شراب من شود مست و خراب

(۹۳)

چندان بخورم شراب کاین بوی شراب
گر بر سر خاک من رسد مخموری

گفتم که « مراد کلی ام حاصل شد »
و آن روزه به نیم جرعه می باطل شد

(۹۴)

طهعم به نماز و روزه چون مایل شد
افسوس که آن وضو بیادی بشکست

از جام و پیاله لبالب توبه
در موسم گل ز توبه یارب توبه

(۹۵)

هر روز بر آنم که کنم شب توبه
اکنون که رسید وقت گل ترکم ده

تا جان دارم نخوادم از باده برید
بهر آنچه فروشد چه خواهند خرید

(۹۶)

با این که شراب پرده ما بدید
من در عجبم زمی فروشان کایشان

و آن تازه بهار زندگانی دی شد
افسوس ندانم که کی آمد کی شد

(۹۷)

افسوس که نامه جوانی طی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب

یا این ره دور را رسیدن بودی
(چون سبزه) امید بردمیدن بودی

(۹۸)

ای کاش که جان آرمیدن بودی
کاش از پی صد هزار سال از دل خاک

واکنون کندی تا نگرم چون کندی
یا روزی من زغیب افزون کندی

یزدان خواهم جهان دگرگون کندی
یا نام من از جریده بیرون کندی

(۹۹)

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان
برداشتی من این فلک را زمین
واژ نو فلکی دگر چنان ساختمی
کازاده بکام دل رسیدی آسان

(۱۰۰)

چون عهده نمیشود کسی فردا را
حالی خوش دار این دل پرسودا را
می نوش بماهتاب ای ماه ، که ماه
بسیار بتابد و نیابد ما را

(۱۰۱)

یاران چو به اتفاق دیدار کنید
باید که زدوست یاد بسیار کنید
چون باده خوشگوار نوشید بهم
نوبت چو بما رسد نگو نساار کنید

☆

یاران بموافقت چو میعاد کنید
خود را بجمال یکدگر شاد کنید
ساقی چو می مغانه برکف گیرد
بیچاره مرا هم بدعا یاد کنید

پایان

یادداشت : نسخه ادعائی عمرعلیشاه

پس از سخنرانی ، یکی از حضار جلسه خواستار آن شد که عقیده خود را درباره ترجمه جدید رباعیات خیام بشعر بی قافیه و بی لطف انگلیسی که نتیجه همکاری عمرعلیشاه افغانی و رابرت گریوز (R. Graves) است اظهار کنم .

خلاصه نظر من این است که نسخه بسیار قدیم رباعیات خیام که عمرعلیشاه مدعی است این ترجمه از روی آن بعمل آمده است وجود ندارد و نمیتواند وجود داشته باشد زیرا عده و ترتیب رباعیات این نسخه فرضی چنانکه از ترجمه گریوز برمیآید با بعضی اختلافات بسیار جزئی عین عده و ترتیب بندهای منظومه فیتزجرالد است . ما اکنون بطور قطع میدانیم که این عده و ترتیب را فیتزجرالد با ابتکار و سلیقه خودش انتخاب و تنظیم کرده اساس انشاء بندهای منظومه انگلیسی خویش قرار داده است . چنین عده و ترتیبی قبل از فیتزجرالد وجود نداشت . عمرعلیشاه که تاکنون از ارائه عکس متن حتی يك رباعی از این نسخه ادعائی خود امتناع ورزیده است خود را در وضع بسیار مشکوک و نامطلوبی در برابر خیام شناسان ایران و سایر کشورهای جهان قرار داده است . سخنان گریوز نیز که در دفاع از ادعای عمرعلیشاه منتشر شده است بعقیده من بکلی غیر قابل قبول است .

من اعتراضات و تحقیقات آقایان جان بوئن (John Bowen) و لارنس الول ساتن (L. Ellwell-Sutton) را که درباره این قضیه در جراید انگلستان منتشر شده است اصولاً تأیید میکنم .

م . ف .

متن سخنرانی آقای دکتر علیمحمد مزده
استاد و رئیس بخش فارسی دانشگاه
پهلوی در تالار علم ساعت ۵/۶ بعد از ظهر
روزشنبه ۲۳ آذرماه ۱۳۴۷

تأثیر تمدن و فرهنگ ایران در تمدن و فرهنگ اسلامی و نقش ایران در بنای این حضارت

مقدم بر هر امر و وظیفه خود میدانم مراتب تشکر خود را بحضور سروران ارجمندی که قبول زحمت فرموده و برای اصغای سخنان این ناچیز بدینجا تشریف آورده اند تقدیم دارم و نیز از همکار دانشمند و دوست ارجمند که از سر بزرگواری و کرامت نفس فضائی بمن نسبت دادند که من در خود سراغ ندارم و ایشان در حقیقت بفضائل باطنی خود اشاره‌ئی کردند سپاسگزاری کنم . موضوعی که من بنده باید بسمع حضار گرامی برسانم (تأثیر تمدن و فرهنگ ایران در تمدن و فرهنگ اسلامی است) - در مقدمه کلام خاطر عاطر سروران ارجمند را مستحضر میدارم که من بنده هرگز قادر نخواهم بود که

در این وقت کم موضوعی باین عظمت و وسعت را چنانکه باید و شاید مورد بحث و گفتگو قرار دهم و نقش سترگ ایرانیان و تأثیر علوم و معارف ایشان را بتمام و کمال در پی ریزی تمدن و حضارتی آنهمه بزرگ که قرن‌ها بر عالم نورافشانی کرد روشن سازم ، پس تنها کاری که در این وقت اندک میتوانم کرد آنست که عارف بزرگ جلال‌الدین محمد فرموده:

«آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

هر چند این نیز دعوی بزرگ از ضعفی بی بضاعت است .

اما مسأله عظمت فرهنگ ایران و نبوغ خلاقه ایرانیان در امر تأسیس بنای حضارت انسانی نه چیزی است که فقط امروز عنوان شده باشد بلکه از قرن‌ها پیش یعنی زمان اندیشه‌مندان بزرگی چون افلاطون و ارسطو..... بلکه پیش از ایشان مورد بحث بوده و از جمله (پرفیروز) که در سال ۳۰۴ میلادی وفات یافت زردشت را استاد و آموزگار فیثاغورس شمرده است (۱) و هنری توماس در تألیف خود :

Understanding the great philosophers

(شناسائی فلاسفه بزرگ) از جمله گفته محال است که ما بحقیقت فلسفه افلاطون و اسپینوزا و شوپنهاور و کانت و نیچه و برگسن و امرسن و جیمز پی بریم بی آنکه بفلسفه مشرق زمین و فارس آگاهی یابیم و هم او گوید در هر فلسفه جدید آوازه حکیمی از عهد باستان بگوش میرسد که میگوید من سالها پیش اینرا گفته‌ام و این زردشت است که بحل مشکلترین مسأله فلسفی که همواره عقول مردم را مشغول داشته توفیق یافته و ما می بینیم که بیشتر صاحب نظران و از جمله فیلسوف آمریکائی جیمز نظرش را پذیرفته‌اند و ازین همه چه ستایشی افتخار آ میز ترازین برای نبوغ و دهاء دانشمندان ایران میتواند باشد که حضرت رسالت در باره ایشان فرموده : (لوکان الطم فی الثریا لنا له رجال من فارس) و من اینک برای روشن ساختن این مدعی مثال ساده‌ئی می‌آورم زیرا دانیان متفقد که گاهی لغت و کلمه و عبارتی برای نشان دادن سبقت مردمی در علم و فن و مدنیتهی بیش از بناهای سربلک کشیده مؤثر است . با آنکه ما اکنون در عصر بسیار درخشانی از

حيث علم و صنعت زندگى ميكنيم و در دوره‌ئى بسر ميبريم كه بشر بكارهائى دست يافته
كند بمعجزات و امور خارق العاده بيشتر شبیه است تا هر چيز ديگر مانند يوند كلييه و قلب
و ديگر امور شگفتى انگيز كه تسلط بشر را بسبب نيروى هوش و فكر بيشتر رويدادهاى
عالم ثابت ميكنند و از اينهمه مهمتر در دورانى بسر ميبريم كه آدميزاده خاكى با پروبال
علم و فن بسوى روشنان فلكى پيش ميرود و سوداى آن دارد كه بر كره ماه قدم گذارد
با اينهمه ميدانيم كه از مسائل عمده ايكه فكر و اندیشه اين انسان بلند پرواز و متمددن را
اشغال كرده مسأله خط و كتابت است يعنى خط و كتابتى كه هم آسان باشد و هم گوياب.
بتوان آنرا بزودى آموخت و از آن استفاده كرد زيرا هر چه انسان زودتر بخواندن
درست توفيق يابد زودتر بتفكر ميپردازد و در امور علمى و فنى و ادبى و فلسفى كه پيشرفت
در آنها غرض عمده از خواندن و نوشتن است پيشرفت حاصل ميكنند بى آنكه سالها از
عمر عزيز را در فرا گرفتن مقدمات بگذرانند و در آخر كار هم به نتيجه مقصود نرسد و ما
ميدانيم كه از جمله مردمان پيشرفته زمان ما از لحاظ علم و فن مردمانى هستند كه با زبان
و خط و كتابت انگليسى سروكار دارند اما دشواريهاى همين خط و كتابت انگليسى از
امورى است كه فكر و اندیشه مندانه انگليسى زبان را مشغول داشته و همواره
در پى آنند كه بلكه راهى يابند و آنرا از مشكلاتى كه دارد بپيرايند چنانكه يكي از
نويسندگان ايشان كه شايد مارك توين باشد گفته است كه خط و كتابت انگليسى بسبب
حروفى كه نوشته ميشود ولى خواننده نميگردد يا در آخر مينويسند و در اول تلفظ ميكنند
موجب آنست كه هر ساله مبالغ فراوانى از لحاظ وقت و اقتصاد بملتهائى انگليسى زبان
زيان وارد آيد و هم در چند سال پيش بود كه بر ناردشاو نويسنده بزرگ معاصر انگلستان
جزئى از اموال خود را وقف كرد تا اگر كسى به تصحيح خط و كتابت انگليسى توفيق
يابد بعنوان جايزه بدو دهند ولى بزرگان انگلستان نشستند و رأى زدند و سرانجام گفتند
اين امر شذوئى نيست حال اگر ما مشاهده كنيم كه ايرانيان قديم نه تنها داراى يك خط
و كتابت كامل بوده اند بلكه خطوط و كتابتهائى متعدد داشته كه هر يك را براى مقصود
و علم خاصى بكار ميبرده اند آيا اين دليل بر سبقت ايشان در تمدن و فرهنگ عالم

نمی‌تواند باشد و برهانی آشکار بر این نیست که مسأله‌ای را که دانشوران بزرگ معاصر از حل آن عاجزند آنها قرن‌ها پیش ازین به نیروی فکر و اندیشه استوار خویش بحل آن پرداخته‌اند و اگر ما از روی اسناد معتبر بفهمیم که ایرانیان قدیم نه تنها دارای يك خط و کتابت بلکه خطوط و کتابت‌های مختلف بوده که در موارد مختلف و موضوعات گوناگون از آن استفاده می‌کرده‌اند این خود نمی‌تواند دلیلی قاطع بر تقدّم ایشان در تمدّن و فرهنگ جهان و علوم و فنون متداول زمان باشد در حالیکه بعقیده اندیشه مندان و صاحب‌نظران نامور عصر ما بعضی اوقات تنها لغت و کلمه‌ئی می‌تواند بیشتر از آثار و بنیه باشکوه و اعجاب‌انگیز گویای واقعیتی تاریخی و تقدّم و سبقت ملتی در علم و فن و ادب و فلسفه و دین و اخلاق و سیاست باشد بنا بر روایت مسعودی در التنبیه والاشراف و حمزه اصفهانی در التنبیه علی حدوث التصحیف و نیز مسعودی در المروج الذهب و ابن ندیم در الفهرست از قول ابن مقفع ایرانیان قدیم دارای بیش از هفت خط و کتابت بوده‌اند که از میان آنها هنوز هم خط اوستائی یادین دبیری کاملترین خطوط عالم شمرده میشود و کافی است که کسی فقط چند ساعت صرف فرا گرفتن آن کند و دیگر نوشته‌هائی را که باین خط و کتابت نوشته شده غلط نخواند این بزرگانی که از آنان یاد کردیم از خط و کتابتی نیز نام برده‌اند بنام ویسپ دبیری یا ویسپ دبیره که دارای سیصد و شصت و پنج حروف بوده و حتی اصوات طبیعی را با آن مینگاشته که در باره آن میتوان نظریات مختلف ابراز داشت (۲) منتهی ورود در آن نه مقصود و غرض اصلی ما در این جلسه است و نه وقت این جلسه حتی برای شرح و تفصیل همین موضوع تنها کافی میباشد حاصل سخن آنست که دلائل متقن و اسناد معتبر از قول دانشوران صاحب‌نظر ایرانی و غیر ایرانی موجود است همه مشعر بر فرهنگ و تمدنی وسیع در ایران قبل از اسلام که به نیروی آن ایرانیان توانستند در ازمنه بعد از اسلام مشعلدار تمدّن و فرهنگ اسلامی و حضارت سامی آن شوند و در شوون مختلف آثار بدیع و نغز و جاودانه بوجود آورند - آثار نامبرداری که متأسفانه چون قسمت مکتوب آن بیشتر بزبان عربی نگارش یافته آن آثار و صاحبان آنرا بحساب تمدّن

• فرهنگ عربی گذاشته و حضارتی را که نه دهم آن بدست معماران بزرگ ایرانی پایه‌گذاری شده فرهنگ و حضارت عربی شمرده‌اند ، البته حضارگرا می‌دانند که تمدن که در لغت بمعنی (شهرنشینی) است بتمام شؤون و مظاهر زندگی افراد و جماعات راقیه‌ای که توانسته‌اند با استفاده از علل و عوامل طبیعی و اکتسابی اساس زندگی و حضارتی برتر و بالاتر از زندگی افراد و اقوام ساده و بدوی را پایه‌گذاری کنند اطلاق میشود و شامل است بر تمام نمودارهای زندگی فردی و اجتماعی و طرز رفتار و تشکیل حکومت و نوع آن و آثار و شواهد مترتب بر آن - و فرهنگ بتمام نمودارهای فکری و ذوقی و مظاهر روحی و معنوی اعم از ادبیات و علوم و فنون و حتی عقائد و رسوم و آداب مذهبی و اجتماعی گفته میشود و البته ورود در همه این موضوعها برای نشان دادن تأثیر تمدن و فرهنگ ایرانی در تمدن و فرهنگ اسلامی و نیز نقشی که ایرانیان در پایه‌گذاری حضارت و تمدن عرب و اسلامی داشته‌اند لازم است ولی متأسفانه اداء آن در این وقت محدود و زمان کوتاه (سه ربع ساعت) دشوار بلکه محال است ناچار من فقط بذکر رؤوس و اصولی در کمال ایجاز بسنده میکنم و این ابیات را که وقتی برای معذرت خواهی از تقصیر خود در ترجمه‌ای که از آثار حکیم بزرگ صدر المتألهین شیرازی سروده بودم عذر خواه خویش می‌سازم .

« گوهری بود و ژرف دریائی	آفتابی و چرخ والائی
من که آهنگ این سفر کردم	عشق ورزیدم و خطر کردم
از پی صید این چنین گه‌ری	او فتادم به بحر پر خطری
تا سزاوار تاج زر گردم	سر بشمشیر آشنا کردم
راه دشوار بود و کار خطیر	گر بره ماندم عذر من بپذیر »

پس من در اینجا از تأثیری که ایرانیان در طرز اداره ملک و امور جهاننداری در حکومت اسلامی کردند در می‌گذرم زیرا بیان آن ساعتها وقت لازم دارد و کتب تواریخ پر است از سرگذشت بزرگانی نظیر ابوسلمه خلیل و ابومسلم خراسانی ، آل برمک ، خاندان سهل افشین و جز ایشان و ما میدانیم که در قبل از اسلام نیز دو

حکومت عمده در شمال و شرق عربستان بنام آل غسان و آل منذر فرمانروائی داشتند که حکام اخیر دست نشاندگان شاهان ایران و شاهنشاهان ساسانی بودند و تمام تواریخ پر است از بیان این مطلب که اعراب در پیش از بعثت حضرت رسالت و ظهور اسلام او هیچ گون آثار مدنیت و حضارت واقعی بهره نداشتند و غیر از معدودی که شهر نشین بودند بقیه بیابان گرد و تابع نظام قبیله ئی و زندگی عشیره ئی می بودند و این معلوم است که در نظام قبیله ئی چرخ زندگی بر محور زور افراد و قبیله می چرخد و غالباً حس انتقام جوئی بر دیگر حسیات چیرگی میابد و از اینرو همواره تاریخ عرب را سرشار از نبرد های قبیله ئی و منازعات خانوادگی میبیم که غالباً هم از اموری بسیار واهی و ناچیز سرچشمه گرفته و حیات اجتماعی را تیره و تار ساخته است . و البته معلوم است ازین مردم ساده و جاهل که در سایه تعلیمات پیغمبر اسلام به نیروی ایمان آراسته شده و از پی سیادت عالم بر خاسته بودند انتظار آن نمیرفت که خود پس از دست یافتن بر ممالک و امم مختلف که در حضارت و تمدن از آنها پیشتر بودند بتوانند از عهده اداره امور ملک و جهان داری بر آیند و بهمین جهت بود که کارهائی از اینگونه را هم بدست افراد مغلوب می سپردند و از آنها باخذ جزیه و خراج بسنده میکردند (۳) و این در حقیقت ایرانیان بودند که آئین سلطنت و راه و رسم جهان داری را در مراکز خلافت عربی بخصوص در بارهای خلفای عباسی وارد ساختند و گمان میکنم حضار ارجمند خود آگاهند که دیوان خلافت تا زمان حجاج بدست فارسیان و بزبان فارسی اداره میشد و از اینهنگام بود که شخصی بنام صالح سیستانی داوطلب تحویل دیوان از فارسی به عربی گردید (۴) که همانطور که عرض کردم بحث در این باره خود نیازمند ساعتی متوالی است و من مطمئنم که حضار گرامی خود بر اثر مطالعه در کتب تواریخ و قرائت سرگذشتها تا حد کافی از این موضوع اطلاع دارند پس من در این جلسه اجازه میخواهم که فقط در پیرامون تأثیر ایرانیان در فرهنگ اسلامی سخن گویم که البته این خود

۳- فتاة قیروان - جرجی زیدان

۴- دیره صفحه ۴۵

مبحثی وسیع و دائره آن پهناور است و مسلماً جز بی‌بحث از اندگی از آن توفیق نخواهم یافت معمولاً هنگامی که اهل تحقیق بتأمل در تاریخ عرب و مطالعه آثار ایشان می‌پردازند و مخصوصاً بتاریخ عصری که بنام عصر جاهلیت مشهور است مراجعه میکنند مهمتر چیزی که بعنوان افتخار قومی نظر ایشانرا جلب میکند مسأله ادب و شعر و فصاحت قوم عرب است و ارنه در سایر شوون تا پیش از ظهور اسلام امری که واقعاً بتوان بر آن بعنوان سندی ارزنده برای نشان دادن نبوغ و دهاء ملتی ارائه کرد دیده نمیشود البته ما میدانیم که بزرگتر اعجاز خاتم انبیاء قرآن کریم است و قرآن کریم از لحاظ فصاحت و بلاغت معجزه است و در آیات شریفه این کتاب مبین بر این اصل عمده اشاره شده و مشرکان و منکران دعوت اسلامی را با آوردن سوره و یا آیتی همانند قرآن مخاطب داشته مثلاً فرموده «وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداکم من دون الله ان کنتم صادقین وان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار الی و قودها الناس و الحجاره اعدت للکافرین» و حدیث نبوی: «انا افصح العرب او تیت جوامع الکلم» بزعم بعضی اشاراتی از اینگونه دلالت میکند بر اینکه اعراب معاصر حضرت رسالت به موضوع فصاحت آشنا و برای آن قائل با اهمیت بوده‌اند با اینهمه باید بگوئیم که از این آثار نوشته‌منشوری برجای نمانده و دلیل معتبر مکتوبی که بتواند گویای فرهنگ آن قوم باشد یافت نمیشود و اثر مکتوب و اسنادی از آن زمان حتی از سبعة معلقه و یا تسعه و یا عشره و یا خمسة (۵) در دست نداریم و فقط از کتبی که در قرون بعد نگاشته شده از این اشعار

۵- کارل بروکلمان در تألیف خویش تاریخ الادب العربی چنین آورد روایات در پیرامون قصائد معلقه همسان نیست و چیزی که مورد اتفاق است این پنج قصیده است معلقات امرؤ القیس و طرفه و زهیر و لبید و عمرو بن کلثوم و با آنکه در اکثر روایات معلقه ششم و هفتم از آن عنتره و حارث بن حلزه است ولی مفضل بجای این دو قصائد نابه و اعشی را قرار داده و بزعم ارباب تحقیق اینان همه از شعرای جاهلیند غیر از حارث بن حلزه که بمقیده نواد که حماد وی را از آنرو بشعرای جاهلی اضافه کرده که خود مولای قبیله بکر بن وائل بوده و این قبیله همواره با قبیله تغلب نبرد داشته و چون عمرو بن کلثوم از این قبیله تجمید کرده حماد شاعر قبیله بکر را

نقیه در پاورقی صفحه ۱۴۲

بعنوان افتخارات و ماثر قومی یاد شده و آنرا دلیلی بر تقدم اعراب در شعر و ادب شناختند. در حالیکه حتی موضوع هم مورد اتفاق همه ارباب نظر نیست و از جمله دکتر طه حسین که از نویسندگان صاحب نظر ادب عرب در عصر ماست معلقات را همه مجعول و ساخته و پرداخته دوره بعد میدانند و البته سروران گرامی بخوبی میدانند که انتقاد و تشخیص راست و درست شاهکارهای ادب هر قوم و ملتی ویژه صاحب نظران همان قوم و ملت است که از روز نخست در میان کسانی که بدان زبان تکلم میکرده برورش یافته و گوششان بموسیقی کلام آشنا شده باشد و آنرا نه کسانی که زبانی را بعنوان زبان دوم تحصیل میکنند هر اندازه هم که در آن پیشرفت و ترقی نمایند هرگز بدرک دقائق و ظرائف آن زبان مانند دانشوران با ذوق صاحب نظر همان ملت و قوم که بآن زبان تکلم میکنند توفیق نمیبابند و منکه بسخن طه حسین که خود نویسنده نامور عرب است اشاره کردم غرضم این بود که سروران گرامی را متوجه سازم که این ابراز عقیده و اظهار نظر از طرف یکی از محققان عرب زبان نسبت بشعر و ادب عربی است نه این بنده بی بضاعت و بنا بر این نباید توهم رود که من این سخن را از سر تعصب قومی میگویم و اما آنچه همه ارباب نظر متفقند این است که جمع معلقات از آغاز خلافت بنی امیه صورت گرفته و در عهد عباسی بکمال خود رسیده و مورد تصحیح واقع شده و اهل فن بر آنها چیزهایی افزوده و یا از آنها کم کرده اند و این قولی متفق علیهاست که راویان بسیاری از اشعار را عمداً تغییر میداده اند (۶) و نکته ای که سزاوار توجه و دقت فراوان است اینست که غالب گرد آوردندگان اشعار از موالی و بخصوص ایرانی بوده و خود نژاد و قومیت عربی نداشته اند و جعل از قبل آنها از جمله امور مسلم و محقق شناخته شده و ما میدانیم که قدیم تر و مشهورترین راویان که

بقیه پاوردقی صفحه ۱۴۱

قرار داد بعداً بعضی درباره این دو تن تغییراتی دادند چنانکه بعضی عدد معلقات را نه دانستند و در مجموعه ای که تبریزی شرح کرده عدد معلقات را ده دانسته اند بصفحه ۶۸ کتاب مذکور در فوق مراجعه فرمائید .

۶- تاریخ الادب العربی تألیف کارل بروکلیمان صفحه ۶۵

بجمع اشعار عرب و قصائد معلقه پرداخته‌اند حماد راویه بوده که نژاد غیرعرب داشته و از اصل ایرانی و بخصوص دیلمی بوده و پدرش را شاپور و یا هرمز مینامیده‌اند حماد در سال ۷۵ هجری برابر با ۶۹۴ در کوفه ولادت یافته و در زبان و ادب عربی تبحری حاصل کرده و در شاعری بدان پایه رسیده که میتوانسته بسبک شعرای مختلف شعر گوید و آنرا بین مردم منتشر سازد من البته دعا نمیکنم که حتی تنها دست‌آویز قائلین بقدمت شعر و ادب عربی و مشهورترین جزء آن یعنی اشعار جاهلی ساخته و پرداخته حماد راویه است اما آنچه مسلم است و حرفی در آن نیست اینست که وی حد اقل این فضیلت را داشته که مجموعه‌ای از اشعار گزیده عصر جاهلی را برای ملت عرب و عربی زبانان فراهم سازد غیر از حماد راویان دیگر نیز وضعی مشابه او داشته‌اند یعنی هم از اصل غیرعربی بوده و هم خود در خلق آثار زوقی و اشعار توانا و از نظر جعل و اسناد آثار بشخص یا اشخاصی مورد طعن بوده‌اند مانند ابومحرز خلف بن حیان فرغانی (متوفی ۱۸۰ هجری) که بخلف احمر شهرت دارد و مولای بلال بن ابی برده پسر ابوموسی اشعری بوده وی را در روایت اشعار بی بدیل دانسته‌اند و ضمناً گفته‌اند که وی اشعار خود را به بعض شعرای جاهلی نسبت میداده دیگر از راویان معروف ابوعمر و شیبانی (متوفی ۲۰۶) مولای بنی شیبان و ابوعبیدالقاسم بن سلام از مردم هرات و ابوحاتم سجستانی (متوفی ۲۵۵) و ابوعبیده معمر بن مثنی مولای بنی عمیم بوده‌اند. (۷)

البته حضار گرامی میدانند که مولی به کسی میگفته‌اند که از اصل غیر عرب بوده و تقریباً سمت بندگی داشته منتهی در نتیجه آنکه صاحب علم یا فنی بوده میتوانسته نوعی آزادی کسب کند اما ارتباط وی با فرد یا قبیله عربی همچنان محفوظ میمانده و چون غالباً موالی صاحب علم و کتابت و فن بوده‌اند اعراب که به برکت اسلام صاحب قدرت و شوکتی شده بودند کتابت و تعلیم را کار موالی میدانستند چنانکه روزی یکی از سران اموی یکی از بنی امیه را دید که بدیگری تعلیم میداد براو بانگ زد و گفت وای بر تو کار موالی را میکنی؟ در هر حال بنظر بعضی که اشعار جاهلی را مجعول می‌شمارند

(۷) تاریخ الادب العربی تألیف کارل بروکلمان صفحه ۲۴۶

آن اشعار در عهد بنی امیه و بنی عباس بوسیله افرادی بمنظور غرضهای خاصی جعل شده که یکی از آن اثبات دانش و فرهنگ برای عرب بوده و میخواستند در برابر ملت‌های مغلوب که دارای تمدن و فرهنگی باستان و قدیم بوده اند و بقدمت خود در فرهنگ و ادب و علم افتخار میکردند بگویند که این مردم نیز از فضائلی بی بهره نبوده اند من در اینجا در صدد اثبات این نسبت یاردم آن نیستم و فقط بعرض حضار گرامی میرسانم که بعضی از دانشمندان نامور عرب بر این عقیده اند و مثلاً دکتر طه حسین که خود در بین نویسندگان همزبان خویش به لقب عمید الادب العربی ملقب است چنین میگوید و حتی وی مدعی است که عرب اصول بلاغت را از ایرانیان و یونانیان آموخت (۸)؛ چنانکه پیش از اینهم گفتیم اظهار آرائی از اینگونه وقتیکه از طرف صاحب نظران اهل زبانی باشد قابل تأمل است و نباید آنرا سرسری رد کرد زیرا ماهر اندازه هم که زبانی را از راه خواندن و نوشتن بیاموزیم و در اینراه پیشرفت حاصل کنیم هرگز نخواهیم توانست مانند صاحبذوقان و دانشمندان همان زبان بدرک ظرائف و دقائق اشعار و دیگر ساخته های ذوقی توفیق یابیم . همچنانکه صاحب نظران ملت‌های دیگر نمیتوانند چنانکه باید و شاید در باره سخنوران نامی ما و آثار ایشان رأی و نظر قاطع اظهار دارند مانند پرفسور ادوارد براون انگلیسی که با وجود اطلاع کافی که از زبان فارسی حاصل کرده و حتی برای ما تاریخ ادبیات نوشته در باره فردوسی و شاهکار عظیم وی نظری ابراز داشته که واقعاً تأسف آور است زیرا او میگوید بعقیده من شاهنامه را نمیتوان حتی يك لحظه با تعلقات عربی برابر و همسنگ دانست با آنکه این کتاب در سراسر جهان اسلامی نمونه اصلی و سرمشق کامل منظومه های حماسی بوده است . (۹) و البته ادوارد براون حق داشته که این گونه سخن بگوید زیرا او در میان ایرانیان فارسی زبان متولد نشده و از طریق طبیعی زبان فارسی را نیاموخته بهمین سبب از درک موسیقی زبان فارسی عاجز بوده و ارئه نظری چنین ابراز نمیداشت .

۸- الادب الجاهلی

۹- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سدهی تألیف ادوارد براون ترجمه فتح الله مجتبیائی

شاید برای سروران گرامی این سؤال پیش آید که چرا من در باره این موضوع اصرار می‌ورزم و در باره تأثیر ایرانیان در علوم و فنون و فلسفه که امری بدیهی و روشن است سخن نمی‌گویم من متعمداً بحث دوم را برای بعد گذاشته‌ام زیرا میدانم که همه از آن آگاهی دارند و هیچکس منکر آن نیست اما بیان در این موضوع که ایرانیان حتی در زبان و ادب عرب که امری فطری و طبیعی است تأثیر فراوان داشته‌اند هم اثبات آن مشکل‌تر است و هم دلالت بر نبوغ بیشتر ایرانیان دارد مثالی میزنم تا مقصودم روشن‌تر شود بنظر من اگر يك فرد ایرانی را نشان دهند که در علم و فن و صنعت جدید بپایه‌ئی رسیده که میتواند در ردیف بزرگترین علما و صنعتگران اروپائی و آمریکائی قرار گیرد آن اندازه مهم نیست که مثلاً گفته شود فلان ایرانی در شعر و ادب انگلیسی همپایه شکسپیر و مانند وی است در حالی که در تاریخ ادب عرب بنام ایرانیان بسیاری برمی‌خوریم که در شعر و ادب عرب صاحب سبک و مکتبند در زبان عرب مثلی است که میگوید: « بدءت الکتابه بعبد الحمید و ختمت با بن العمید » نویسنده‌گی به عبد الحمید یحیی شروع شد و با بن عمید وزیر معروف دیلمی ختم شد. زیرا این نویسنده نامبردار یعنی (عبد الحمید) بود که برای نخستین بار آداب کتابت و رسوم نویسندگی را به عرب آموخت و آئین آنرا روشن ساخت تا نویسندگان بدانند که در هر موضوعی چگونه سخن را آغاز کنند و بپایان رسانند و شما اگر امروز به کتب تاریخ ادب عرب مراجعه فرمائید ملاحظه خواهید نمود - که مؤلفان و صاحب‌نظران زبان مزبور متفقاً ویرا بنام نخستین استاد نویسندگان و شیخ ایشان می‌نامند و حتی درستایش وی می‌گویند نویسندگی که تا آن زمان از پیشه‌های موالی محسوب میشد چنان اعتباری یافت که از آن پس بمنزله نردبانی برای عروج بمقام صدارت و وزارت گردید (۱۰). عبد الحمید یحیی نیز دوست ناموری داشت که او نیز از مفاخر ایران و بخصوص از فارس بود وی در اصل روزبه نامیده میشد و سپس بسبب آنکه پدرش دادویه به مقفع ملقب گردید او را نیز ابن المقفع گفتند ادبای عرب وی را در صنعت کتابت همپایه عبد الحمید میدانند با این تفاوت که وی

و فرزندش با ترجمه هائی که از کتب ادب و فلسفه کردند بر روی دنیای عرب دریچه هائی از علوم و آراء تازه گشودند و آن مردمان را بمظاهر فکری و نمودارهای علمی دیگر اهم بخصوص ایرانیان آشنا ساختند و همه سروران گرامی از کار بزرگی وی یعنی ترجمه کلیله و دمنه از پهلوی به عربی آگاهی دارند (۱۱). و حاصل سخن آنکه اگر ما یک کتاب تاریخ ادب عرب را که متوسط و حتی مختصر هم باشد بگشائیم خواهیم دید که از میان نامبرداران ادب و نویسندگی قسمت عمده و معظم آنرا ایرانیان تشکیل میدهند و نامهای کسانی مانند عبدالحمید و ابن مقفع و ابراهیم صولی جرجانی و ابن العمید و صاحب بن عباد و ابوبکر خوارزمی و بدیع الزمان همدانی و ابوالفرج اصفهانی زینت بخش آن است و ازین شگفت تر مسأله شعر و شاعری در عرب است که امری زوقی و تا حدی بزعم بعضی فطری است در این باره نیز ما به بسیاری از شعرای صاحب سبک یعنی کسانی که آثارشان مورد تقلید شعرای عرب قرار گرفته و غالباً از پی ایشان گام نهاده اند بر میخوریم که ایرانی بوده و با اینهمه معلم و پیشوای شعرای عرب شده اند چنانکه اگر شما باز کتاب متوسطی از تاریخ ادب عرب را بگشائید و عصر عباسی را که زروه و اوج علم و ادب عرب است مورد مطالعه قرار دهید اول از همه بنام بشار بن برد بخارستانی میرسید که اصلی ایرانی داشت ولی چون دودمانش با سارت و ملکیت مهلب بن ابی صفره در آمده بودند در میان عرب پرورش یافت و از موالی بنی عقیل بن کعب محسوب شد (۱۲) او بر اثر هوش فطری و ذوق سلیم در فصاحت و بلاغت بدان مرتبه رسید که از نامورترین شعرای عصر عباسی محسوب می گردید ولی از آنرو که طبعی بلند داشت و نمیخواست نسبت به غاصبان سرزمین آباء و اجدادی خویش سرتدل و بندگی فرود آورد سرانجام در سال ۱۶۷ هجری وی را با اتهام زندقہ کشتند و برای موجه ساختن قتل وی ده هادلیل و برهان مشعر بر کفر و یدینی اوساختند و منتشر نمودند چنانکه هم اکنون در کتبی که در موضوع ملل و نحل نگارش یافته مشاهده میکنیم که او را از کاملیه شمرده و از او این آیات را: ابلیس خیر من ابیکم آدم قتیبهوا یا معشر الفجار

نقل کرده اند در این معنی که آدم از خاک است و شیطان از آتش و همه میدانند که آتش بهتر از خاک میباشد تا باستناد آن بگویند که بشار هم به نخستین اصل دینی اسلام معتقد نبوده و آنرا تخطئه میکرده و بنا بر این کشتنش واجب است (۱۳) البته اعراب مجوز دیگری داشتند که آن مجوز ملی بود نه دینی زیرا بشار شعوبی بود و در نهضت قلمی و لسانی که علیه اعراب در گرفته بود فعالیت بسیار شدید و مؤثر داشت و در مذمت غاصبان آب و خاک خویش اشعار تند ولی بلیغ میسرود مانند قصیده وی باین مطلع :

خلیلی لا انا م علی اقتسار ولا آبی علی مولی و جار

که در آن يك تن از اعراب را که روزی بزرگی و شوکت خود را برخ او کشیده مخاطب داشته و سخنان تلخ و نیشدار زده و وی را بیاد آورده که پیش از آن با سرو پای برهنه چوپانی میکرده و صید خارپشت و موشهای صحرائی شغل شاغل او بوده و در کاسه ای که سگان را غذا میداده اند غذا میخورده سپس روزگار بکام او گشته و لباس خز و سنجاب پوشیده و بباده گساری پرداخته در این حال لاف از بزرگی آباء و اجداد خویش میزند و موالی را که صاحبان نژاد و اصلی عالیتربوده ولی کج رفتاری روزگار آنها را خوار ساخته مورد طعن قرار میدهد پس از بشار به شعرای بزرگ و ناموری مانند ابونواس اهوازی و طغرائی اصفهانی بر میخوریم که آنان نیز از شعرای بزرگ صاحب سبک و مکتب خاص در ادب عربند و ار نه عدد شعرای ایرانی نژادی که بزبان عربی شعر گفته اند بسیار و ذکر همه آنها و اشاره بکار ایشان در این وقت محدود امکان ندارد، کارل بروکلمان در کتاب خویش موسوم به تاریخ الادب العربی آورده که : « ابونواس بزرگترین شاعر عصر : (عباسی) و از بزرگترین شعرای عرب بطور عام بود وی در اهواز در سال ۱۳۹ هجری و یا بروایتی ۱۳۰ و یا چنانکه گفته اند در ۱۲۵ ولادت یافت او در تکلم و نگارش بزبان فارسی تبحر کافی داشت و بهمین سبب توانست لغات بسیاری را از زبان فارسی در اشعار عربی خود بکار برد بهمین سبب دشمنان وی همین موضوع را دستاویزی برای حمله باو میساختند و از اینکه او از نژاد عرب نیست بدو طعن میزدند ؛ در حال ابونواس مدتی

را نیز در بصره بسر برد ولی در این مدت چنانکه از اشعار او که بعداً بیاد این دوره ساخته برمیآید چندان از تنعم و آسایش بهره مند نشد و اثره آنکه همواره خود را در میان اعراب همچون بنده‌ئی زرخرید مییافت ، پس دیری بر نیامد که از آنجا سفر کرد و به شهرهای دیگر از جمله کوفه رفت و در آنجا با خلف الاحمر دیدار کرد و بنا باندرز و سفارش او سالی در میان بادیه بسر برد تا از طریق مکالمه با اعراب تکلم عربی را بهتر فرا گیرد آنگاه ببغداد عزیمت کرد و در آنجا هرون و برامکه را مدح گفت و بخصوص مورد عنایت قوم اخیر که ایرانی بودند قرار گرفت و چون آن حادثه سهمگین (در سال ۱۸۷ هجری) بر برامکه فرود آمد و هرون و دستیاران وی از بیم و هراس نفوذ روزافزون ایرانیان بقلع و قمع آن آزاد مردان پرداختند ، ابونواس از بغداد آهنگ سفر کرد و چون هردن در گذشت دیگر باره به بغداد بازگشت و از امین مدح گفت و همچنان شیوه خود را دنبال کرد تا در سال ۱۹۰ و یا ۱۹۵ هجری در گذشت (۱۴) البته غرض من در اینجا اشاره بتمام سرگذشت ابونواس نیست بلکه فقط میخواهم بتأثیر این مرد پارسی در ادب عربی و بخصوص شعر اشاره‌ئی کنم بر نظر سروران صاحب نظر پوشیده نیست که در ادب عرب برای شعر قائل بمراتبی هستند و آنرا بر حسب از منته تقسیم میکنند و میگویند : ۱- عصر جاهلی ۲- صدر اسلام و عصر بنی امیه ۳- عصر بنی عباس ۴- عصری که از زمان سقوط بغداد بدست هلاکوتا سال ۱۲۲۰ هجری امتداد مییابد ۵- عصر حاضر و از این میان بی هیچ شک و شبهه اشعار عصر عباسی از عهد اموی و جاهلی کاملتر و از حیث معانی و افکار و مضامین در سطحی بسیار بالاتر قرار دارد و بزرگترین شعرای عرب مانند متنبی و ابونواس و معری و بحتری مربوط باین دوره اند زیرا در این هنگام است که عرب در جهان گسترش یافته و ممالک و ملل مختلف را که احیاناً از او باسوابق بیشتری در تمدن و حضارت بوده اند دیدار کرده و چشم وی که قبل از آن چیز بر بیانهای قفر و لوم یزرع و بادیه نمی افتاده بمظاهرات تمدن و فرهنگ و نمودارهای زندگی دیگر ملل عالم خو گرفته و ضمناً با ترجمه کتب علمی و فلسفی و ادبی

۱۴- برای اطلاع از شرح احوال ابونواس مراجعه فرمائید بتاریخ الادب العربی تألیف

دارای ذخیره گران ارجی از علوم و معارف گردیده است و از ایشان آنکس که دارای فکر صائب و نظر ثاقب بوده و طبع شعر داشته هنگام سخنوری بخلق و ابداع مضامین عالیتر که البته شعرای دوره قبل از آن مطلع نبودند پرداخته و سخنانی در کمال جلوه و حسن و معنی و مفهوم ساخته و حاصل سخن آنکه کلام خود را قبل از آن از وصف صحرا و شتر و اسب و سگ و گرگ و آنچه بزنگی در بادیه تعلق داشته تجاوز نمی کرده بوصف مناظر بدیع و دل فریب طبیعت و مظاهر مدنیت و آنچه به حیات شهر نشینان مترقی و متمدن تعلق دارد کشانده و همراه آن بحث از عقاید و افکار بالاتر در امور اخلاقی و اجتماعی و زهد و دین و فلسفه و عرفان را شروع کرده تا سرانجام مضامین دل انگیز و در عین حال عمیقی نظیر سخنان متنبی و ابوالعلاء بوجود آمده و اندک اندک سخن از دایره محدود گذشته خارج شده و در موضوعاتی که حتی خیال آن به خاطر سخنوران گذشته خطور نمی کرده رسیده و از اینجهت موجب وسعت دایره شعر و ادب هم از لحاظ مفردات و هم از لحاظ ترکیبات و مضامین شده و بی هیچ گفتگو در این امر تأثیر ایرانیان امری مسلم و انکار ناپذیر است و باز برای آنکه این سخن رنگ تعصب نگیرد دیگر باره از کلام کارل بروکلمان مستشرق آلمانی استفاده می کنیم خلاصه سخن وی (۱۵) در ابتدای جزء دوم از (تاریخ ادب العربی) اینست که: « دولت اموی دولتی عربی و کاملاً بازگویی خواسته های آن امت بود و تا حدی صبغه قومی داشت جز آنکه از مدتها پیش کار منازعات قبیله‌ئی به سستی گزاشته و اساس آن در برابر نیروی روزافزون عجم که تا این عهد در کارهای خود اراده‌ئی نداشتند و مغلوب بودند فروریخت اما از آنگاه که از پی دعوت برای آل علی و سپس بنی عباس برخاستند عصبیت ایشان بیدار شد و دیگر باره بخویشتن امیدوار شدند. نیروی عجم در دولت عباسی چرید و در دربار خلافت عباسی صاحب نفوذ فراوان شدند. و از جمله برمکیان که خانواده‌ئی ایرانی بودند توانستند که زمام وزارت را برای نیم قرن بدست گیرند و همراه بانفوذ سیاسی تأثیر عجم را بر عرب امری مسلم سازند و از زبان عربی بعنوان لغت ادب استفاده کنند اینان کتب ادب پهلوی را ترجمه کردند و بر ادب عربی ثروت گران ارجی افزودند و مواد تازه‌ئی بدان ارزانی

داشتند که مورد اقتباس فراوان ادبای عرب قرار گرفت و ازین گذشته و باینهمه تاثیر ایرانیان در ابواب علوم مختلف که در این عصر نمو فراوانی یافت از تاثیر ایشان در زمینه‌های ادبی کمتر نبود و با آنکه علم نحو علم عربی است اما گروه فراوانی از بزرگان علم نحو ایرانی بودند و در فن تاریخ و نهضت شکر ف آن عرب نیز مدیون ملکه تحلیل است که آن نیز از امتیازات دولت فارس یعنی دولت ساسانی است ایرانیان در اول کلام و فقه را نزد اعراب آموختند و سپس خود استاد ایشان شدند (۱۶) پس بزعم کارل بروکلمان ایرانیان بودند که مواد گران ارج ارزنده‌ئی را بآداب عرب افزودند و آنرا از حیث لفظ و معنی سرشار ساختند چنانکه اگر خوب دقت شود مقدار کثیری از لغات عرب در بعد از اسلام از اصل فارسی اخذ گردید و در موارد مختلف بکار رفت و از جمله باید دانست که اکثر لغات دیوانی از اصل فارسی به عربی داخل شد و رنگ عربی گرفت و دیگر باره به فارسی درآمد. غالب اصطلاحات علمی و فلسفی نیز وضعی مشابه داشت و ازین همه مهمتر ورود لغات و اصطلاحات فارسی و پهلوی در شعر عرب بوسیله شعرای عربی‌زبان ایرانی نثراد مانند ابونواس بود که بعنوان مثال چند بیتي از آن وی را نقل می‌کنم

وی در غزلی چنین گفته :

« باسفر و ناهید و تیر وحق الماء و المهر الرئيس »

ترا باسفند و ناهید و تیر سوگند و به حق ماء و خورشید قسم

« و حق الآذر الخوراء نور من المینوا الکر زمان النفیس »

و به حق آذر خوره و نوری که از مینو و عرش علین است سوگند

« و بالجبهار فی الخرن البزرج بدور الکأس کأس الخندریس »

و قسم به گاهنبار در جشنهای بزرگ و قسم بدور جام جام باده ناب.

« بحق المهر جان و نوکروز و فرخروز ابسال الکبیس »

و سوگند به جشن مهرگان و نوروز و زور زفر خنده آ بسال (در آغاز سال)

(۱۶) تاریخ الادب العربی تألیف کارل بروکلمانی جز دوم صفحه ۸

« بما يتلون في البستاق رمزاً كتاب زردش داع المجوس »
 و سوگند بدانچه در اوستا کتاب زردشت پیشوای مغان می خوانند .
 « و ما يتلون في شروين دستبى و فرجردات رامین و ویس »
 و سوگند بدانچه در شروین دشته و فرکرتهای رامین و ویس می خوانند .

گمان میکنم برای نمونه در این وقت مختصر همین اندازه کافی باشد و نموداری روشن بدست دهد که چگونه کلمات و مصطلحات ایرانی بوسیله شعرا در شعر و ادب عرب راه مییافته و ازینراه مایه غنا و وسعت آن زبان می شده (۱۷) در ایجاد و تکمیل خط و کتابت عربی نیز ایرانیان بی تأثیر نبوده اند و برای اثبات این دعوی فقط کافی است که بسر گذشت این مقاله توجهی کنیم زیرا چنانکه همه میدانند این مرد از بزرگترین خطاطان عرب است و توانسته خط کوفی را از اصل ناقص بگونه امروزی نقل کند **او خود خط را از احوال محرر و برادرش حسن که هر دو از پروردگان برامکه بوده اند فرا گرفته است (۱۸)** اما کار بزرگی که یک تن فارسی کرده و تا امروز که در میان ملل عرب زبان کتابهای بیشماری در پیرامون قواعد و اصول زبان مزبور نگارش یافته همچنان اهمیت نخستین خود را حفظ نموده عظیم و از هر حیث شکفتنی آور است این مرد سیبویه نام دارد و نام کتابی که تألیف نموده به الکتاب مشهور است و با استناد باین تألیف اگر ما بگوئیم ایرانی حتی عرب را تعلیم داد که زبان خود را درست بخواند و بنویسد سخن بگزارف نگفته ایم و این خود دلیل روشن بر نبوغ و دهاء ایرانیان اندیشه مند و صاحب ذوق و ابتکار گذشته است من اجازه میخواهم در اینجا سخنان کارل بروکلمان را که در جزء دوم از تألیف معروف خویش : « تاریخ الادب العربی » آورده نقل کنم زیرا تألیف وی در مورد دانشمندان معاصر عرب مورد اعتبار بوده و همچون سندی ارزنده برای تفاخر ایشان بزبان و لغت خویش محسوب میشود چنانکه (دکتر عبدالحلیم النجار) مترجم این کتاب از آلمان بزبان عربی نوشته « مستشرق مزبور در سایه کارو کوشش مداوم خویش باسناد و آثاری دست یافته که حتی برای دانشمندان عرب زبان هم مجهول

(۱۷) تاریخ ادبیات مجلد اول تألیف دکتر ذبیح الله صفا صفحه ۱۴۷

(۱۸) الوسیط صفحات ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۷

مینموده کارل برو کمان دربارهٔ سیبویه چنین مینویسد: سیبویه (ابو بشر یا ابوالحسن) عمرو بن عثمان بن قنبر در بیضاء شیراز ولادت و پرورش یافت سپس در آغاز جوانی به بصره رفت و مطالعات و پژوهشهای خود را کامل ساخت و کتابش را پایان رسانید و آنگاه آهنگ بغداد کرد باشد که در مرکز خلافت آوازه و نامی یابد. کسائی معلم امین پسر رشید (در مسأله زنبور) با وی مناظره کرد و بر او غلبه یافت پس سیبویه دل آزرده و خشمگین بسوی موطن خود بازگشت و در شیراز در سن چهل و چند سالگی یا بقولی در سن سی و سه سالگی بدرود زندگی گفت و این امر در سال ۱۷۷ هجری برابر با ۷۹۳ میلادی یا ۱۶۱ هجری یا ۱۸۰ هجری برابر با ۸۹۶ میلادی یا ۱۸۸ هجری یا ۱۹۴ هجری برابر با ۸۰۹ میلادی اتفاق افتاد. کتاب سیبویه قدیمتر تصنیفی است که در آن همه مسائل نحو عربی فراهم آمده و سپس متأخران در تجدید و تعریف مقاصد نحو بر آن چیزهایی افزوده اند اما بطور کلی میتوان گفت که اینان هرگز نتوانسته اند چیز با اهمیت و آراء تازه با ارزشی بر آن بیفزایند با آنکه ظاهراً خود در تکلم بعربی تا حدی دچار زحمت میشده (۱۹) البته حضار گرامی میدانند که علت این امر هم ایرانی بودن سیبویه است زیرا زبان اصلی او زبان فارسی بوده است و عربی را بعنوان زبان دوم آموخته اما همواره در نظر اهل تحقیق کتاب وی کاملترین کتابها در باب نحو شمرده میشود و حتی محمد بن یزید (مبرد) می گوید: «در علمی از علوم کتابی مانند کتاب سیبویه نگارش نیافته.» و اما برای پی بردن به اهمیت نقش ایرانیان در تألیف کتب تاریخ فقط کافی است که بدانیم محققان عرب از محمد بن جریر طبری بعنوان شیخ مورخان نام می برند و او را عمده و بزرگترین فرد در این باره بحساب می آورند و میگویند کتاب وی جامع تمام فنونی است که در موضوع تاریخ نگاشته شده. مانند فن سیر و مغازی و فن فتوح و طبقات الرجال و نسب و اخبار العرب و ایامها و قصص الانبیاء و در علوم بلاغت عربی تنها از دو تن نام می بریم یعنی عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۱ هجری) که

کتاب دلائل الاعجاز را در معانی نگاشت و سکاکی خوارزمی (متوفی در ۶۲۶ هجری) که کتاب عظیم مفتاح العلوم را تألیف فرمود بگونه ای که بقول محققان عرب هنوز هم کسی چیزی که بکار آید بر آن نیفزوده است. (۲۰)

در اینجا اجازه می‌خواهم برای آنکه تأثیر ایرانیان را در همه شئون ادبی و علمی و فلسفی و حتی مذاهب اسلامی روشن سازم مجبورم که به تقسیمات علوم از نظر اندیشه‌مندان بزرگ اسلام و عرب نیز اشاره‌ئی کنم. بقول ابن‌خلدون در مقدمه معروف خود، علوم در نظر مسلمانان به سراسر اطلاعات انسانی اطلاق می‌شده و تقسیم میگردیده به علوم معقول که از راه فکر حاصل میشود و علوم منقول که شامل علوم شرعی و علمی که آدمی را مهبیای فهم آن میکنند میباشد در علوم عقلی شکی نیست که اکثریت قریب باتفاق علما و فلاسفه اسلامی غیر عرب و بخصوص ایرانی بودند و اگر در این میان عالم و حکیمی نیز از اصل عربی میبود علوم و اطلاعات خود را از منابع ایران و یونان فراهم می‌آورد و برتری ایشان در فرهنگ و تمدن اذعان مینمود مانند کندی که از میان فلاسفه اسلامی نخستین کسی است که بداشتن اصل عربی مخصوص است و از قبیله‌کننده از قبائل ساکن جنوب جزیره العرب می‌باشد خود فرهنگ و علوم و فلسفه ایران را بر فضائل عرب رجحان می‌نهاد و حتی بقول T.J De-Boer ت. ج. دبور استاد دانشگاه آمستردام و مؤلف تاریخ فلسفه در اسلام معتقد بود که فرهنگ و فلسفه فارسیان و یونانیان بر دین عرب و فضائل ایشان رجحان داشته (۲۱) و بنابراین کندی استفاده خود را هرگز از آراء و افکار ایشان منکر نمی‌شده اما وجود نظیر کندی در میان علما و فلاسفه اسلامی بسیار نادر بوده و در علوم عقلی کارهای عمده همه بدست کسانی انجام می‌پذیرفته که غیر عرب و بخصوص ایرانی بوده اند منتهی آثار خود را بلسان عرب نگاشته و منتشر ساخته اند مانند فارابی و ابن‌سینا و بزرگان دیگری که ما یاری خدا اگر وقتی ماند بدان اشاره خواهیم کرد و جهات نفوذ آراء و افکار ایشان را

(۲۰) تاریخ الادب العربی تألیف کارل بروکلمانی جزء دوم صفحه ۱۳۵

(۲۱) تاریخ فلسفه در اسلام تألیف T. J. de Boer صفحه ۱۷۸

در آراء و افکار علماء و فلاسفه اسلامی شرح خواهیم داد. و اما اصناف علوم نقلیه بسیار است زیرا قرآن بلسان عرب نازل شده و بر مسلمانان واجب است که دستور های دینی و دنیائی خود را ازین کتاب مبین اخذ کنند و ازینرو لازم است که قبل از هر چیز به قرائت راست و درست آن توفیق یابند و بهمین سبب علم قرائت در رأس همه علوم دینی اسلامی قرار میگیرد و ما میدانیم که برای قرائت قرآن بوسیله قراء سبعة هفت قرائت راست و درست معین شده و هر يك از این قراء دارای دو راوی بوده اند و بنا بر این هفت قرائت و چهارده روایت حاصل گردیده بقول خواجه شمس الدین محمد حافظ :

عشقت رسد بفریادای جان اگر چو حافظ قرآن زبر بخوانی با چارده روایت
 والبته این قرائتها سوای قرائتهای شاذه است و حال تاچه حد شگفتی آور و قابل
 تحسین است که بدانیم ازین هفت قاری (۲۲) پنج تن آن ایرانی بوده اند که قرائت
 صحیح قرآن را به اعراب مسلمان و جز ایشان آموخته اند .

در علوم منقول اسلامی پس از قرائت نوبت بتفسیر میرسد زیرا آدمی نخست
 چیزی را میخواند و سپس از آن استخراج معنی و استنباط مقصود میکند در امر تلاوت
 قرآن وضع این چنین است در اینباره نیز دانشمندان ایران بتألیف آثار گرانار جی
 دست یاخته اند که همواره مورد مراجعه ارباب نظر و مشتاقان دانش اسلامی بوده است

(۲۲) قاریان هفتگانه و راویان چهارگانه عبارت بودند از :

۱ - نافع بن عبدالله بن ابی نعیم (۷۰ - ۱۶۷ یا ۱۶۹) راویان وی قالون و ورش بودند .

۲ - ابن کثیر - عبدالله بن کثیر بن عمر بن زادن (۴۵ - ۱۲۰) راویان وی بزی و قنبل

۳ - ابو عمرو - زبان بن علاء بن عمار (۶۸ - ۱۵۴) راویان وی دوری و سوسی

۴ - ابن عامر - ابو نعیم یا ابو عامر عبدالله بن عامر (۲۱ - ۱۱۸) راویان وی هشام و ابن زکوان

۵ - عاصم - عاصم بن ابی النجود (متوفی در سال ۱۲۷ یا ۱۲۸) راویان وی شعبه و حفص

۶ - حمزه حبیب بن عماره بن زیات مولای عکرمه بن ربیع تیمی (۸۰ - ۱۵۶) راویان وی

خلف و خلاد

۷ - کسائی - ابو الحسن علی بن حمزه (متوفی ۱۸۹) راویان وی ابو الحارث و دوری بودند

معمولاً نخستین تفسیر را به ابن عباس نسبت میدهند که در حقیقت مجموعه‌ی از روایات چند تن از صحابه است پس از آن اگر از نام دوسه تفسیر بگذریم نوبت به تفسیر مقاتل بن سلیمان ازدی خراسانی میرسد (متوفی در ۱۵۰) که می‌گفته اند شافعی سایر تفسیران را ریزه خور خوان او در امر تفسیر میدانند (۲۳). پس ازین از سه تفسیر معتبر نام می‌برند بلقبهای شرقی و عربی و مصری که غرض از شرقی آن تفسیر کبیر جامع البیان محمد بن جریر طبری است شامل سی جزء گفته‌اند پسر جریر نخست تفسیر کبیر خود را در سی هزار برك نوشته بود و سپس چون طالبان علم مزبور بدو می‌گویند که عمر آدمی بی‌پایان میرسد و قرائت این کتاب تمام نمی‌شود وی پس از آنکه از کوتاهی همت ابناء زمان اظهار ملال می‌فرماید آنرا مختصر می‌سازد که آن نیز خود تفسیر کبیر بمعنای کلمه واقع است.

دیگر از تفسیرهای گران ارج و معروف تفسیری است که فقیه و عالم و متکلم و لغوی مشهور زمخشری (ابوالقاسم محمود بن عمر) متولد در بیست و هفتم رجب سال ۴۶۷ هجری قمری برابر با هشتم مارس (۱۰۷۵ میلادی) نگاشته و معروف است به (الكشاف عن حقائق التنزیل) که آنرا در سال ۵۲۸ هجری برابر با ۱۱۳۵ میلادی پایان رسانده و در آن موارد فصاحت و بلاغت قرآنرا ضمن تفسیر برای مدلل داشتن موضوع اعجاز قرآن شرح کرده و کتاب تفسیر وی تا آنجا ارج و اعتبار یافته و در نظر ارباب علم و فضیلت مهم بشمار آمده که حتی مخالفان عقیده و مذهب وی نیز خود را از خواندن این کتاب بینیاز میدانند مقصود آنست که زمخشری از معتزله و فائل به خلق قرآن و معتقد است که فصاحت قرآنرا واقعاً کسی درمی‌یابد که معتزلی باشد با اینهمه اهل سنت مطالعه کشاف را برای پی بردن با سرار بلاغت قرآن لازم میدانند منتهی چون بیم آن داشته اند که با قرائت و مطالعه این کتاب عقیده اعتزال در ذهن خواننده جایگزین شود بعضی آمده‌اند و کتبی نوشته‌اند و بموارد لغزش آن اشارت کرده اند معروف است که بیضاوی که خود از علمای اهل سنت بشمار می‌رفته و او نیز ایرانی و از اهل بیضا بوده تفسیر

خود را بدان جهت تألیف کرده که تفسیری نظیر کشف در نزد اهل سنت باشد (۲۴). در اینجا بنظر من بی‌مناسبت نیست اشاره‌ئی کنم بدین نکته که بنا با اقوال مشهور حافظ شرحی بر کشف نوشته بوده که متأسفانه از آن اثری موجود نیست اما در هر صورت اشاره‌ئی واضح است بسعه اطلاعات لسان الغیب در باره علوم قرآنی و ادب عرب و جز آن .

این بود وضع علوم نقلی و لسانی که در همه آنها تأثیر شگرف ایرانیان مشهود بود در امر مذهب نیز وضع مشابه است یعنی از هفتاد و سه ملتی که در دین مبین اسلام ظهور یافت بیشتر پیشوایان آن موالی و بخصوص ایرانی بودند ولی ما اکنون از بحث در آن میگذریم زیرا وقت بسیار لازم دارد و این مجلس برای بیان مختصری از آنها کافی نیست و اما در علوم عقلی و فلسفی که اگر نگوئیم همه آن مرهون ذوق و نبوغ و کوشش ایرانیان است دست کم باید بگوئیم که قسمت عمده و معظم آنرا ایرانیان واضع و بانی بوده اند و در این موارد بندرت بکسانی از عرب بر میخوریم که خود در این زمینه ها پیشوا و بانی و مؤسس باشند البته در کتب تواریخ عربی گاهی بنام کسانی میرسیم که در باره آنها دعوی شده است که در علمی از علوم تبهری داشته و یا حتی تألیفی کرده و آثاری از خود بظهور رسانیده اما متأسفانه این دعاوی را سندی مکتوب و متقن تأیید نمیکند و از حد دعوی نمیگذرد ما ننداسناد دانش کیمیا (شیمی) که به خالد بن یزید ۸۵ هجری برابر با ۷۰۴ نسبت میدهند ولی گویند حتی بفرمان وی کتابی در این باره از یونانی به عربی ترجمه گردید و اما آنچه مسلم است سر آغار دوره نهضت علمی اسلامی با ترجمه شروع میشود زیرا چنانکه مسلم است و همه کتب تواریخ پر است عرب تا پیش از ظهور اسلام بهیچرو از علم و فلسفه بهره‌ئی نداشته و تنها در بعض موارد تاحدی که بکار انسان بدوی میخورد چیز هائی میدانسته و ما میدانیم که بطور کلی دوره ای که به عصر درخشان طلوع کوکب اسلام منتهی میشود به عصر جاهلی معروف است و حال اگر ما بخواهیم برای کلمه جهالت معنای تازه‌ئی وضع کنیم و برخلاف آنچه دهان بدهان به ما رسیده و هیچکس جز در این اواخر منکر آن نبوده برای عصر جاهلیت قائل

به فرهنگ و تمدن و برای عرب جاهلی معتقد به علم و فلسفه شویم البته کار درستی نکرده ایم عرب پس از آنکه بنیروی ایمانی که از برکت تعالیم احمدی حاصل کرده بود بر دنیا سیطره یافت و بامللی که دارای مدنیت و حضارتی قبلی بوده برخورد کرد و از آن ملل مردمان عالم و حکیم بدین اسلام تشرف جستند برای اطلاع از علوم و معارف دیگر امم ناگزیر شد که از راه ترجمه استفاده کند و کار ترجمه را البته مردمی شروع کردند که از نژاد عرب نبودند و از این میان نام ابن مقفع که قبلاً هم به وی اشارت کردیم همچون گوهری درخشان بر تارک علم و ادب آن زمان میدرخشد وی و فرزندش با ترجمه آثار نغزادی از پهلوی و نیز ترجمه رسائل علمی و فلسفی نهضت عظیم علمی بزرگی را موجب شدند دیگر از مترجمان بنام جرجیس بن بختیشوع و ابوزکریا یوحنا و ربن طبری و نوبخت اهوازی و ابو حفص فرخان طبری و ابراهیم فزاری و پسرش محمد و موسی بن خالد بودند که با ارائه آثار علمی و فلسفی و طبی دیگر امم به امت عرب راه دانش و فرهنگ را برایشان گشودند البته باید معترف بود که در امر ترجمه مردمی غیر ایرانی نیز شرکت داشتند پس از دوره ترجمه دوره ابتکار و ایجاد آثار علمی فرا میرسد که در این باره نیز بی هیچ گفتگو تأثیر ایرانیان انکار ناپذیر است و مثلاً ما میدانیم که بزرگترین عالم ریاضی این عهد محمد خوارزمی پسر موسی است که به اغلب احتمال بنیان گذار علم جبر بصورت امروزی است و من برای آنکه این دعوی بصورت گرافه گوئی و صرف تعصب ایرانی حلوه نکند سخن کارل بروکلمان را که مورد استناد مؤلفان عربی کتاب الخوارزمی قرار گرفته در اینجا بعرض میرسانم: «قدیمتر کسی از علمای ریاضی که آثار وی بدست ما رسید خوارزمی است نام وی محمد و نام پدرش موسی است وی در عصر مأمون (۲۰۵ هجری برابر با ۸۲۰ میلادی) شهرت یافت و برای خلیفه اجزائی از تصنیف هندی که بعدها مورد استناد و گفتگو قرار گرفت تألیف کرد وی همچنین جدولهای بطلمیوس را اصلاح کرد ولی اشتهار وی بیشتر بسبب تألیف دو کتاب جبر و حساب است که آوازه آن سراسر عالم را فرا گرفت چنانکه دو کتاب مزبور بزبان لاتین ترجمه گردید و تا عصر نهضت: (رنسانس) از کتب معتبره و مورد استناد ممالک اروپا

بود ، خوارزمی بنا بر روایت مستشرق ایتالیائی (کالینو) در سال ۲۳۲ هجری برابر با ۸۴۶ میلادی درگذشت از آثار اوست :

۱- مختصری از حساب وجبر و مقابله

۲- غودثیما (خوارزمی) اعداد هندی

۳- زیج فلکی

۴- کتاب صورۃ الارض

و از جمله مؤلفان اروپائی که کتاب حساب خوارزمی را وسیله کار خویش ساختند و آنرا مرجع و سند در تألیفهای خویش شناختند . الکساندر دو فیلادی و یوحنای هالیفکسی بودند که کتب ایشان تا قرن شانزدهم میلادی در دانشگاههای اروپا تنها مرجع برای علم حساب محسوب میشد . (۲۵)

و اما از عجایب اینست که دو مؤلف کتاب خوارزمی که برای تأثیر عرب در علم ریاضی عالم کوشش سودمندی کرده اند و حتی قدمت خوارزمی را در وضع علوم حساب وجبر بردانایان عالم با ثبات رسانیده اند و نیز ثابت کرده اند که اسم الجبر که هنوز هم در السنه اروپائی بهمین لفظ (Algebra) متداول است خوارزمی وضع کرده بدین نکته توجه نکرده اند که خوارزمی ایرانی بوده و با عرب از جهت اصل و تبار ارتباطی نداشته ولی چون قدرت در دست خلیفه عباسی بوده و زبان عربی در آن روزگار اهمیت فوق العاده داشته این بزرگان ناگزیر بوده اند که کتب ارجمند خود را بر عربی بنویسند و حتی خود را بمرکز خلافت عربی و متعلقان و زیر دستان ایشان نزدیک سازند .

ضمناً نمیتوان از ذکر نام دانشمندان بزرگ دیگری مانند ابومعشر بلخی (متوفی ۲۷۲) و ابوزید احمد بلخی (متوفی ۳۲۲) خودداری کرد که هر دو در علم ریاضی و نجوم دارای آثار متعددی و از جمله دوازده کتاب از ابومعشر بزبان پارسی و عربی در دست است در طب نیز تقدم ایرانیان روشن و مسأله بسیار بدیهی است و قدمت بیمارستان

(۲۵) الخوارزمی تألیف محمد عاطف برتر و ابوالفتح محمد التوانسی صفحه ۹۳

گندی شاپور تا آنجاست که ما اکنون نیاز به بحث فراوانی نداریم .

خاندان بختیشوع منسوب باین مدرسه و دارای تألیفات متعدد در پزشکی بوده اند از اطباء صاحب تألیف دیگر ابوزکریا و ابن ربن میباشد که ضیق وقت مجال بحث در آثار ایشانرا نمیدهد و اگر لازم باشد در این مورد سخن بطور مشروح گفته شود خود باید حد اقل موضوع يك جلسه سخنرانی قرار گیرد بعداً ما بنام بزرگان دیگری برمیخوریم مانند زکریای رازی و علی بن عباس مجوسی و علی بن سینا که نام شهیر ایشان مانند ستارگان درخشانی در آسمان علم و فرهنگ جهان میدرخشد و اما مسأله پرارج و خطیر ظهور فلسفه در اسلام و فلاسفه اسلامی بحدی وسیع و با اهمیت است که من گمان نمیکنم در این جلسه بتوانم حتی بمقدمه آن هم اشاره کنم در این میدان بزرگ علمی و فکری نیز یک تازان پرفروشکوه باز ایرانیانند منتهی چون آثار عمده خود را بزبان عربی نگاشته اند آثار گران ارج ایشان مانند آثار علمی و ادبی و دینی و عرفانی بحساب دانش و فرهنگ عرب گذاشته شده و ار نه حتی بعضی از محققان مانند ارنست رنان (۲۶) منکر موهبت قوم عرب و سامی برای ابداع فلسفه و مسائل آن شده اند هر چند من نمیخواهم مانند صاحب نظران منکر وجود نیروی تعقل و ایجاد فلسفه در اعراب شوم زیرا همه افراد انسانی در مواهبی بایکدی بگوشی میکنند و در اموری که بذات ایشان تعلق میگیرد برابرند منتهی مقتضیات مکانی و زمانی لازمست که آن مواهب در ایشان پرورش یابد اما چیزی که هست عرب تاپیش از اسلام از نظر اجتماعی و سیاسی بدان پایه نبوده که بتواند در امور علمی و فرهنگی و از همه مهمتر فلسفه دارای اطلاع کافی و از آن مهمتر ابتکار و ابداع شود ، پس در آغاز کار هر امر بدیع فلسفی بوجود آمده بوسیله دانشوران غیر عرب که باسلام درآمده بودند بخصوص ایرانیان صورت گرفت و ما اگر کتاب متوسطی را در تاریخ فلسفه بگشائیم باز باین موضوع پی خواهیم برد که عمده کارها در زمینه فلسفه نیز بدست ایرانیان انجام پذیرفته و من در اینجا برسبیل مثال عرض میکنم که اگر تألیفی را که پرفسور T.J. Deboer استاد دانشگاه آمستردام

(۲۶) نشاء الفكر الفلسفی فی الاسلام تألیف دکتر علی سامی النشار جزء اول صفحه ۲۶

بنام (تاریخ فلسفه در اسلام) فراهم آورده در نظر گیریم خواهیم دید که در سراسر کتابش فلاسفه بزرگی را که نام میبرد و آثار ایشان اشاره میکند این بزرگانند (۲۷) ۱- کندی ۲- فارابی ۳- ابوسلیمان سجستانی شاگرد فارابی ۴ و ابوحنان توحیدی شیرازی ۵- زکریای رازی ۶- ابوعلی احمد مسکویه مؤلف کتاب (جاویدان خرد) ۷- ابن سینا ۸- بیرونی که بیشتر هم خود را متوجه ریاضیات و هیئت و معرفت احوال بلاد و امام عالم ساخته و با اینهمه بشرح و حل بسیاری از مسائل فلسفی پرداخته ۹- بهمنیار بن مرزبان ۱۰- ابن الهیثم ۱۱- ابو حامد غزالی که در نواحی مختلف علوم عقلی و نقلی کارهای بزرگ ارائه کرد ۱۲- ابن باجه ۱۳- ابن طفیل ۱۴- ابن رشد ۱۵- ابن خلدون و حال اگر ما بهمین اسامی اکتفا کنیم که در تألیف مذکور و بوسیله یک مرد محقق فراهم آمده ملاحظه خواهیم کرد که نصف بیشتر این بزرگان ایرانی بوده اند و نصف کمتر دیگر شامل کسانی میشود که یا عرب و یا از اقوام مسلمان غیر عرب برخاسته اند .

در اینجا باید بعرض سروران گرامی برسانم که پیش از ظهور فلسفه محض در اسلام دانش دیگری بظهور رسید بنام اعتزال که صاحبان آن را معتزله میگفتند اینان بودند که برای نخستین بار علم و فلسفه را برای تأیید مبانی دین حنیف اسلام بکار گرفتند و بنای دانشی را که بعلم کلام معروف گردیده است پایه گذار شدند و در مباحثی مانند جبر و اختیار و تنزیه صفات از خالق و تأویل آیات و احادیثی از قبیل و الرحمن علی العرش استوی و وسع کرسیه السموات و احادیثی مانند قلب المؤمن بین اصبعین من اصبع الرحمن و یدالله فوق یدیهیم وارد گردیدند و به نیروی منطق و فلسفه بجنگ کسانی رفتند که میخواستند با ادله فلسفی معتقداتی که از دین آباء و اجدادی خویش داشتند بخیال خود در ارکان مشید اسلامی رخنه ایجاد کنند و مسلمانان را بضعف عقیده دچار سازند (۲۸) البتدار باب اعتزال خود از مذموم مدح فقهاء متعصب مصون نمادند و مورد تخطئه قرار گرفتند ولی چیزی که هست و ابدأ در آن جای انکار نیست اینست که غالب این

(۲۷) تاریخ فلسفه ، تألیف ت ، ج ، دبور ترجمه عربی از صفحه ۱۷۷ - ۴۱۴

(۲۸) تاریخ علم و فلسفه - مقاله ۳۲۰

بزرگان از رجال علم و عقل سالم اسلامی محسوب میشوند و از جهت تبحر در علوم و وسعت اطلاعات و قوت تعقل و نیروی ابداع و ابتکار و فصاحت و بلاغت کمتر نظیر دارند و اینان بودند که موجب رواج و گرمی بازار استدلال و احتجاج و مجادله شدند و در موضوعهائیکه صرفاً جنبه تعقل دارد بگفتگو پرداختند و مسائل دشوار فلسفی را بمیان کشیدند و بخلق آثار کم نظیر علمی و ادبی پرداختند معتزله معتقد بودند که انسان آزاد است و عاقل است و عقل وی او را بکردن کاری یا بازداشتن از آن دعوت میکند و او با چشم باز و آزادی مطلق در پی بدی یا نیکی میرود و سپس برابر آنکه نیکی یا بدی کرده کیفر و یا پاداش میبیند و عدل ایزدی هم ایجاد میکند که بشر در ارتکاب کارهای خویش از کمال آزادی بهره مند باشد و آنرا اگر بر حسب قانون فطری و از روی جبر باموری دست یازد درخور کیفر و پاداش نباشد معتزله بسبب داشتن این اعتقاد عدلی مذهب خوانده میشوند (۲۹) و دشمنان آنها را بسبب همین اعتقاد با آزادی انسان قدریه میگویند و ضمناً اینان صفات غیر ذاتی را از خدا منزه میدانند و میگویند اگرما برای خدا بصفات غیر ذاتی معتقد شویم لازمه این اعتقاد داشتن عقیده بتعدد قدماء است و این خود شرك است معتزله خود را بسبب این عقیده اهل توحید میخوانند و دشمنان ایشان آنها را بسبب همین عقیده معطله میگویند (۳۰) اینان همچنین عقیده دارند که هرگز ذات بیچون ایزدی را نتوان دید و نیز میگویند که قرآن مخاوق است و در تفسیر آیاتی نظیر آنچه قبلاً بیان داشتم بتأویل قائلند از بزرگان این دسته واصل بن عطا و عمرو بن عبید و ابوالهذیل و نظام و جاحظ و معمر و ابوعلی و ابوهاشم جبائیرا میتوان نام برد و اگر سروران گرامی کتب ملل و نحل را مورد مطالعه قرار دهند ملاحظه خواهند فرمود که بیشتر این بزرگان از موالی محسوب میگرددند و غالباً ارباب ملل و نحل از طریق ذم میگویند هر بدآموزی که در اسلام شد بوسیله موالی صورت پذیرفت و ما هم قبلاً بیان کردیم که موالی افرادی بودند

(۲۹) نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام صفحه ۹۷ و تاریخ مذاهب اسلام ، ترجمه الفرق بین الفرق

(۳۰) الملل والنحل شهرستانی چاپ بیروت مجلد اول صفحه ۱۵۴ و نشأة الفكر الفلسفی

که در ملکیت اعراب درآمده بودند و سپس بسبب داشتن دانش و هنر نوعی آزادی کسب کردند که همچنان با وجود آزادی ارتباط خود را با قبیله عربی حفظ مینمودند و ما چون نیک بنگریم پی میبریم در بنای کاخ عظیم که حضارت اسلامی بیشتر ایرانیان تأثیر داشتند و به نیروی هوش و استعداد و نیز اطلاعات و معارفیکه از فرهنگ و تمدن قدیم ایران داشتند میتوانند منشأ آنهمه کارهای سترگ شوند و من متأسفم که بلا انتخاب موضوع بزرگی بدین وسعت نتوانستم چنانکه باید و شاید از عهده بیان مطالب برآیم و بسیار گفتنیها ناگفته ماند از خدای بزرگ مسألت دارم که همه سروران گرامی را در کف عنایت خود حفظ فرماید و از اینکه حضار ارجمند دقایقی چند از عمر گران ارج خود را باصغای سخنان این ناچیز سپری ساختند پوزش بسیار میطلبم و مراتب تشکر خود را تقدیم حضور مبارکشان میدارم.

